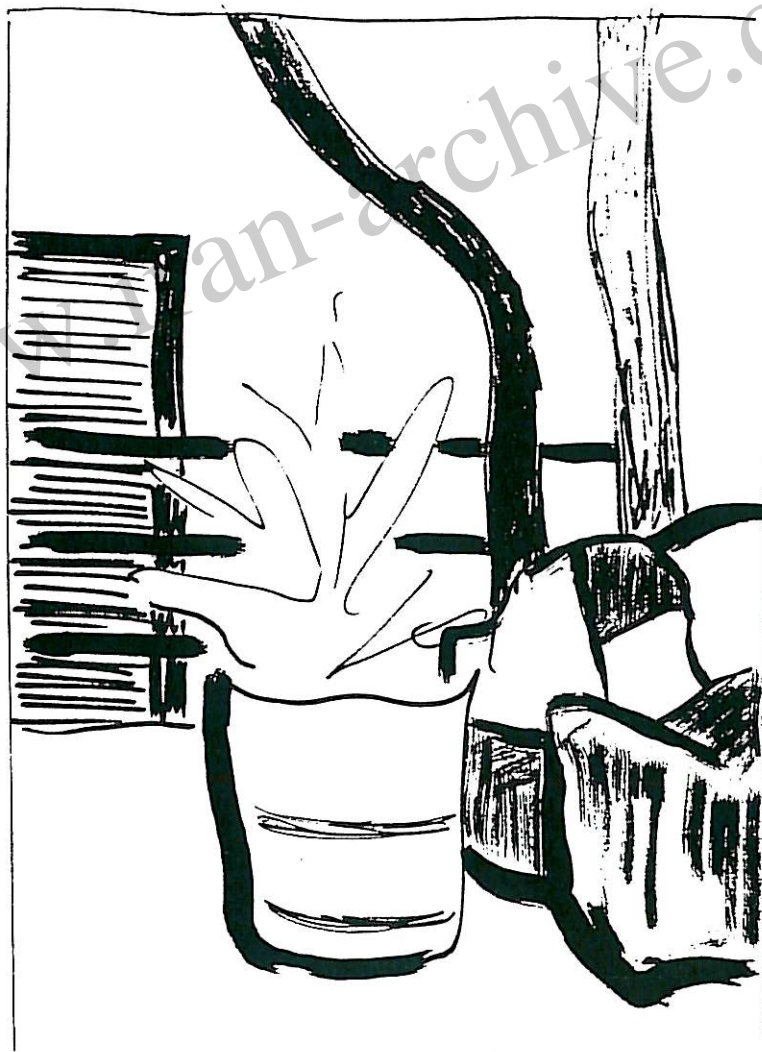


سازمان

شماره ۵۷ خرداد ماه ۱۳۷۷

* سالگرد دوّم خرداد: جنبش تساهل و استراتژی مدارا

* ادامه بحث های جامعه مدنی در ایران



* دفتر ویژه: حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی

* چگونه می توان با تیم ایران قهرمان جهان شد!؟

در این شماره میخوانید :

- ۳..... یادداشت سردهبیر
- ۴..... جنبش تساهل و استراتژی مدارا
- ۷..... نگاهی به تاریخچه شکل گیری جریان موسوم به راست سنتی
- ۸..... توسعه یا دمکراسی؟
- ۱۰..... جامعه مدنی در نگاه محمد خاتمی
- ۱۴..... جامعه مدنی چالش سرنوشت ساز ایران
- ۱۸..... دفتر ویژه : حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی
- ۱۹..... قانونیت از مبانی اصلی جامعه مدنی و مدرن می باشد
- ۲۱..... استقرار قانون جزئی از اجزا مدنیت جامعه مدنی است
- ۲۲..... انحطاط جنسی برخی از نمایندگان مجلس حدو مرزی نمی شناسد
- ۲۳..... راستگردانی هایی بر یک اثر
- ۲۴..... آرایش جدید در موقعیت قدرتهای بزرگ جهانی
- ۲۶..... چگونه می توان با تیم ایران قهرمان جهان شد؟
- ۲۷..... شبیحی در جهان در گشت و گذار است شبیح مارکس
- ۲۸..... جنگل های شمال ایران را دریابید
- ۲۹..... آئینه

توضیح ضرور !

از دوستان عزیزى که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند :

- ۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید .
- ۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند . اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتما تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید .
- ۳- چاپ مطالب، ضرورتا به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست .
- ۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است .
- ۵- ما به دوستان عزیزى که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه آى پاسخ خواهیم داد .

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید

Rivero, B. P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex-

France

بهای تکفروشی:

آلمان ۴ مارک

فرانسه ۱۵ فرانک

آمریکا ۳ دلار

اتریش ۳۰ شیلینگ

سوئد ۱۸ کرون

سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

آدر س و شماره فاکس راه آزادی

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

۰۳۳۱ ۴۶۰۲۱۸۹۰

فاکس

اتود روی جلد : طرحی از سهراب سپهری

حالی درون پرده بسی فتنه می رود ...

مقابل ولی فقیه و دولت - آیا برای خاتمی تکیه گاهی مطمئن، قابل اعتماد و حساب کردنی به شمار می آید؟ از همین روست که در چنین برزخی، اهمیت رویکرد خاتمی به تکیه روز افزون بر آحاد جامعه مدنی و زمینه سازی همه جانبه برای گسترش فعالیت آنها از طریق شوراهای مردمی و نیز آزادی قلم، بیسان، اجتماعات و احزاب برجسته تر می گردد و یگانه راهی به نظر می رسد که هنوز قادر باشد زمینه عقب نشینی تندروها از مواضع پرخاشگرانه کنونی را فراهم آورد.

اما تصویری ناقص خواهد بود هر آینه برای توصیف وضعیت کنونی جامعه ایران، تنها به تلاش های راستگرایان بسنده کنیم و فعالیت را در راستای شفاف سازی فضای جامعه و نیز افزایش سطح آگاهی مردم نادیده انگاریم. این روند که به واقع در سایه انتخاب خاتمی ژرفش یافته، طلحه امیدبخشی است که در صورت تداوم می تواند حضور فعال و آگاهانه مردم را در صحنه سیاسی کشور تامین و تلاش مرتجعین را با موانع جدی روبرو سازد. نقش تحسین برانگیز و روشنگر مطبوعات، چه در به شکست کشاندن توطئه بازداشت کریاسچی، چه در افشای بسی آسان سخنرانی تهدید آمیز فرمانده سپاه پاسداران و چه در بی اعتبار کردن لایحه های ارتجاعی مجلس آنچنان چشمگیر بود که می توان انتظار داشت در آینده یکی از اصلی ترین آماج یورشهای راستگرایان، عرصه مطبوعاتی کشور و کوشش این نیروها برای تحدید آزادی نسبی مطبوعات باشد.

نکته قابل توجه دیگر، خصلت مسالمت آمیز حرکتیهای اعتراضی مردم در حوادث اخیر است. بردن بیست تن گل از طرف مردم برای آزادی کریاسچی و پرهیز از درگیریهای خشونت بار که با فراخوان تعدادی از هنرمندان متعهد و ترقیخواه صورت پذیرفت، واقعه ای نیست که اپوزیسیون دمکرات و هواداران تحولات مسالمت آمیز در ایران، از کنار آن بی تفاوت بگذرند. این نمونه، بیانگر گسترش زمینه حرکتیهای مسالمت آمیز مردمی و تلطیف تدریجی وجدان اجتماعیست و شعله امید به آینده تحولات عاری از خشونت در ایران را روشن نگاه می دارد. به راستی با چنین سایه و روشنهایی جامعه ایران به کدام سو رهسپار است؟ به سمت بازتر شدن فضای سیاسی و سامانیابی تدریجی نهادهای جامعه مدنی و تثبیت حکومت قانون، یا غلغله به ورطه حکومت ترور و وحشت؟

فنانین عقب مانده و قرار دادن دولت خاتمی در مقابل عمل انجام شده، از دیگر جنبه های این سیاست عمومی به حساب می آیند. در روزهای گذشته نیز حمله اوپاش به اجتماع دانشجویی در پارک لاله و نیز بازداشت و ضرب و شتم جمعی از حاضرین در سخنرانی خاتمی به مناسبت سالگرد دوم خرداد توسط نیروهای امنیتی و به ویژه تظاهرات سازمان یافته هزاران تن از طلاب حوزه علمیه در قم در دفاع از ولایت فقیه و "مقدسات" کیفیت نورینی به ابعاد این جنگ صلیبی داد. منافق خواندن یاران و همکاران خاتمی در ایسن تظاهرات نشانگر آنست که تندروها شمشیرها را از رو بسته اند.

این تعرضات پی در پی، قدرت اجرایی دولت خاتمی را به شدت تحلیل می برند و دامنه اقدامات آن را به واکنشهای خنثی کننده در قبال رویدادهای تحمیل شده، محدود می کنند. تاثیر بلاواسطه چنین تشبیهاتی در اینست که دولت خاتمی در پایان هر کارزار تحمیلی، عملاً در همانجایی ایستاده است که در آغاز ایستاده بود: یعنی در برابر کوه عظیمی از مشکلات و معضلات حل نشده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ در جامعه ای بحران زده و آسین حوادث نامعلوم!

شخص خاتمی در سخنرانی خود به مناسبت سالگرد دوم خرداد، یکبار دیگر بر ضرورت آزادی به مثابه آزادی برای دگراندیشان و نیز قانونگرایی در جامعه تاکید نمود. او در عین حال اطمینان داد که برای انجام اصلاحات، مانعی جدی در مقابل دولت وجود ندارد. البته با توجه به رویدادهای ماههای اخیر صحت چنین ادعایی به شدت مورد تردید است. بر عکس، اقدامات محمد خاتمی برای خنثی کردن توطئه های جناح راست، از طریق مصالحه از بالا و فعال کردن عنصر ولایت فقیه در نقش میانجی فراجناحی - مانند نمونه آزادسازی کریاسچی - رویکردی منفی و نگران کننده است و عملاً حق وتوی ولی فقیه را در تصمیمات تعیین کننده تثبیت و زنجیر قیمومیت را بر دست و پای مردم ایران محکم تر می سازد. به روشنی می توان دریافت که دایره عملکرد و قدرت اجرایی دولت خاتمی، به طور فزاینده ای در حال تنگ تر شدن است. این امر به ویژه از آن جهت حائز اهمیت است، اگر بپرسیم که با حادث شدن مبارزات جناحی، عنصر قدرت طلبی چگون هاشمی رفسنجانی که در زمان انتخابات، متحد مرحله ای خاتمی بود، اینک با تکیه بر نهادی فرادولتی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام - به مثابه کانون سوم قدرت در

جامعه ایران دوران پرتلاطم و حساسی را از سر می گذراند. ویژگی برجسته این مرحله، تلاش تب آلود نیروهای تندرو حاکمیت برای فلج کردن دولت خاتمی از طریق عقیم گذاشتن تلاشهای اصلاح طلبان، به شکست کشاندن تجربه جدید مردم و مآلاً برقراری آرامش گورستان در جامعه ایران است. این نیروها هر روز جبهه های تازه تری در جنگ قدرت علیه اصلاح طلبان درون حاکمیت و در راس آنان محمد خاتمی می گشایند.

تنها مدت کوتاهی پس از عقیم ماندن توطئه بازداشت کریاسچی شهردار تهران و در حالیکه انتظار می رفت نیروهای راستگرا برای پر کردن شکاف ایجاد شده در میان صفوف خود و تجدید قوا برای یورشهای تازه، نیازمند زمان خواهند بود، تهدیدهای رحیم صفوی، فرمانده سپاه پاسداران مبنی بر "گردن زدن و زبان بریدن" مخالفین، حلقه دیگری از زنجیر توطئه های مرتجعین حاکم را به نمایش گذاشت. مخاطب مستقیم تهدیدهای "سردار سپاهی" علاوه بر جامعه مطبوعاتی ایران، شخص رئیس جمهوری و دو تن از شخصیتهای اصلی کابینه دولت، یعنی عبدا لله نوری وزیر کشور و عطا الله مهاجرانی وزیر ارشاد بودند که این روزها در کانون درگیریهای جناحی، در صف مقدم اصلاح طلبان قرار دارند.

تردید نیست که خط و نشان کشیدنهای فرمانده سپاه پاسداران، نه با ابتکار شخصی و یا برای اظهار وجود در معرکه جنگ قدرت، که قطعاً در هماهنگی با افراطی ترین محافل حاکمیت رخ نموده و در واقع تجلی رویاهای آنان برای بازگرداندن آب رفته به جوی است. "افاضات" بعدی رحیم صفوی و توپ و تشرهای دوباره او مویسد همین واقعیت است. هدف چیزی نیست جز ایجاد رعب و وحشت در میسان مخالفین و ترساندن مردم از کودتای نظامی توسط سپاه پاسداران و مآلاً دفن کردن شور و امیدی که پس از انتخابات ریاست جمهوری، در فضای یخ زده ایران و در میان آحاد جامعه مدنی به وجود آمده است.

نیروهای راستگرا برای دستیابی به هدف، تمامی اهرمهای زور و فشار را به کار گرفته اند: ابعاد توطئه ها در سازماندهی حملات "انصار حزب ا لله" به گردمانی ها و سخنرانیها، خودسریهای قوه قضائیه در بازداشت مخالفین، حملات تبلیغاتی برای خنده دار کردن اقتدار خاتمی از نوع درشتگویی های اخیر فرمانده سپاه پاسداران و فشار بر مطبوعات محدود نسبی شود. بردن لایحه های ارتجاعی به مجلس شورای اسلامی توسط نمایندگان جناح راست و تلاش برای تصویب

جنبش تساهل و استراتژی مدارا

بیژن برهمندی

مطالبی بود که بویژه از سوی نشریات خط امامی با نگرانی مطرح می‌شدند و شاید تفرقه در ائتلاف هوادار خاتمی را - که مطبوعات راست سنتی بدان دامن می‌زدند، تقویت میکرد. شواهد همه اینطور نشان میداد که رفسنجانی مایل بود در این مبارزه قدرت، نقش داور را بعهده گیرد و به این دلیل، عملاً با دور شدن از جبهه خاتمی، میکوشید با هر دو رقیب فاصله یکسانی داشته باشد. بدون شک این قدرت طلبی رفسنجانی، بمعنای تنها گذاشتن خاتمی در نبردی بود که رقبایش در آن، به موضع تعرضی روی آورده بودند. با اینحال، حوادث آنچنان شتابی به خود گرفتند، و بویژه ائتلاف رقیب خاتمی چنان دچار هراس و دستپاچگی شد، که با تعرض کورکورانه به اردوی رقیب، به خطای بزرگی گرفتار آمد و با دستگیری کرباسچی، بر تردیدها، حسابگری و دو دلی‌های موتلفین خاتمی نقطه پایان گذاشت. به این ترتیب از یکسو، نیروهای جناح چپ، بویژه جنبش مسلمان دانشجویی را که از فسادهای مالی شهرداری‌ها و بخش‌هایی از نیروهای جناح سازندگی مطلع بودند و بهمین دلیل از دفاع سرسختانه پرهیز داشتند، متقاعد کرد که ماجرا کاملاً سیاسی است و نباید بیکار نشست و از سوی دیگر، محاسبات رفسنجانی را برای باصلاح حفظ بیطرفی میان دو رقیب برهم زد و او را همچون یک طرف دعوا، وارد صحنه ساخت.

از این دیدگاه، بطور خلاصه میتوان گفت سالی که گذشت، با دو ویژگی متفاوت به تقویت جبهه خاتمی کمک کرد. ویژگی اول استحکام پیوندهای ائتلاف نیروهای سیاسی هوادار خاتمی است، که میتوانست با بروز اختلافات واقعی میان آنها و نیز کنار کشیدن رفسنجانی، به مخاطرات جدی دچار شود، که نشد. اما ویژگی دوم که اهمیت بسیار بیشتری دارد، ادامه حضور فعال مردم در صحنه، پافشاری‌شان بر تحقق شعارهای انتخاباتی خاتمی و حفظ حساسیتشان نسبت به حوادث سیاسی کشور است. نمیتوان انکار کرد که در این مورد نیز، خشونت و نابردباری مخالفین خاتمی، نیروهای سیاسی هوادار وی را - که در بخش مهمی از آن، میل به ایجاد ثبات سیاسی و راه اندازی سریع برنامه‌های اقتصادی، وجه غالب را داشت و چندان هم مایل نبودند سرورد یاد مستان دهند - عملاً به اتخاذ سیاست روی آوردن به مردم، تحریک وسیع افکار عمومی و تشویق آنها به حضور در صحنه کشانید.

☞

برخی از اعضای جناح سازندگی نیز «سوژه» مناسبی بود که در عرصه‌های مختلف، چه در افشاکاری‌ها و تبلیغات و چه در دادگاهها، از آن بهره‌برداری می‌شد.

اکنون یک سال پس از دوم خرداد، به شکرانه ناشیگری، دستپاچگی و نیز ناهمگونی ترکیب نیروهای شکست خورده و البته هوشمندی موتلفین خاتمی، با اطمینان میتوان گفت که سیاست‌های جناح راست برای ایجاد تفرقه میان هواداران خاتمی با شکست مواجه شده است.

تا آنجا که به جوانان «رپی» و «زنان مرفه شمال شهری» مربوط است، نشریات هوادار خاتمی، گرچه با تردید و تزلزل، سرانجام شهادت آنرا یافتند که به دفاع از جوانان «مسلمان» رپی و نیز زنانی پیراوند که پوشش و رفتارشان با معیارهای اسلام ناسازگار محسوب می‌شدند، چندان بی‌نیاز نبود. در این زمینه نشریات جناح سازندگی و نیز برخی از شخصیت‌های این جناح - بویژه شهردار تهران و فائزه هاشمی - نقش مهمی ایفا کردند و سپس نشریاتی همچون سلام و عصرما نیز به همین سیاست پیوستند. ارباب و خشونت‌نیروهای بسیجی نیز میان زنان و جوانان تاثیر معکوس گذاشت و بر محبوبیت خاتمی و نیز ضرورت پافشاری بر دفاع از نامبرده افزود. حضور گسترده و معنی‌دار این بخش از جوانان دختر و پسر در مراسم سالگرد دوم خرداد، دلیل آشکار شکست سیاستی است که محافظه‌کاران امید فراوانی بدان بسته بودند.

در عرصه ایجاد اختلاف میان جناح سازندگی و خط امام نیز، جناح بازار با موفقیت روبرو نشد. با این حال باید اعتراف کرد که ائتلاف نامبرده، در موارد متعددی دچار مخاطراتی شد که بی‌سرانجام ماندند. شاید مخاطره‌آمیزترین مقطع این ائتلاف را بتوان به دورانی نسبت داد که رفسنجانی با اقدامات پسر سر و صدا و مشکوک خود به احیای شورای مصلحت نظام روی آورد و دفتر پژوهش‌های ریاست جمهوری را به آن ملحق نمود و احتمالاً به توافق‌های پشت‌پرده‌ای با خامنه‌ای دست یافت.

این حرکات با نگرانی و دقت از جانب نیروهای طرفدار خاتمی دنبال می‌شد و پس از مدتی سکوت، سرانجام، اینجا و آنجا به مطبوعات کشیده شد. سننالاتی از این قبیل که شورای مصلحت نظام به کجا میرود، یا در جلسات مرتب هفتگی آن چه می‌گذرد و سننالاتی درباره میزان اقتدار و دخالت این نهاد در ساختار قدرت نظام،

با فرارسیدن خرداد، مردم ایران سالی ملتهب و پر از بیم و امید را پشت سر گذاشتند. جنبشی، که ناباورانه و نگران نطقه‌هایش در صندوق‌های رای بسته شد، اینک به نهال نویایی بدل شده است که گرچه خود را به وسعت ایران گسترانیده است، اما ریشه‌های نازک آن، آشکارا در قبال تندباد حوادث آسیب پذیرند.

می‌توان بیاد آورد که سال گذشته با پیروزی شگفت‌انگیز خاتمی بر رقیب محافظه‌کارش، که به سر بلند کردن یک جنبش مردمی بیست و چند میلیونی انجامید، اگر صحبتی از آسیب‌پذیری جنبش بیان می‌آمد، عمدتاً ناشی از تنوع وسیع نیروهایی بود که هریک با دیدگاهها و آرمانهای متفاوت، ولی به امید عقب راندن نیروهای تمامیت‌خواه، امیدهای خود را در سیمای خاتمی می‌جستند. ترکیب ناهمگون و بسیار متفاوت نیروهایی که از خودکامگی و خشونت روی برتافته بودند، نه تنها درباره‌های میلیونی رای‌دهندگان به خاتمی، در شهرها و روستاها، در میان فقرا و ثروتمندان، مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها، زنان و مردان و نیز جوانان و سالخورده‌گان صدق میکرد، بلکه درباره نیروهای سیاسی موتلف خاتمی نیز صادق بود. حتی میتوان گفت که آسیب‌پذیری ناشی از این ناهمگونی، نکته‌ای بود که از چشم رقبای شکست‌خورده نیز پنهان نماند و آنان برای درهم‌شکستن این ائتلاف از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

این هدف پراهمیت، و کوشش برای تحقق آن، با ورق زدن نشریات وابسته به جناح راست در یک سال گذشته، بوضوح قابل رویت است. آنان در این دوران، از یکسو کوشیدند تا جوانان و زنان را از خاتمی جدا سازند و برای این کار با بخشیدن القابی نظیر جوانان «رپی» یا «شمال شهری» و «مایکل جاکسونی» به رای‌دهندگان خاتمی در انتظار ماندند تا بلکه خاتمی و نیروهای اطرافش را به تبری از جوانان و زنان وادارند و از سوی دیگر با تشدید فعالیت‌های مراکز امر به معروف، به سرکوب مجدد جوانانی دست زدند که به اوضاع پس از دوم خرداد امید بسته بودند.

این حربه البته در مورد موتلفین سیاسی خاتمی نیز بکار بسته شد، تبلیغات وسیعی در نشریات منتسب به جناح شکست‌خورده بکار رفت تا «تناقض» ائتلاف جناح سازندگی را که به «راست مدرن» مشهورند با هواداران «چپ» خاتمی افشاکند و همسویی آنان، بویژه در عرصه‌های اقتصادی را ناممکن جلوه دهند. آلودگی‌های مالی

شاید بتوان بزرگترین دستاورد واقعه دوم خرداد را، نوزایی چشم گیر رسانه های گروهی در کشور محسوب کرد. در میان حدود هزار تیتر متفاوت نشریات نوشتاری، تعداد قابل توجهی از آنها، از هوای آزادی که وزیدن گرفت، رنگ و بوی تازه یافتند و به سخنگوی افشار معینی از نیروهای اجتماعی هوادار تساهل تبدیل گشتند. نشریه فرانسوی «کوریه انترناسیونال» که تیراژ برخی از این نشریات را ذکر کرده است، و از جمله خبر می دهد که «همشهری» با چهارصد هزار و «جامعه» با صد و پنجاه هزار نسخه، محبوبیت آشکاری در میان مردم دارند، در گزارش از تهران بساط روزنامه فروشی ها را آنچنان پر رونق تصویر میکند که مثلاً یازده صبح، بسیاری از این نشریات نایاب شده اند و یک شبکه بازار سیاه واقعی در اطراف دکه ها بوجود آورده اند.

بوضوح میتوان گفت که در یک سال گذشته، نشریات در ساختن و بسیج افکار عمومی نقشی بسیار پراهمیت ایفا کردند. افشار وسیع طبقه متوسط کشور که در تمام سالهای سیاه اختناق، چهره و هویت خود را در رادیوهای خارجی و بعضاً در تلویزیونهای ماهواره ای بازمی یافتند، اینک عمدتاً به نشریات داخل کشور روی آورده اند. تغییرات تدریجی در شکل و محتوای نشریات اسلامی هوادار خاتمی نیز در یک سال گذشته، ترکیب جدیدی از خوانندگان را برایشان به ارمغان آورده است.

آنان به سئوالات خوانندگان پاسخ می دهند و مسائل و مشکلات آنها را بازمی تابند.

خواننده ای می پرسد رئیس قوه قضاییه را بشکل قانونی چطور میشود برکنار کرد و کسی را که با خاتمی دشمن نباشد سرچایش گذاشت؟ روزنامه «سلام» برای خواننده شرح میدهد که انتخاب رئیس قوه قضاییه با رهبر است. رهبر را هم مجلس خبرگان انتخاب میکند. نباید در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کرد و کسانی را برگزید که بتوانند رهبری انتخاب کنند که در صورت انتساب رئیس قوه قضاییه، هماهنگی قوا را رعایت کند!

خواننده دیگری می پرسد چرا نشریه «شما» - ارگان موفتلفه اسلامی - از حملات چماق بدست های حزب الهی به راهپیمایی دانشجویان حمایت میکند؟

نشریه جواب می دهد برای اینکه آنها طرفدار جامعه «زندی» هستند و راهپیمایان طرفدار جامعه «مدنی»!

اخیراً نشریه زنان به سردبیری شهلا شرکت، گزارشی از وضع اسفبار زنان در کنار دریا تهیه و منتشر کرده است و در آن زورگویی ها و مزاحمت های ماموران انتظامی بصراحت از قول

خانم ها تشریح شده است.

نشریه آبان، گزارش جالبی از وضعیت جوانان و دیدگاههای آنان نسبت به ناهیان از منکر و آمرین به معروف تهیه کرده و جوانان، بسیاری از این زورگویی های قرون وسطایی را افشا و محکوم کرده اند.

سخنان اخیر رحیم صفوی، در حمله به مطبوعات و تهدید به بریدن زبان ها و زدن گردن ها، نشانه واضحی است که از اهمیت تعیین کننده نقش رسانه های گروهی، در ساختن و بسیج افکار عمومی، آگاه کردن مردم و انزوای روزافزون نیروهای تمامیت خواه خبر می دهد.

اینک واضح شده است که این سخنان، یک نظریه حاشیه ای متعلق به گرایش های کم اهمیت نیست و تبلسور وحشتی است که جناح شکست خورده از آینده خود دارد. رحیم صفوی، چند روز بعد، مضمون همین گفتار را در جمع دیگری تکرار کرد و روز اول ماه محرم نیز، رضایی در مسجد الجواد، یاد آور شد که ما خودمان به مطبوعات آزادی دادیم، یک شبه هم میتوانیم همه اینها را جمع کنیم. وی یادآوری کرد که آزادی برای آگاه کردن مردم بود، ولی به «انحراف» «فریب» و «خدعه» منتهی شده است.

فرمانده نیروهای زمینی سپاه پاسداران نیز، طی سخنرانی، ریشه کن کردن «توطئه ها» از جمله «حتک حرمت ماه محرم» را از وظایف سپاه پاسداران برشمرد. «سردار حاج حسین الله کرم» نیز، ضمن اعلام حمایت از سخنان اخیر «سردار صفوی»، آمادگی حزب الله را برای نجات اسلام اعلام کرد.

در این میان، نشریه شلمچه نیز، ضمن درج متن کامل اظهارات رحیم صفوی، طی مقاله مشروحی با نام «آقا رحیم! غیرت انقلابی همین است» به نشریاتی که علیه آقا رحیم مطلب نوشته اند حمله کرده و از مخالفت آنها با اظهارات وی ابراز تعجب نموده است! شلمچه مینویسد: «این بیانات دقیقاً همان اظهارات حضرت امام خمینی در اوایل انقلاب بود با این تفاوت که سردار صفوی مبارزه با لیبرالها و قلم به مزد ها را با سلاح زبان ذکر کردند ولی حضرت امام مستقیماً به «چوبه های دار»... و «استفاده از شمشیر»... اشاره نمودند. مقاله تاکید میکند که «مخالفان سردار صفوی مگر نمی دانستند که پیامبر اکرم (ص) امر کردند که آن شاعری که به ساحت پیامبر جسارت کرده بود گردن زده شود ولو به کعبه پناه برده باشد؟ آیا پیامبر هم نود با الله غیر فرهنگی و چماق دار بود؟!»

همین نشریه، در آخرین شماره خود یکی از سخنرانی های خمینی علیه مطبوعات را با حروف درشت و بطور کامل چاپ کرده است که قسمتهایی از آن چنین است:

«اشتباهاتی که ما کردیم این بود که بطور انقلابی عمل نکردیم. اگر قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات

فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به سزای اعمالشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد...» صحیفه نور جلد ۸ ص ۲۵۱

همزمان با طرح این مسائل، سلام نیز از قول یکی از «شخصیت های راست سنتی» خطاب به رهبران سپاه پاسداران نقل کرده است که «بشکنید این قلم همارا که به شما اهانت میکنند!»

این واکنش های قلمی، البته در همان آستانه سالگرد دوم خرداد با دو بار حمله به دفتر نشریه جامعه در رشت تکمیل شد و گفته می شود دفتر نشریه در آراک نیز مسورد تهدید قرار گرفته است.

باید اضافه کرد که در تمام سالی که گذشت، نیروهای سازمان یافته حزب الهی و نیز نیروهای انتظامی - عمدتاً در هماهنگی با یکدیگر - تمام نشست ها، تظاهرات، راهپیمایی ها و سخنرانی های انجام شده در کشور را، مسورد تعرض قرار داده و با استفاده از سلاح های گرم و سرد به اجتماعات مردم حمله کرده اند. دهها بار حمله به دفتر نشریات، تعرضات سازمان یافته علیه زنان و جوانان در نقاط مختلف تهران و شهرهای بزرگ دیگر، و اخیراً نیز تظاهرات و فحاشی علیه آیت الله منتظری بخشی از کارنامه جناح شکست خورده است.

نکته ای که نباید نادیده بماند، این واقعیت است که علیرغم تمام این تعرضات و تهدیدات فیزیکی و تبلیغاتی روانی ترسناک که بوسیله بالاترین مقامات نظامی و انتظامی و حتی سیاسی کشور، علیه جنبش روبرشد مردم عنوان میشود، این جنبش با اعتماد به نفس روزافزون، به حرکت خود ادامه میدهد و هر روز بالندگی بیشتری می یابد.

برای مثال، میتوان نقش «احمد بورقانی» معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد را برجسته کرد که از بنیان گذاران سپاه و آنگونه که خود گفته است یکی از طراحان اساسنامه آن است. نامبرده با حمله شدید به سخنان فرمانده سپاه، وی را فاقد صلاحیت اظهار نظر در مسائل سیاسی کشور دانسته و از «سکوت مطبوعات» در مقابل این اظهار نظرهای غیرقانونی اظهار «حیرت» کرد! متعاقب این موضع گیری، تقریباً تمام نشریات مستقل و وابسته به جناح خاتمی با تیرهای درشت در صفحات اول خود، فرمانده سپاه را مسورد حمله قرار دادند و سیل نامه و پیام تلفنی علیه اظهارات وی به نشریات جاری شد.

برای مثال، نشریه آبان شماره ۲۵ بتاریخ ۲۶ اردیبهشت در ستون پیام خوانندگان خود، پیامی از سوی یک پاسدار به این شرح چاپ کرده است.

«برادران گرامی بدانید که ما بعنوان بدنه سپاه همچون کوهی استوار پشت سر شما و همفکران شما ایستاده‌ایم. با توجه به اینکه در قم زمزمه‌هایی شده است که بسیجی‌ها و پاسداران را تحریک کنید تا به مطبوعات تلفن بزنند و از مسائل اخیر سپاه حمایت کنند، ولی باید بدانید که کار از شما گذشته است. شما واقعا نظریات حضرت امام را پیاده می‌کنید.»

در همین شماره و در همین ستون از قول یکی دیگر از خوانندگان نشریه آمده است: «آن شخصی که شما را تهدید کرده است اگر عرضه داشت شماره تلفن و یا آدرس خود را معرفی میکرد تا جواب خودش را از مردم میگرفت، از این بعد هم کسی که فحاشی میکند شهادت آنرا هم داشته باشد و یک تلفن اعلام کند!»

در مجموع لحن تعرضی مطبوعات علیه جبهه استبداد و نیز روحیه بالای مردم در مقابله با حوادث، و بویژه شکاف پراهمیتی که در میان نیروهای هوادار استبداد از جمله در ارگان‌های سرکوبگر این جناح، مثل سپاه و نیروهای بسیجی بوجود آمده است، عملا قدرت مانور این جناح را در مقابل مخالفین بسیار محدود کرده و مجبورشان ساخته است که به تهدیدهای عملی عصبی و هولخورده اکتفا کنند. در همین یک ماه گذشته، ولی فقیه دویار به طور فعالی وارد میدان شد تا بر حوادث اثر بگذارد. یکبار با عصیبت و هراس، تمام مردم را فراخواند که از تظاهرات طرفداران آیت الله منتظری در اصفهان جلوگیری کنند و با فحاشی و خشونت به آنان حمله کرد، در حالیکه هم او، با شرکت بدون اطلاع قبلی در یک جلسه پرسش و پاسخ در دانشگاه تهران، کوشید با ملایمت و لبخند به سئوالات متعدد دانشجویان دربار مسائل پاسخ گوید... این دوگانگی حیرت آور، هیچ معنای دیگری ندارد جز آنکه ائتلاف نیروهای تمامیت خواه، علیرغم دست‌بالایی که در ارکان اصلی حکومت دارد، اعتماد بنفس خود را از دست داده و به دشواری میتواند از نیروهایی که در اختیار دارد بهره‌گیری کند.

اپوزیسیون خارج از مدار حاکمیت، امیدها و تنگناها

واقعیت اینست که دوم خرداد، سالگرد پیروزی انتخاباتی آن بخش از نیروهای اقتصادی درون حاکمیت است که استبداد دینی را علت بحران سیاسی و اجتماعی و شکست پروژه‌های اقتصادی می‌پندارند و خواستار حفظ نظام اسلامی با حذف یا تعدیل جنبه استبدادی آن هستند. خاتمی علیرغم پایداریش در گسترش آزادیها و مقابله با اختناق، کماکان بر بازسازی یک حکومت دینی، با حفظ ولایت فقیه و همزمان با رعایت دموکراتیک حقوق دگراندیشان پای می‌فشرد و بخش مهمی از نیروهای ائتلافی

هوادار وی نیز، خواستار حفظ ساختار نظام و تصحیح عیوب آنند.

نشریه عصر ما، در مقاله‌ای بمناسبت سالگرد دوم خرداد، ضمن تحلیل و نقد دیدگاههای دیگری، که از تحولات دوم خرداد انتظارات متفاوتی دارند، به تبیین دیدگاههای خود پرداخته و دوم خرداد را «نه یک تکرار و نه یک گسست، بلکه تحولی تکاملی در بستر بسط‌یابنده و متعالی انقلاب و جمهوری اسلامی ارزیابی میکند.» مقاله نامبرده تصریح میکند که: «جمهوریت، آزادی، فرهنگ گفتگو، نقد، تسامح و مدارا، صلح و دوستی، مشارکت و رقابت و سرانجام جامعه مدنی معطوف به اصول و ارزشهای دینی، در کنار معنویت، عدالت، استقلال، هستند مضمون‌های اساسی پیام انقلاب اسلامی» هستند که گویا در دو دهه گذشته «بنا به علل عینی و ذهنی» امکان تعیین نیافتند و اینک با دوم خرداد، کوشش برای «نهادینه کردن شعارهای اسلامی انقلاب یعنی آزادی و جمهوریت» آغاز شده است.

با اینحال، در درون و بیرون از حکومت کم نیستند روشنفکران اسلامی، که با نقد تشویبهای حکومت دینی، به یاری تجارب دو دهه گذشته، به نفی تئوری ولایت فقیه و پذیرش جدایی کامل دین از دولت معتقد شده‌اند. این دیدگاه انتقادی، نه فقط در میان روشنفکران اسلامی و جنبش‌های اسلامی دانشجویی که در میان حوزه‌های علمیه نیز طرفداران فراوانی دارد.

به این ترتیب، اپوزیسیون آزادی خواه و لائیک، که تکرار تجربه تلخ حکومت دینی را - حتی با اصلاحات وعده داده شده - بر نمی‌تابد، در عمل بخشی از جنبشی است که پس از دوم خرداد، به سطح نوبینی از مبارزه ارتقا یافته و در تکاپوی گسترش پایه‌های اجتماعی خویش است.

در آستانه سالگرد دوم خرداد، موانع و مشکلاتی که بر سر راه فعالیت این نیروها وجود دارد، انکارکردنی نیست. علاوه بر بخش مهمی از نیروهای آزادی خواه که هنوز دوران تبعید خود را می‌گذرانند و یا در اسارت به‌سرمی‌برند، باید به وضع نیروهای داخل کشور اشاره کرد که در شرایط دشواری به‌سرمی‌برند.

اخیرا دکتر پیمان، طی مصاحبه‌ای با نشریه میهن، به‌شمه‌ای از این دشواریها اشاره کرده که بر سر راه آنچه که خود «اپوزیسیون حقیقی» مینامد، قرار دارد. وی درباره جنبش مسلمانان مبارز تصریح میکند که با «محدودیت‌ها و مانع‌تراشی‌های فراوانی روبروست.» وی «ساخت قدرت» را متهم می‌سازد که «با مراقبت تمام از حضور ذهنی و عملی «جنبش» در دانشگاهها و در میان مردم و در عرصه مطبوعات و نشر کتاب جلوگیری میکند.»

وی با اشاره به امکانات فراوان جریانهای وابسته به نظام حاکم در تبلیغات و ارتباط با مردم، تاکید میکند که «حتی جناح‌های منتقدانشان نیز کم و کسری ندارند و با هیچ یک از محدودیت‌های

اپوزیسیون حقیقی روبرو نیستند. آنان همچنان بر این تصمیم‌اند که اپوزیسیون حقیقی را منزوی نگاهدارند و مانع از طرح نظریات آنها در میان مردم و دانشجویان شوند. آنها می‌خواهند تا قطب‌بندیهای کاذب فراگیر شوند و نیروهای آزادشد مردمی تحت کنترل جریانهای «خودی» قرار گیرند.» دکتر پیمان در همین مصاحبه به «مشکلات و ناتوانی‌های تئوریک» نیروهای چپ درون نظام اشاره دارد و برخورد آنها را نسبت به نیروهای «مستقل و منتقد» که «نیز خودی» نامیده شده‌اند، «تنگ‌نظرانه و انحصارطلبانه» ارزیابی میکند.

بیانیه‌ای هم که بمناسبت سالگرد دوم خرداد از سوی نهضت آزادی منتشر شده است، ضمن بررسی تحولات ناشی از این حادثه تاریخی، نه فقط به جو ارضایی که نیروهای راست علیه نهضت ایجاد کرده‌اند، اشاره میکند، بلکه نیروهای ائتلافی هوادار خاتمی را نیز متهم میکند که در دفاع از آزادی دیگران از خود پایداری نشان نمی‌دهند.

در این میان، مطبوعات مستقل نیز، با وجود استقبال فراوانی که از جانب خوانندگان خود شاهدند، عملا در جوی از وحشت و ارباب منتشر میشوند. نشریه ایران فردا در یک سال گذشته بارها مورد حمله و تهدید قرار گرفته است.

تعرضات اخیر به روزنامه «جامعه» عملا بساعت شد که این نشریه ضمن برشمردن خشونت‌های جناح مخالف، در عین حال برخی نیروهای دورن ائتلاف آزادیخواه را نیز مورد انتقاد قرار داده است. این نشریه نیروهایی از جناح چپ و نیز جناح راست هوادار خاتمی را متهم کرده است که در شرایط سخت، دفاع از نشریه را به مصلحت خود نمی‌بینند و هرگونه ارتباطی با آن را حاشا میکنند. روزنامه می‌پرسد آیا با این کار به نیروهای چماق‌دار علامت نمی‌دهید که سنگرها خالی است و آنها میتوانند خیالشان راحت باشد؟! آخرین شماره نشریه شلمچه نیز، طی یکی از مقالاتش، فیروز گوران و نشریه‌اش «جامعه سالم» و نیز یکی از نویسندگان آنرا بنام «مجید محمدي» تهدید کرده است که چرا در یکی از مقالات این نشریه، «اعتقاد به موعود» را صرفا یک «اعتقاد مبهم» نامیده است. شلمچه مینویسد این حرف «از دید تیزبین مردم حزب الله بیرون نمی‌رود» و «دیر یا زود مردم پاسخ این جسارت‌های او را نسبت به ساحت امام زمان (عج) خواهند داد.»

میتوان پیش‌بینی کرد که تعرضات دامنه‌دار نیروهای تمامیت خواه، که با تبلیغات وسیع، تهدید، ارباب و ضرب و شتم همراه است، نه فقط عقب‌رانند جنبش مطالباتی مردم را هدف قرار داده است، بلکه بدون شک این قصد را هم دارد که نیروهای سیاسی نزدیک به خاتمی را، از پیوستن به بخشهای مختلف جنبش و برقراری سنگرهای مشترک بترساند.

نگاهی به تاریخچه شکل گیری جریان موسوم به "راست سنتی"

ساسان رجالی فر

سیاسی ایجاد کرد که به مهلویسون معروف شد و بعدها بعضی از عناصر آن جزو کادرهای وزارت اطلاعات شدند.

این سه گرایش: یعنی جمعیت مولفه اسلامی، جناح راست حزب زحمتکشان و توابعین حجتیه توسط دکتر محمدحسین بهشتی به هم پیوستند و بعد از پیروزی انقلاب در حزب جمهوری اسلامی متشکل شدند و هسته اصلی جریانی را تشکیل دادند که بعدها به راست سنتی معروف گشت. اگر چه میتوان در بلوک راست سنتی گرایش تکنوکراتهای سنتی شبیه لاریجانی، احمد توکللی، غفوری فرد، مرتضی نبوی را تشخیص داد که هر کدام از گرایشی بویژه اکثراً از مجاهدین انقلاب اسلامی منشعب شده اند، اما میتوان هسته اصلی جریان موسوم به راست سنتی را - که اینک اهرمهای اصلی قدرت را در شورای عالی قضایی، وزارت اطلاعات، رده های بالای سپاه پاسداران، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام، قانون قرض الحسنه در دست دارند - از جنبه سیاسی، ناشی از همین سه گرایش دید *

توضیح ضروری:

اخیراً اعلامیه ای با عنوان "سقوط تا اعماق" به امضای "تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست کارگری ایران" منتشر شده است که در آن به بهانه چاپ مقاله ای در راه آزادی شماره ۵۶ تحت عنوان "به هیاهوگران میدان ندهیم"، دشنامها و اتهامات زیادی نثار حزب دمکراتیک مردم ایران و نشریه ما شده است. نویسندگان این اعلامیه از جمله با تکیه بر "علم غیب" ادعا نموده اند که گویا این مقاله به قلم بابک امیرخمری بوده است!

ما ضمن تکذیب این مساله، یادآور می شویم که نشریه ما درچارچوب سیاست عمومی خود، مطلب یادشده را بنا بر خواست نگارنده، با امضای اختصاری به چاپ رسانیده بود. با اینحال این مطلب چه از نظر شیوه برخورد و چه لحن گفتار، با زبان و فرهنگ سیاسی نشریه ما همخوانی ندارد و چاپ آن حداقل در این شکل، نتیجه کوتاهی ماست. لذا ما از این بابت از همه خوانندگان گرامی پوزش می طلبیم. قضاوت در مورد شیوه نگارش و فرهنگ سیاسی نویسندگان اعلامیه "سقوط تا اعماق" را، اما، به عهده خوانندگان می گذاریم.

هیئت تحریریه

فعالین جمعیت مولفه در زندان درعین مخالفت با مجاهدین خلق، چپ ها و مصدقی ها، کسب و کار تجارت را نیز از زندان هدایت می کردند. اگر بسیاری از سران جمعیت مولفه در زندان بودند، اما فعالترین عنصر آنها یعنی شیخ علی اندرزگو در بیرون به فعالیت خود ادامه می داد و نزدیک به ۱۵ سال توانسته بود از دامهای مختلف ساواک بگریزد. تا این که بالاخره توسط محسن رفیق دوست قرارش لورفت و در سال ۵۷ در خیابان توسط ایکب کمیته مشترک کشته شد.

رهبری جمعیت مولفه، با شروع اوج گیری جنبش با هدف اینکه بتوانند به سازماندهی بپردازند، عقبنامه نوشتند و آزاد شدند. از سوی دیگر مسئولین ساواک نیز از ترس گسترش فعالیت چپ ها ترجیح می دادند که بازاریان ضد چپ زودتر آزاد شوند.

فعالین جمعیت مولفه، با آزادی از زندان، به سرعت به سازماندهی در بین بازاریان و روحانیون پرداختند و کمیته استقبال از آیت اله خمینی را نیز رهبری می کردند. محسن رفیق دوست راننده اتوموبیلی بود که آیت اله خمینی را از فرودگاه به بهشت زهرا منتقل کرد.

از سوی دیگر، حواریون آیت اله کاشانی که رابطه نزدیکی با حزب زحمتکشان مظفر بقایی داشتند، بتدریج بسوی جنبش آیت اله خمینی متمایل می شدند. عده ای نیز از اطراف مظفر بقایی پراکنده شده و حول دکتر محمد حسین بهشتی گرد آمدند. دکتر حسن آیت، رضا زواره ای، جلال الدین مدنی، کلاه دوز (عضو گارد جاودان) نامجو (انسر ارتش) از آن جمله اند.

در واقع حسن آیت و جلال الدین مدنی که حقوق دان بودند، موضوع ولایت فقیه را در مجلس خبرگان به صورت حقوقی درآوردند و جلال الدین مدنی از طریق روابطش در ارتش توسط کلاه دوز و نامجو به ستادهای نظامی می رفت و درس تاریخ سیاسی که مشحون از دفاع از آیت اله کاشانی و مظفر بقایی و علیه مصدق بود را در بین نظامیان تدریس میکرد.

این جریان از طریق دکتر بهشتی در ارتباط با جمعیت مولفه فرا گرفتند و درواقع حلقه رابط این دو گرایش شخص بهشتی بود.

از سالهای بعد از ۱۳۵۰ شکافی نیز در بین انجمن ضدهتایت یا حجتیه صورت گرفت و جریانی از آنان که به «توابعین حجتیه» معروف گشتند به جریان آیت اله خمینی پیوستند. معروفترین آنها علی اکبر پرورش، اکبر اژه ای، عبدالعلی مصحف، عبودیت و ... بودند. علی اکبر پرورش که میتوان گفت سازمانگر پر قدرتی است با انشعاب از حجتیه، یک سازمان مذهبی -

با پایان گیری جنگ هشت ساله و درگذشت آیت اله خمینی، بسیاری بر این باور بودند که سد اصلی بازگشایی فضای سیاسی کشور، جناح موسوم به خط امام است که اصطلاحاً به پیروی از رادیوها و خبرنگاران خارجی به آنها تندرو می گفتند.

اما مکانیزم قدرت در جمهوری اسلامی به گونه ای دیگر بود و جناحی که از فردای پیروزی انقلاب مترصد بود، تشکیل بلوکی را داد که بعدها معروف به راست سنتی شد. البته خط امامی ها یا به اصطلاح خبرنگاران خارجی تندروها هم خطر راست سنتی را نمی دیدند و در ائتلاف با آنها بسیاری از رقبای خود را به قیمت وحدت با دشمنان یعنی راست سنتی از میدان بدر کردند.

تاریخچه راست سنتی را باید در گستره نیم قرن اخیر در ایران جستجو کرد. آیت اله کاشانی و نیروهایی که در همکاری با سلطنت پهلوی، دولت قانونی دکتر مصدق را سرنگون کردند، در واقع پلران نیروی هستند که امروز به آنها راست سنتی می گوئیم. در آن دوران بین آیت اله کاشانی و فداییان اسلام، مذتهای مدید اختلاف بود اما بعدها اینان به هم پیوستند و زیر پرچم آیت اله خمینی وحدت عمل پیدا کردند.

اگر بعضی از عناصر جناحی از فداییان اسلام توسط رژیم شاه اعدام شدند، اما جناح شمس قنات آبادی به همراه آیت اله کاشانی سالیان بعد از کودتا رابطه حسنه خود را با دربار حفظ کردند و تنها با حوادث سالهای ۴۲ و مطرح شدن پدیده ای بنام آیت اله خمینی بود که این رابطه اندکی تیره و تار شد.

هنگامی که آیت اله روح اله خمینی در صحنه سیاست مطرح شد، داستانهایی از روابط نزدیک او با فداییان اسلام بر سر زبانها بود و اگر به یادآوریم که آیت اله از نادر مواردی که بعد از آن همه ترور اطرافیانش گریست به خاطر مرگ حاج عراقی بود که از فعالین فداییان اسلام در بازار به شمار می رفت، این داستانهای به واقعیت بیشتر نزدیک میشوند.

از سالهای ۴۴ به بعد، جریان فداییان اسلام با جریانات دیگر که ریشه در بازار داشتند، جمعیت مولفه اسلامی را تشکیل دادند و با ترور حسنعلی منصور در واقع کار ترور کسروی و دکتر حسین فاطمی را ادامه دادند.

جمعیت مولفه اسلامی مرکب از افرادی چون حبیب اله عسگرآولادی، مسلمان، حاجی اسانی، اسداله لاجوردی، انوری، شیخ علی اندرزگو، محسن رفیق دوست در صحنه سیاست ایران فعال شدند و نزدیکترین رابطه را با آیت اله خمینی برقرار کردند.

راه آزادی ۵۷

توسعه یا دموکراسی؟

و. معصوم زاده

پذیر نیست. مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سطح معینی از دموکراسی حاکم بر این کشورها، به مثابه نمونه و الگویی برای نیل به آن عمل می‌کنند. تاریخ توسعه و دموکراتیزاسیون در این کشورها نیز تاریخ جنگ های خونین داخلی، منطقه ای و جنگ های بین المللی، تاریخ غارتگری از فرد و طبیعت و ملت های دیگر است. بسیاری چنین می‌پندارند که مناسبات موجود در یک روز و با اعلام یک برنامه ملون و با بکارگیری خرد جمعی و بسیج همه نیروها به مرحله اجرا گذاشته شده و قرین موفقیت شده است.

نمونه های فراوان کشورهای آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین که عقب ماندگی را پشت سر گذاشته و سطح رشد معینی را کسب کرده اند، الگوهای دیگر رشد را ارائه می‌دهند، آنهم در شرایط متفاوت و راه های مختلف.

کشورهای آسیای جنوب شرقی روند توسعه را در شرایطی آغاز کردند، که رقابت میان سیستم ها در اوج خود بود و توانستند با بهره گیری از این رقابت و جلب حمایت و پشتیبانی نامحدود ایالات متحده پیش شرط های لازم را برای آغاز دوران نوسازی جامعه فراهم سازند. این کشورها نه دارای منابع سرشار مواد خام بودند که بتوانند از محل درآمدهای حاصله از آن هزینه های توسعه را تأمین کنند و نه شاگردان سیاست های نئولیبرالی که نمونه های آن را در آمریکای لاتین مشاهده می‌کنیم. این کشورها دوران توسعه را در سالهای پنجاه با اصلاحات بنیادین ساختاری آغاز کردند، با اصلاحات در کشاورزی، در سیستم اداری کشور، در نظام آموزشی و غیره. در این کشورها دولت نسبتاً قایم به ذات، امکان نظارت و اجرای برنامه ریزی های کلان اقتصادی را در دست داشت، و توانست منابع مالی هنگفتی را بصورت وام، بصورت کمک های نظامی بویژه از آمریکا، سرمایه های چینی های مقیم خارج و سرمایه گذاری های آزاد جهانی را صرف برنامه های توسعه کند. در این کشورها نیروی کار ارزان، حذف موانع گمرکی و موانع برای سرمایه گذاری خارجی درصداً برای سرمایه گذاری را مقنن ساخت. تکنولوژی وارداتی در این کشورها به صنعت صادراتی وابسته به وام های خارجی انجامید، که نوسانات اخیر بازار بورس شکننده بودن آن را نشان داد. این کشورها علیرغم موفقیت های بسیاری که کسب کرده اند، و سطح معینی از عدالت را در توزیع درآمدهای ملی عملی ساخته اند، بصورتی که درآمدهای ۲۰ درصد بالایی جامعه و ۲۰ درصد پایینی جامعه مانند توزیع آن در کشورهای پیشرفته در سطح نازلتر است، بزرگ مالکی را ملغی ساخته اند، چرا که مجبور به رونق دادن به بازار داخلی بودند، اما در گستره دموکراسی هنوز نمونه خوبی برای الگو برداری نیستند.

آرزو های آسیایی "در کنار، که نمونه اروپایی آن را ماکس ویر اخلاق پروتستانی می‌نامید، وجه دیگری از عدم وجود دموکراسی در پروسه تولید است. در این کشورها، درصد بالای بهره وری سرمایه تنها در صورت عدم وجود آزادی های سندیکایی، و در گستره ملی تشدید وابستگی به سرمایه های خارجی، و اقتدار حکومت مرکزی امکان پذیر بود.

تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی یعنی حذف نظارت گستره عمومی از پروسه های اقتصادی است که شکل دیگر آن سیاست نئولیبرالی بازار آزاد است بصورت تمرکز آن در دست بخش خصوصی در نمونه بیشتر کشورهای آمریکای لاتین.

در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین روند اصلاحات اقتصادی مبتنی بر سیاست های نئولیبرالی سالها پیش از برقراری مناسبات نسبتاً دموکراتیک به مرحله اجرا درآمد. دولت های منتخب دوران "دموکراسی" با وعده های توزیع عادلانه درآمدهای ملی ادامه دهنده همان سیاست های نئولیبرالی هستند، که نتایج زیانبار آن اکنون بصورت رشد سرسام آور بیکاری، تشدید قطب

پیرامون الگوهای توسعه بحث های فراوانی صورت گرفته است. در هر مقطع تاریخی و پس از هر پیچ سیاسی، این بحث در دستور روز بحث های سیاسی قرار گرفته و از منظرهای گوناگون آرایه طریق شده است. تاریخ معاصر ایران، از پیش از اعتلای جنبش مشروطه خواهی تا به امروز تاریخ جستجوی راههای توسعه کشور در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. جنبش مشروطه خواهی خود یکی از نقاط اوج این تکاپوی تاریخی و مشروطیت نظام یکی از پیشنهادات آرایه شده برای ساماندهی نوین نظام سیاسی کشور و سر منزل خروج جامعه از نظام سنتی و آغاز تجدید سیاسی و نهادینه کردن آن بود. افت و خیز جنبش تجدد طلبانه کشور، در رنگ ها و طیف های گوناگون خود، از زمامداری رضا شاه و کوشش برای حقنه صورتی از توسعه به جامعه به زور سرنیزه، تا تلاش جامعه روشنفکری در حال شکل گیری در راستای پیوند دادن توسعه با آرمانهای آزادی خواهانه و عدالت پژوهانه ای که سر منشا خود را در بینش چپ داشت؛ روند مدرنیزاسیون محمد رضاشاهی برگرفته از الگوهای رایج "غربی"، یعنی الگوی سرمایه داری وابسته و به پشتوانه پترودولارها، تا اعتلای جنبش دموکراتیک در قالب "چپ" و ملی، تا جنبش اسلامی رجعت به شرع و ساماندهی جامعه بر اساس مبانی فقهی اسلام، هر کدام مایه هایی از الگوهای رایج توسعه در بر داشتند. اما الگوهایی که در جامعه بصورت پیروزمند عمل می‌کنند، رشد خودپوی مخلوطی از سرمایه داری دولتی و خصوصی در نظام اجتماعی- اقتصادی بدون جهت گیری روشن در راستای صنعت یا کشاورزی، خدمات یا تجارت و برداشت التقاطی از سنت و مدرنیسم در نظام سیاسی است.

جامعه در سطح کنونی رشد خود، که اگر بصورت ساده بخواهیم بگوییم اقتصاد و سیاست هر کدام ادعای طلب از یکدیگر را دارند، در برابر یک سنوالتاریخی بحقی قرار گرفته است که آیا توسعه از کدام راه سریعتر و کم دردتر و با صرف هزینه های کمتری میسر خواهد شد. آیا راه توسعه بالاچار از دموکراتیزاسیون جامعه میگذرد تا همه نیروهای موجود را برای انجام این مهم آزاد سازد و در خدمت گیرد، یا نه توسعه با توجه جمیع شرایط موجود مادی و معنوی در کشور تنها با تمرکز همه نیروها و برنامه ریزی واحد امکان پذیر است. بصورت دیگر این بحث آنست که آیا اقتصاد مبتنی بر بازار که مستلزم آزادی کامل فعالیت های اقتصادی است، می‌تواند خود بخود به توسعه بیانجامد یا دولت مرکزی که محور اصلاحات است می‌تواند با برخورداری از همه امکانات مادی و فنی جامعه را به سوی توسعه و تکامل سوق دهد. پیامد این بحث، ضرورت دموکراتیزاسیون حیات سیاسی جامعه است، که در هر شکل آن بصورت ابزاری برای توسعه بحساب می‌آید. ابزاری راهگشا و یا ترمز کننده تحولات.

دموکراسی و توسعه دو روی یک سکه

روند دموکراتیزاسیون جوامع استبداد زده، بویژه کشورهایی که از سطح رشد اجتماعی و اقتصادی پائینی برخوردارند، و بالعکس توسعه مناسبات اجتماعی و اقتصادی در کشورهایی که فاقد نظام سیاسی دموکراتیک اند و دولت برحسب نقش تاریخی برخاسته از مناسبات موجود دارای اقتدار مطلق است، بحثی است که نمیتوان پاسخ آن را با الگو برداری از این یا آن نمونه موفق دموکراتیزاسیون و توسعه، پیش گرفتن آنرا به کشورهای دیگر تجویز کرد.

چنانکه می‌دانیم، رشد و توسعه در کشورهای پیشرفته صنعتی در یک پروسه طولانی چند صد ساله و در چارچوب و شرایط کاملاً متفاوتی صورت گرفته، که تکرار آن برای کشورهایی که هنوز در سطح رشد نازل تری قرار دارند امکان

بندی اجتماعی و وابسته شدن هرچه بیشتر به سرمایه های خارجی نمایان می شود. پیروزی سیاست های نئولیبرالی در آمریکای لاتین را، که در درجه نخست پیروزی سیاسی است، میتوان با ویژگی های ملی، سنت ها و فرهنگ سیاسی این کشورها، یعنی با شرایطی که در خارج از حیطه اقتصاد عمل می کنند توضیح داد. مقبول عامه واقع شدن این سیاست ها به علت ترس از آناژنسی سیاسی و ترس از تهدیدات گروه های چریکی است. با شکست آلترناتیوهای موجود سوسیالیستی گویا تنها یک سیاست امکان عملی دارد، آنهم اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، سیاست های اقتصاد درهای باز، کاهش و تعدیل عملکرد دولت و این شکل تاریخی نهایی ساماندهی اقتصادی جامعه به حساب می آید.

ورشکستگی مالی مکزیک، بحران های پولی آرژانتین و برزیل نمونه های اعمال سیاست های نئولیبرالی در کشورهای درآستانه صنعتی شدن بشمار می آیند. آرژانتین کشوری است که سالهاست در آستانه پیشرفت قرار دارد، و برزیل کشوری است که سالهاست درباره اش می گویند آینده از آن اوست اما معلوم نیست این آینده چه زمانی به زمان حال تبدیل خواهد شد. اصلاحات اقتصادی برزیل و آرژانتین شامل، پیوند پول کشور به دلار آمریکا و افزایش تصنعی نرخ برابری آن با دلار، کاهش مخارج دولتی، عدم برابری نرخ افزایش دستمزدها با نرخ تورم، و مجاز شمردن قراردادهای آزاد کار، فروش کارخانه های دولتی و اصلاحات در نظام مالیاتی کشورها است. در این موارد نیز این اصلاحات باعث کنسار رفتن دولت ها از برنامه ریزی های اصلاحی شده و سرنوشت جامعه به دست نوسانات بازار و کنسرن های فراملیتی سپرده شده است.

نه در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی و نه در مورد کشورهای آمریکای لاتین نمیتوان بحث توسعه و دموکراسی را بصورت ارجح شمردن یکی بر دیگری به پیش برد مسئله اولویت دادن یکی بر دیگری نیست، بلکه مسئله بر سر راه های موثر توسعه و چارچوب های آن و بر عکس ایجاد میانی پایدار و استواری برای دموکراسی است که در شرایط توسعه نیافتگی مقدمات آن سست و بی ثباتی آن مسلم است.

توسعه برای ایران، با وجود آن که در آینده نزدیکی با کاهش وابستگی به مواد انرژی زای فسیلی و کاهش مصرف آن و افزایش استخراج مزیت استفاده از ذخایر عظیم نفت و گاز تأثیر خود را از دست خواهد داد، توسعه در شرایط بسیار دشوارتر از پیش مطرح خواهد شد. در جهانی که سهم رشته های اقتصادی وابسته به تولید مواد خام نسبت به کل اقتصاد جهانی رو به کاهش است، و اقتصاد مبتنی بر اطلاعات جای اقتصاد مبتنی بر مواد را می گیرد و جریان های جهانی کالا و سرمایه مالی و اسپکولاتیو(واسطه) و جریان اطلاعات حاکم مطلق بشمار می آیند، حفظ استقلال ملی برای در دست نگاه داشتن اهرم و امکان حداقل توسعه از لحاظ اجتماعی عادلانه تر و موزون تر از ضروریات اجتناب ناپذیر است. مسلم است که نمیتوان شرایط گلخانه ای برای توسعه و برقراری دموکراسی بوجود آورد، دیالکتیک عوامل درونی و بیرونی توسعه برای کشوری که تکامل سرمایه داری را با تأخیر انجام می دهد، آنرا در راهی رهنمون می شود، که در شرایط کنونی به مثابه بهترین امکان جلوه گر می شود. وظیفه "چپ" در این مقطع کوشش در راستای هرچه دموکراتیک تر کردن اصلاحات، یعنی محمود نماندن در عرصه های فرهنگ و تا حدودی سیاست ویسط آن به گستره های اقتصادی، تلاش در راستای تحقق عدالت اجتماعی و افزایش سهم بهره وری زحمتکشان از اصلاحات و تأکید بر این نکته که هدف از اصلاحات بهبود شرایط مادی و معنوی زیستی مردم است و تنها با مشارکت آنان است که هر گونه برنامه ای امکان موفقیت می یابد. برای زحمتکشان ایرانی که سالهاست در راه

آزادی های سندیکایی مبارزه می کنند کسب حق دخالت در سرنوشت خود بصورت حق مشارکت در تنظیم قوانین مترقی کار از الویت بسزایی برخوردار است. تنظیم مالیات های تصاعدی و جدیت در اخذ آن، بویژه از درآمدهای کلان نشانه ای از عدالت اجتماعی است. حق استفاده از بیمه های بازنشستگی و سوانح، دوران بارداری برای کارگران زن، قابل چشم پوشی نیست، مبارزه برای کسب این حقوق مبارزه برای استقرار دموکراسی است. کدام الگوی توسعه ای است که بتواند با تأمین این حقوق بصورت الگوی موفق ظاهر شود؟

جنبش تساهل و ...

گرچه در مجموع میتوان چگونگی تحقق این استراتژی را با واژه ناکامی توضیح داد، اما شواهد نشان میدهد که اینجا و آنجا هم پیروزیهایی نصیب خود کرده است.

با اینحال، نکته ای که پنهان کردنی نیست، این واقعیت است که زمان کمترین روی خوش به نیروهای شکست خورده نشان نمی دهد. جنبش مردم آشکارا روبه اعتلا است و جناح واپس گرا در سراسیمه موضع دفاعی قرار گرفته است. و درست بهمین دلیل هم هست که پیش بینی حوادث آینده ایران، ناممکن جلوه میکنند. در واقع، طیف نیروهای متعددی که اینک در جبهه شکست خوردگان قرار دارند، منافع یکدست، وابستگی همسان و روایت واحدی از حوادث پیش روی خود ندارند. آشفتگی فراوانی که در مواضع نیروهای مختلف این جناح بچشم می خورد، گرچه در محتوا و سمت و سو، وجوه مشترک فراوان دارند، اما در چگونگی مقابله با حوادث خبر از تفاوت های آشکار می دهند. نشریه «راه نو» در آخرین شماره خود (شماره ۳)، از «پروژه» ای خبر می دهد که مخالفین خاتمی بوسیله آن قصد سرنگونی وی را دارند. نشریه مینویسد که طراحان این پروژه پس از تحمل یک «شکست سنگین» آنرا «ناامام» گذاشتند. وی هشدار میدهد که «برخی اظهار نظرهای آشکار و پنهان که در جامعه ایران بگوش می رسد» نشانه آنست که کارگزاران پروژه منصرف نشده اند و قصد دارند آنرا با شدت بیشتری به اتمام برسانند. این پروژه، بی شک به تمام طیف شکست خوردگان تعلق ندارد و ناهماهنگی آنها بیشتر نیز خواهد شد. تجربه یک سال گذشته نشان داد که مسالمت جویی گاهها افراطی خاتمی و پرهیز آکیدش از ایجساد درگیری، گرچه اینجا و آنجا به عقب نشینی های آشکاری انجامید، ولی به وی امکان داد که نگذارد رقبایش، زمان و مرحله مبارزه را انتخاب کنند.

اینکه بخش هایی از طیف ائتلافی رقبای شکست خورده خاتمی، آشکارا بدنبال بهانه می گردند تا برای نجات امنیت کشور، «دشمن» مورد ادعای خود را بیابند و تعرض آغاز کنند، نشانه واضحی است که بر استراتژی متانت و مدارا از سوی بخشهای مختلف جنبش آزادی خواهانه مردمی صحه میگذارد.

با اینحال، خاتمی نمیتواند از این واقعیت چشم پوشی کند که بر زمینه یک بحران اقتصادی فراگیر، سقوط ناگهانی ارزش نفت، افزایش روزافزون فشار غیرقابل تحمل فقر سیاهی که اینک آسیب پذیری لایه های اجتماعی را هدف قرار داده است، و بویژه کارشکنی های آشکار رقبای شکست خورده بقصد ناکام گذاشتن هدف های اقتصادی دولت، تعیین میزان وفاداری به استراتژی مدارا، کار چندان ساده ای نیست و در شرایط بحرانی به هوشمندی، درایت و کارآیی و قساطعیت بسیار زیادی احتیاج دارد.



جامعه مدنی در نگاه محمد خاتمی

سعید پیوندی

راه آزادی در ادامه بحث های مربوط به جامعه مدنی، در این شماره نیز به چاپ دو مقاله در این زمینه مبادرت می ورزد. مقاله اول متن سخنرانی سعید پیوندی در انجمن ایرانیان وال دو مرن فرانسه و کمیته همبستگی ایرانیان شهر هامبورگ آلمان است. مقاله دوم نیز که در دو قسمت مجزا تهیه شده توسط محسن حیلریان به رشته تحریر درآمده است.

در بیان فلسفی، جامعه شناسانه و یا سیاسی جامعه مدنی منفرد اندیشمندان می توان نکاتی را یافت که کم و بیش تکرار میشوند و تعریف دائرةالمعارفی جامعه مدنی هم بر این پایه استوار است. جامعه مدنی جامعه مشارکتی است که در آن شهروندان و نیز سازمانها و نهادها از حقوق و وظایفی برخوردارند و قوانین ناظر بر روابط نهاد سیاسی، مردم و تشکل های مستقل و غیر دولتی هستند.

اولین بعدی که در اندیشه معاصر پیرامون جامعه مدنی طرح میشود، حوزه حقوق شخصی و خصوصی فرد است. در غرب در حقیقت بعد از ایجاد حوزه فردی است که حوزه جمعی بوجود آمد و شکل گرفتن فردیت و خودمختاری باعث شد مرزی میان فضای خصوصی و عمومی ایجاد شود. بدین سبب است که جامعه مدنی با ویژگی هایی چون خودمختاری فرد، قانونیت، کثرت گرایی، سازمانیافتگی مردم، مشارکت، آزادیهای فردی و اجتماعی و روابط تعریف شده میان افراد با نهادهای قدرت و میان نهادهای قدرت با یکدیگر خود را از جامعه سنتی که با وضع و روابط طبیعی اداره میشود جدا می کنند. از برآیند نیروهای جامعه مدنی و از درون حوزه های فردی و جمعی چیزی بنام مصلحت جمعی بوجود می آید که در حقیقت اساس کارکرد جامعه در دنیای امروزی است. در چنین جامعه ای ما شاهد همزیستی قدرت سیاسی هستیم و تشکل های جمعی نهادهای واسطه ای میان دولت و فرد هستند. به این اعتبار باید گفت که با جامعه مدنی نوعی هویت جمعی متنوع بوجود می آید که خود را در چهارچوب مرزهای جغرافیایی معینی بازمی شناسد و دارای خودآگاهی است.

بلون تردید یکی از گره گاه های اساسی در شکل گیری اندیشه جامعه مدنی و پیاده شدن آن رابطه با نهاد دین بوده است. تجربه تاریخی نشان داده است که جامعه مدنی ناسازگاری اساسی در جامعه های سنتی و آنجا که دین از اقتدار فراوان برخوردار است ایجاد میکند. عسرفی شدن قوانین و هنجارها در حقیقت معنایی جز نفی هرگونه قدرت عالی نیست که اختیار فرد را خارج از قانون مخلود میکند.

پروژه مورد بحث پرسشهای فراوانی را پیرامون چند و چون این برنامه سیاسی به میان می کشد؟ - پرسش اساسی نخست اینست که رئیس جمهور چه برداشتی از جامعه مدنی دارد، دیدگاه خود را بر اساس چه نظریات در اسلام و یا در میان متفکران اسلامی بنا کرده است و درک او تا چه اندازه با برداشت های متداول و شناخته شده از جامعه مدنی هم سازی دارد؟

- پرسش بعدی به رابطه با حکومت دینی و یا دینداری در دنیای امروزی برمی گردد، آیا حکومت دینی با الزامات جامعه مدنی را میتواند با یکدیگر آشتی داد؟

- سرانجام اینکه طرح مسئله جامعه مدنی چه پی آمدهای نظری و عملی در فضای اجتماعی و سیاسی ایران دارد و چه دورنمایی را در برابر جامعه ما می کشاید؟ اما پیش از پرداختن به این پرسش ها بهتر است نخست به جامعه مدنی و مشخصات آن اشاره شود.

آنچه امروز در ادبیات سیاسی، فلسفه و یا جامعه شناسی، جامعه مدنی نام گرفته است هر چند ریشه در فلسفه سیاسی و تجربه یونان دارد، اما از قرن هفدهم به اینسو بتدریج در غرب شکل گرفته است و پدیده ای نو باید به شمار آید. از جان لاک انگلیسی به اینسو کمتر اندیشمندان فلسفه سیاسی را میتوان یافت که درباره جامعه مدنی سخن نگفته باشند.

جامعه مدنی آنگونه که هگل می گفت محصول دنیای ملون است. با نخستین تحولات صنعتی و اجتماعی در اروپا این پرسش کلیدی در برابر فلاسفه قرار داشت که با گذار از جامعه سنتی متکی به وضع طبیعی به جامعه ای که در آن انسان خودمختار و آزاد است چگونه میتواند به انسجام حداقلی دست یافت که جامعه بر اساس آن قوام یابد و شیرازه آن از هم نپاشد.

هگل دو جامعه مدنی و سیاسی را از هم جدا می کرد. برای او جامعه مدنی شهرها و گروه های مختلف صنفی و اجتماعی خودجوش بودند و جامعه سیاسی شامل دولت و دستگاه اداری. در همین راستا گرامشی بر خصلت خودسامان گیری جامعه مدنی تکیه میکند.

از حدود ۱۵ ماه پیش، یعنی زمانی که محمد خاتمی در برنامه انتخاباتی خود مسئله ضرورت استقرار جامعه مدنی را به میان کشید، برای نخستین بار مفهومی وارد فرهنگ سیاسی گروه های اسلامی در حاکمیت ایران شد که پیشتر نام و نشان از آن یافت نمی شد. هرچند بر سر مفهوم جامعه مدنی و رابطه آن با اندیشه های اسلامی در چند سال اخیر بحث هایی در برخی مطبوعات روشنفکری مذهبی و در میان نسل جوان اندیشمندان اسلام گرا بطور پراکنده آغاز شده بود.

ظهور اندیشه جامعه مدنی و طرح آن بصورت یک مفهوم اساسی در گفتمان محمد خاتمی به دوره انتخابات ریاست جمهوری برمی گردد. وی در برنامه انتخاباتی خود خواستار پی ریزی چنان جامعه مدنی در چهارچوب جمهوری اسلامی است که در آن قانون حاکم باشد، تساهل و تحمل جای سرکوب و خشونت را بگیرد و تشکلهای صنفی و سیاسی در حدود قانون حق فعالیت یابند.

طرح این مسائل در برنامه سیاسی محمد خاتمی یک چرخش اساسی در دیدگاه های موجود در حاکمیت اسلامی به شمار می رود و این تحول مهم البته از نگاه تیزبین مردم نیز بدور نماند و از نتیجه کار همه ما با خیریم.

در طول دو دهه زندگی جمهوری اسلامی در میان مجموعه نیروهایی که با نظام همساز و نزدیک بودندو هستند پروژه های متعدد سیاسی طرح شده اند و بخشی از آنها نیز فرصت آنرا یافتند تا در عمل نیز کارایی اندیشه و برنامه خود را به محک آزمایش گذارند. از میان این پروژه ها، جامعه اسلامی - ایرانی تکنوکراتهای اسلام گرای نزدیک به هاشمی رفسنجانی و یا «ام القرای اسلام» لاریجانی و نیز جامعه ولایی مورد نظر محافظه کارترین جناح های روحانیت که در آن بخش جمهوریت نظام بطور کلی بی رنگ میشود، هنوز هم در برنامه کار خود بخش مهمی از نیروهای تشکیل دهنده حاکمیت قرار دارند. اما طرح جامعه مدنی در برنامه سیاسی خاتمی و همراهان وی گرایشی را شکل داده است که از برنامه های سیاسی پیش گفته آشکارا فاصله می گیرد. همین فاصله چشمگیر و نیز بدیع بودن

←

محمد ارکون اندیشمند عرب (کیان ۲۰، ۱۳۷۳) عرفی شدن (سکولاریسم) را نشانه و نماینده پیشرفت فرهنگ مسی انگارد و آنرا به معنای رها و آزاد شدن از هر قیودی تلقی میکند. عرفی شدن قوانین و هنجارهای حاکم بر روابط افراد، سازمان‌ها و نهادها به معنای عدم تسلط اخلاق و دین بر این روابط، کاهش عمومی نفوذ نهاد دین و حل شدن نهاد دین در نهاد سیاسی است.

شریف مردین (کیان ۳۳) شکل‌گیری جامعه مدنی در غرب را در مقایسه با دنیای اسلام به رویا یا آرزو تشبیه میکند. به نظر نویسنده «خودمختاری شهری، عقلایی شدن قانون و به رسمیت شناخته شدن اشخاص حقوقی صنفی اجزای اصلی جامعه مدنی غربی‌اند که هستای دقیقی در جهان اسلام ندارند.» در حالیکه برخی روشنفکران دینی جدید در ایران این نظریه را رد میکنند. از جمله علیرضا علوی تبار (کیان ۲۳) بر آن است که «جامعه مدنی در تضاد با دین نیست. جامعه مدنی جامعه‌ای است که در آن حوزه اقتدار فردی مشخص شده است و فرد دارای آزادی‌هایی است که دولت در آن نمیتواند دخالت کند.»

از نظر نویسنده دینداری و دین هم با جامعه‌ای که در آن جامعه مدنی گسترش یافته سازگار است و هم با جامعه‌ای که در آن جامعه مدنی گسترش نیافته. بسیاری از روشنفکران دینی سالهای اخیر در عمل دین را به عرصه خصوصی افراد مربوط میکنند (رفتارهای دینی از نظر سروش) و کارکرد دین را در تجربه ایمانی و رابطه فرد با خداوند می‌دانند و همزمان به تحقق و استقلال فرد اجتماعی در برابر دولت اعتقاد دارند. باوری که در عمل نفی‌گرایشی است که نقش دین را عمده می‌کند و از رسالت دین در رابطه با جمع و جامعه سخن به میان می‌آورد و به جایگاه اجتماعی دین عنایت دارد و برای دین نقش سیاسی اجتماعی هدایتگر در این عرصه قائل است.

از زمان انقلاب مشروطیت تا کنون شماری از رهبران دینی به تلاش در جهت آشتی درک دینی از حکومت و جامعه امروزی، دست زده‌اند. قدیمی‌ترین این کسان آیت‌الله نائینی و کتاب او تئیه الاثمه و تنزیه المله است و در سال‌های اخیر میتوان به آیت‌الله باقر صدر و مطهری اشاره کرد.

شکست جامعه مدنی در ایران

با آنکه نخستین اندیشه‌های مدنی از همان ابتدای قرن نوزدهم در ایران مطرح شدند و با وجود

شکل‌گیری بخش‌هایی از زمینه‌های مادی و فرهنگی جامعه مدنی، کشور ما در دستیابی مرحله مهم در زندگی خود دچار شکست تاریخی شده است. این پرسش در سالهای اخیر بارها مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است که چرا ما نتوانستیم طی دو قرن اخیر از نظر ذهنی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی چنین جامعه را بوجود آوریم و چه دلایلی این شکست مهم را توضیح می‌دهند. با تکیه بر شماری از این پژوهش‌ها و اندیشه‌های طرح شده میتوان به موارد اساسی زیر اشاره کرد:

... نکته اول اینکه در ایران فلسفه سیاسی در طول قرن‌ها غایب یا بسیار کم‌رنگ بوده است. این موضوع در قرن‌های آخر هم به ضعف عمومی فلسفه برمی‌گردد و هم به نقشی که دین در رابطه با قدرت سیاسی بازی کرده است. فارابی از نادر کسانی است که به بعد سیاسی در اندیشه خود توجه داشته است. در جامعه مورد نظر فارابی رئیس اول وجود دارد که نیاز به مرشد و رئیس دیگری ندارد و صاحب همه دانش‌ها و فضیلت‌هاست. به باور او رئیس اول مورد «وحی الهی» است و بعد مذهبی سیاست بدین ترتیب جوهر اندیشه فارابی را تشکیل می‌دهد. اتفاقی نیست که فارابی چون دیگر کسانی که در ایران به این موضوع توجه کرده‌اند بیشتر در فلسفه یونان سراغ افلاطون می‌روند تا ارسطو که به مشارکت و اصالت رای مردم باور دارد.

این ضعف عمومی تاریخی در قرن اخیر بصورتی تداوم پیدا کرده است و ما به مصرف کننده صرف اندیشه غربی تبدیل شده‌ایم. سیاست در ایران حتی با پذیرش قالب‌های جامعه مدنی غربی جوهر ضدمکراتیک و مستبدانه خود را در طول دهه‌های بعد از انقلاب مشروطیت حفظ کرده است و هیچ امکانی برای پاگرفتن جامعه مدنی و مشارکتی بوجود نیاورده است.

نکته دوم که در رابطه مستقیم با نکته نخست قرار دارد، مسئله اسلام و آموزش دینی در تجربه ایران است. اسلام بطور کلی و تجربه شیعه بطور خاص تنها به جنبه‌های معرفتی ایمانی حیات فرد توجه نکرده‌اند. اسلام به مراتب پیش از مسیحیت به دنیا نظر دارد و پیروان خود را به تلاش برای تصاحب قدرت و ایجاد نظام اجتماعی و سیاسی خاص خود فرا می‌خواند. اسلام در سایه جنگ و شمشیر توانست موجودیست خود را به دیگران بقبولاند. پیامبر اسلام دست به تاسیس حکومت زد و اسلام به نظام حکومتی تبدیل شد (سروش، مصاحبه با لوموند، راه آزادی شماره ۵۱). فلسفه بعدها به اندیشه اسلامی راه یافت و در حقیقت سیاست در اسلام نیازی به فلسفه نداشت.

آغاز تحولات مادی و فکری در اروپایی که پا به دوران روشنگری می‌گذارد مقارن است با دوره صفویه و شکل‌گیری رابطه جدید روحانیت شیعه و

نهاد سیاسی. گسترش حوزه شرعی به حوزه سیاسی روند تدریجی است که در ایران فتحعلیشاه به اوج خود می‌رسد و ملا احمد نراقی در عمل راهبر سیاست یادشده میشود و هموست که فتوای معروف جنگ ایران و روس را صادر میکند و یا برای نخستین بار نظریه ولایت فقیه را پیش می‌کشد. در جریان انقلاب مشروطیت و دهه‌های بعد بخشی از روحانیت در پی آشتی دادن نوعی از مشروعبیت مردمی با حکومت دینی است و وسوسه دخالت در سیاست هیچگاه نهاد مذهب در ایران را رها نکرده است.

نکته بسیار مهم دیگر شکل‌گیری و ظهور فرد جدید فرد مدنی در جامعه معاصر ایران است. روندهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در قرن اخیر در جهت جا افتادن و تثبیت فرد اجتماعی خودمختار و فرهنگ و ذهنیت فردیت عمل نکرده‌اند. فرد غایب در نگاه و اندیشه فلسفه سیاسی و سیاست و اجتماع ما در قرون گذشته در دهه‌های اخیر نیز نتوانسته است بر این ضعف اساسی فائق آید. این موضوع همه به تحول اقتصادی ما که در آن یک بخش خصوصی هیچگاه نتوانسته بود از جایگاه مناسبی در اقتصاد ایران برخوردار شود برمی‌گردد و هم به سیاست و رابطه با قدرت و تداوم حکومت‌های آمرانه ضد دمکراتیک و هم به روندهای جامعه‌پذیری فرد ایرانی در قالب فرهنگ و ذهنیت ایرانی.

به همین خاطر است که فرد مدنی و خودمختار و حوزه خصوصی در جامعه کمتر در ناخودآگاه جمعی ما به ارزش و منزلت لازم دست یافته است. دیرپایی روابط بشدت نابرابر زن و مرد از مثال‌های مهمی است که به این ضعف اساسی تاریخی برمی‌گردد. شاید همین ضعف‌ها و گره‌گاه‌های ناشی از آن بتواند جایگاه قدرت، نهاد سیاسی و کارکرد آن، رهبر، مشارکت جمعی و... را در ذهنیت و جان و روان فرد جامعه ما توضیح دهند. ما دارای فرد و جامعه بسیار ناپخته و سر و سامان‌نگرفته‌ای هستیم که موجد هویت‌های چند پارچه و گاه متناقض میشوند و نسو و ملرن و متجدد در کنار سنت و کهنه همزیستی میکنند.

مسئله بعدی رابطه پرتنش ما با غرب است. غرب برای ما هم زادگاه مدرنیته و جامعه مدنی امروز است، هم نقش تمدن برتر و مهاجم را ایفا میکند و هم استیلاجو و سودپرست است. ایفای همزمان این نقش‌ها پیوند با اندیشه مدرن و مدنی تجربه‌شده در غرب را در ایران با دشواری‌های مهمی روبرو میکند.

به این فهرست البته میتوان موارد دیگری را هم افزود که به تحلیل‌های جامعه‌شناسانه یا انترپولولوژیک جامعه ما بازمی‌گردند، اما بهتر است زودتر به سراغ مسئله مرکزی این بحث برویم.

طرح جامعه مدنی بصورت منسجم و در قالب یک برنامه سیاسی از سوی محمد خاتمی به آستانه انتخابات خرداد ماه سال ۷۶ برمی گردد. در دو کتابی که در سال‌های ۷۰ از وی منتشر شده است، با آنکه میتوان عناصر فکری او را بصورت پراکنده یافت، وی کمتر صحبتی از ضرورت ایجاد جامعه مدنی و نقش حکومت اسلامی در آن طرح شده است. بنابراین این فرضیه میتواند قوت بگیرد که به میان کشیدن مسئله جامعه مدنی در آستانه انتخابات نتیجه توافق بر سر یک پروژه سیاسی در همفکری با طیف وسیعتری از افراد نزدیک به او با تکیه بر داده‌های اجتماعی کنونی است.

محمد خاتمی در سخنرانی خود هنگام گشایش کنفرانس سران اسلامی و نیز در مصاحبه مطبوعاتی پایان کنفرانس ریشه‌های فکری و عملی جامعه مدنی مورد نظر خود را مدینه‌النسی میداند، او می‌گوید: «جامعه مدنی ما از ریشه با جامعه مدنی غرب متفاوت است و از مدینه‌النسی سرچشمه می‌گیرد. در حالیکه جامعه مدنی غرب از دولت شهر یونان الگو می‌گیرد.» به نظر خاتمی «اختلاف در ریشه ضرورتاً به معنی تعارض و اختلاف در نتایج نیست.» وی ادامه می‌دهد که: «جامعه مدنی یک اساس دارد و آن اینست که انسان بر سرنوشت خود حاکم است. ما در تاسیس جامعه مدنی مان باید از غرب چیزهایی یاد بگیریم اما بینش‌ها متفاوت است. بینش معنوی و اخلاقی در مدینه اسلامی جدی است.»

برای پی‌کاوی اندیشه خاتمی تنها منبع موجود کتابی است از وی با عنوان «از دنیای شهر تا شهر دنیا» که مسیری است در اندیشه سیاسی غرب.

وی در این کتاب در کنار برخورد به فلسفه سیاسی غرب از یونان باستان تا قرن نوزدهم، اشاراتی دارد به آنچه که خود سیاست فلسفی در آسمان خاور می‌نامد و تفکر سیاسی در اسلام توجه ویژه وی در تجربه ایران به‌فارابی است که تلاش کرده‌است در مباحثات فلسفی خود درباره ساختار قدرت حکومتی، شکل جانشینی پیامبر را حل کند. از این جنبه خاتمی به افلاطون و فارابی عنایت ویژه‌ای دارد. گرایش افلاطون به حکومت اصحاب فضل و اعتقاد فارابی به رییس و نقشی که او در جامعه با فضیلت و نظام آن که چیزی جز همان مدینه فاضله نیست ایفا کند، نوعی رابطه امروزی خاتمی با ولایت فقیه را هم توضیح می‌دهد. رئیس اول نژد فارابی صاحب همه دانش‌ها و معرفت‌هاست و نه تنها عالم به کلیات که آگاه به امور تدریجی‌الحصول و عارف به حکم‌های آنها نیز هست و علاوه بر این آگاهی صاحب نیروی تدبیر است..

خاتمی در همین کتاب بطور مشروح به تفاوت اسلام با غرب و مسیحیت می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه در غرب فلسفه سیاسی

در کنار مسیحیت به امر سیاست می‌پردازد و در دنیای اسلام از همان ابتدا سیاست و دین با یکدیگر گره خورده‌اند. او این را آشکارا برتری اسلام به غرب قلمداد میکند و معتقد است که در غرب بشریت در عرصه آزادی به‌حق دستاوردهای ارزنده داشته‌است، اما آزادی یک بعدی که برخاسته از جان تک ساحتی انسان عهد جدید غرب است، خود منشاء دشواری‌های سنگینی در زندگی بشر شده است.

مراجعه به کتاب دیگر محمد خاتمی یعنی «بیم موج» که در سال ۱۳۷۲ منتشر شده است کمک‌چندانی به یافتن پاسخ به ابهاماتی که درباره نگرش او به اساسی‌ترین مفاهیم و عناصر تشکیل دهنده جامعه مدنی مطرح نمی‌کند.

برعکس کتاب حاوی نکاتی است که بر ابهامات و پرسش‌های ما می‌افزاید. از نظر فکری کتاب به سه شخصیت مهم دنیای تشیع معاصر یعنی آیت‌الله صدر، آیت‌الله خمینی و مطهری نگاهی بسیار ستایش‌آمیز دارد و صفحات طولانی را به انعکاس نظرات آنها درباره حقانیت حکومت اسلامی و انتقاد از حکومت‌های لایسبک و غیردینی اختصاص می‌دهد. او آیت‌الله خمینی را بزرگترین احیاگر دین در زمان غیبت معصوم می‌داند. (ص ۲۳).

به نظر او انقلاب «در حالی پیروز شد که جامعه محروم ما از درد دو جریان الحاد یا التقاط روشنفکران غریزه و جمود واپس‌گرایان» رنج می‌برد.

نویسنده معتقد است که اسلام باید بتواند در صحنه عمل حلال مشکلات و معضلات بشر امروز باشد. (ص ۵۹)

از نظر او یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که صاحبان انقلاب دارند «دور بودن اسلام از صحنه اداره زندگی» است و «ما از خلاء تئوریک رنج می‌بریم (ص ۱۳۹).

خاتمی به رسالت ویژه اسلام در عصر ما باور دارد و بر این جمله خمینی تکیه میکند که حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است یکی از احکام اولیه اسلام است. در برابر غرب او معتقد است که جنگ ما با آنها در عرصه سیاسی جنگ «مرگ و زندگی» است ولی بنوعی همزیستی فکری و فلسفی به‌غرب اشاره میکند.

خاتمی سه نوع واکنش در برابر غرب (ص ۱۰۵) باز می‌شمرد: «خودباختگی کامل در برابر غرب نهضت به اصطلاح روشنفکری در تاریخ صد ساله ایران گواه روشن بر وجود این جریان است.

از نظر نویسنده «جناح مرعوب غرب فکری یا غرب‌زدگان به‌سه طایفه تقسیم میشوند ملحد، منافق یا التقاطی - جریان التقاطی تعلق خاطری نیز به‌اسلام دارند و می‌کوشند آنرا غرب‌پسند کنند.

- جناح نفی کامل واپس‌گرایان

- جناح مبتنی بر بینش وسیع و اجتهاد کارساز و متناسب با مقتضیات زمان» (ص ۱۱۲)

در رابطه با خودمختاری فرد در جامعه نویسنده معتقد است، وقتی ما در اینجا یک نظام مبتنی بر دیانت تاسیس کردیم طبیعی است که خیلی از چیزها که در غرب مثلاً برای یک انسان بخصوص یک جوان قابل حصول است برای شهروندان کشور اسلامی و دارای حکومت دینی ممنوع باشد.»

از نظر نویسنده ما باید انسان‌های آرمان‌گرا داشته باشیم تا به نیازهای طبیعی روحی و جسمی و مادی خود فکر نکنند.

او در برخورد با روشنفکران بر این باور است که جامعه ما در صد سال گذشته از «درد روشنفکر بی‌دین، دیگری درد دینداری تاجر‌آمیز» رنج برده است.

نویسنده فکر میکند که جامعه ما جامعه دینی است و طبیعی است که بی‌دینان مدعی روشنفکری در این جامعه پایگاه ندارند.

از نظر او روشنفکر بی‌دین خواهد یا نخواهد، بداند یا نداند، آب به آسیاب دشمن می‌ریزد. روشنفکر بی‌دین جا پای دشمن و مجرای برای نفوذ او در جامعه است.

نویسنده بر آن است که زنان مظلوم جامعه در تنگنای خفه‌کننده ته‌اجمی که از دو سو، یکی تجدد مآبی و دیگر تجر و سنت‌گرایی غلط بر آنها وارد شده گرفتار ظلمی مضاعف بودند.» او در برخورد با اسلامی که واپس‌گرا می‌نامدش می‌گوید اسلام استراتژی منع را نمی‌پذیرد. اساس سیاست راهبردی اسلام بر ایجاد مصونیت است یعنی مینای کار را بر ایجاد مصونیت فکری، عاطفی، اعتقادی و ذهنی به‌خود قرار می‌دهد.

این بخش از نظرات خاتمی هیچیک تازگی ندارد و پیشتر گاه با چهارچوب بازتر در نوشته‌های متفکران روحانی یا مکلای مذهبی ایران طرح شده‌اند. در حقیقت از درون این نگاه نمیتوان عناصری یافت که بتوانند پایه جامعه مدنی امروزی را تشکیل دهند. نکات گرهی برخورد او هم به جایگاه فرد مربوط میشود، هم به ساختار سیاسی و رابطه آن با دین و هم به نقش «ضد مدنی» ولایت فقیه.

حکومت دمکراتیک دینی

در پروژه سیاسی محمد خاتمی فاصله‌گیری معینی نسبت به نظرات گذشته او مشاهده میشود که آنرا میتوان بیشتر از همه به نقد تجربه بسیار ناموفق جمهوری اسلامی مربوط کرد و فضایی که در میان روشنفکران دینی ایران در چند سال گذشته رشد کرده است. پرسش کلیدی در همه بحث‌های کنونی ایران، بویژه زمانی که رئیس‌جمهور آن ضمن اعتقاد به ولایت فقیه در تلاش ساختن جامعه مدنی است، پاسخ به این پرسش کلیدی است که چگونه میتوان حکومت دینی را با جامعه مدنی آشتی داد؟ آیا آنگونه که در برخی

مطبوعات روشنفکری مذهبی که در نقد گذشته از خاتمی بسیار فراتر هم رفته‌اند طرح می‌شود میتوان حکومت دمکراتیک دینی داشت؟

نظریه حکومت دمکراتیک دینی توسط عبدالکریم سروش طرح شده است، بیشتر در نگاه گروه‌های اسلام‌گرای مقبول مانند نهضت آزادی و یا بنوعی دیگر قدرت خداپرستان سوسیالیست هم طرح شده بود. اما اهمیت طرح این مسئله در دوره اخیر در حقیقت در این نکته اساسی نهفته است که اندیشه فوق‌امروز در بین کسانی رشد می‌کند که تا دیروز با انقلاب اسلامی و حکومت ولایت فقیه همگام و هم‌نوا بوده‌اند.

سروش پیش از همه به این موضوع می‌پردازد که در باب دین نباید از موضع حقانیت سخن گفت و مدعی شد که فلان دین حق است و بقیه باطلند. سروش در جای دیگری (ایران فردا، شماره ۳۹) حق، قانون، کثرت‌گرایی (سیاسی، فرهنگی، دینی...) را سه رکن هر جامعه مدنی می‌داند و بدون اینها تمدن و مدنیت را حاصل نشدنی تلقی می‌کند. از نظر سروش جامعه مدنی جامعه‌ای است که خود هویت دارد و در هویت حاکمیت منفعل و هضم نشده است و برای حفاظت او هویت خود نیز تدابیری می‌اندیشد و سپس محافظتی (احزاب...) میان خود و حکومت برقرار می‌کند (کیان ۱۹ و ۳۳)

جهانگیر صالح‌پور (کیان ۲۰) معتقد است برخی از اشکال دمکراسی می‌تواند احياناً با بعضی از اشکال دین جمع شود. وی با اشاره به سه الگوی مهم دمکراسی - حد اکثر، حد وسط و حد اقل - بر آن است که دمکراسی حد اقل می‌تواند با دین حد اقل (روایت عصری از دین) آشتی کند. نویسندگانی در کنکاش خود برای یافتن رابطه دین با دمکراسی به نوعی طبقه‌بندی جالب دربارۀ روایت‌های مختلف دین در ایران دست می‌زنند:

- روایت عرفانی دین که قائل به مدارا و تسامح است ولی بر اساس قدرت مریدی و مرادی قرار دارد.

- روایت فقهی دین که قادر به حل مشکل حقوق خصوصی و حقوق عمومی (در صورت آزاد و متنوع بودن اجتهاد) نیست.

روایت ایدئولوژیک دین که همان دین سالاری تمامیت‌خواه و ضد دمکراتیک است.

- روایت فرهنگی دین که بر اساس آن دین به دولت مشروعیت می‌دهد (نمونه اسرائیل و پاکستان).

- روایت عصری دین برپایه برداشت از احکام دین با تکیه بر خرد عصر (اجتهاد پویا و مستمر).

برخی از متفکران دینی معاصر به برداشت‌های نابینی، باقر صدر و دیگران اشاره دارند که بنوعی مشروعیت رای مردم و حاکمیت

مردمی و کنار آمدن آن با حکومت دینی را جستجو می‌کردند و این تلاشی است که حمید عنایت هم آنرا «بی اساس» تلقی نمی‌کند.

جهانگیر صالح‌پور بوجود آمدن دولت دمکراتیک را در گروهی دمکراتیزه شدن نهاد دین می‌داند. نویسنده روند عرفی شدن دین را با درگیری آن با مسائل روزمره و اجبار به در نظر گرفتن امر مصلحت در عمل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مربوط می‌داند و معتقد است به میزانی که فرآیند عرفی شدن تعمیق و توسعه می‌یابد، ظرفیت‌های دمکراسی نیز گسترش می‌یابند و گروه‌های بیشتری می‌توانند در فضای سیاسی به رقابت بپردازند.

این فرضیه در حقیقت بنوعی دمکراسی با نظارت از بالا معتقد است که بدون آنکه اساس نظام را از هم بپاشد، یعنی دینی بودن آنرا زیر علامت سؤال ببرد نوعی مشارکت را بوجود می‌آورد.

بحث‌هایی که در میان روشنفکران دینی ایران این روزها پیرامون جامعه مدنی، دمکراسی و دین طرح شده است، جوشش فکری بی‌سابقه‌ای را در محافل مذهبی ایران بوجود آورده است. جامعه ما حدود یک قرن در طرح این بحث‌ها عقب است و امروز فقط هم‌زمان این پویایی فکری با تجربه عملی جمهوری اسلامی بخشی از این عقب‌ماندگی را جبران می‌کند.

دورنمای جامعه مدنی

اگر یک سال تجربه عملی ریاست جمهوری محمد خاتمی را در کنار نظریات، برخوردهای مختلف وی قرار دهیم، تا حدودی شاید بتوان به یک ارزیابی اولیه و موقت دست یافت. نگاه و درک محمد خاتمی به مسئله جامعه مدنی را نباید قرائت انتقادی او از تجربه دو دهه جمهوری اسلامی قلمداد کرد. تلاشی برای بوجود آوردن جامعه دینی کثرت‌گرا و باز در برابر الگوی جامعه اسلامی ولایتی. اما طرح این اندیشه با رنگ و بوی اسلامی و به‌ویژه بدون نقد برخی مفاهیم اساسی حکومت دینی در تفکر اسلامی معاصر نوعی تنش و تضاد واقعی و دائمی با الزامات جامعه مدنی مدرن و انتظارات مردم و نیازهای اجتماعی و اقتصادی ایران امروز را سبب شده است. این بحران از یکسو به مقاومت سازمان‌یافته نیروهای انحصارطلب و خشک‌اندیشان مذهبی مربوط است. اما بخشی از آن بدون تردید به تضادهایی و ناهمسازی‌های اساسی حکومت دینی با تفکر و پراتیک جامعه مدنی امروزی بازمی‌گردد. نگاه خاتمی از درون دو کتاب اصلی وی، نگامی است که بسیار فراتر از مطهری و یا صدر نمی‌رود و در جوهر خود عناصر

ضد مدنی و ضد دمکراتیک پرشماری دارد و نه تنها خودمختاری فرد را در جامعه نمی‌پذیرد، که او را در بند سه نهاد غیردمکراتیک (خانواده، دین و سیاست) محبوس می‌سازد. در آرمان شهر خاتمی قدرت غیرعرفی جایگاه اساسی و چه بسا تعیین‌کننده دارد و آزادی مردم و تشکیلاتی خودجوش و مستقل آنها باید با این قدرت مالی همزیستی کنند. از این زاویه شاید بتوان گفت که فرد جامعه مدنی مورد نظر محمد خاتمی چیزی جز «شبه فرد» نیست در جامعه‌ای «شبه» یا «نیمه مدنی».

مقایسه بحث‌هایی که طی یک سال و نیم اخیر در محافل مذهبی و روشنفکران دینی ایران پیرامون جامعه مدنی در گرفته است، نشان می‌دهد که بسیاری مرزهای شناخته شده، این بحث را پشت سر گذاشته‌اند و تابوهایی را شکسته‌اند که پیشتر تصور آنها نمی‌رفت. شاید این نگاه انتقادی به گذشته و تجربه عملی جمهوری اسلامی نزد شماری از محافل دینی را بتوان در این کلام عزت‌الله سبحانی خلاصه کرد که «ما از دین انتظاراتی فراتر از آنکه خود دین برای ما قائل است، قائل شدیم» (کیان ۳۳).

جامعه ما در یک سال گذشته به برکت فضایی که برای اظهارنظر بوجود آمده است، شاهد بحث‌های بسیار اساسی پیرامون جامعه مدنی در مطبوعات و در میان روشنفکران بوده است. این برخوردهای نظری هرچند کمتر مردمی شده است، اما با تکیه بر تجربه عملی ایران و نیز حوادث و مسائل سایر نقاط جهان غنای بی‌سابقه‌ای یافته است. از جمله در بحث مربوط به ولایت فقیه، گروه‌های بسیاری حتی از درون حوزه علمیه آنرا بطور کامل زیر علامت سؤال برده‌اند. در حقیقت شاید بتوان گفت چیزی که نسبت به گذشته تغییر کرده است این است که جامعه مدنی اینبار در میان بخش مهمی از نیروهای مذهبی در برابر تقابل با جامعه دینی طرح نمی‌شود و اینان مدعی پیدا کردن راه‌های نظری و عملی همزیستی این دو واقعیت متفاوت شده‌اند. سروش در مصاحبه پیش‌گفته با لوموند از دشواری دو نوع تمامیت صحبت می‌کند که به دنیای مدرن و مدرنیته با اسلام مربوطند. حال باید دید در عمل و نظر این دو تمامیت چگونه با هم کنار می‌آیند و یا ما بار دیگر خود را در برابر یک تجربه ناممکن خواهیم یافت. در سیاست پیش‌بینی همیشه کار دشواری است اما اینبار داده‌ها آنگونه‌اند که یافتن پیشاپیش پاسخ امری چندان سخت به نظر نمی‌رسد. نگاه و تجربه آقای خاتمی در ساختن جامعه مدنی بی‌تردید امری بسیار مثبت برای جامعه است اما حتی در صورت تحقق ایدئال‌های کنونی او ما با جامعه مدنی با معیارهای شناخته شده هنوز فاصله بسیار خواهیم داشت *

جامعه مدنی چالش سرنوشت ساز ایران

محسن حیدریان

رابطه جامعه مدنی و دموکراسی

ایران کشوری است که به استثنای دوران کوتاه و جرقه مانند حکومت ملی دکتر مصدق، هیچ گاه مفاهیمی چون حکومت قانون، جامعه مدنی و دموکراسی را تجربه نکرده است. با چنین پشتوانه‌ای و در ادامه تجربه بزرگ انقلاب سال ۵۷، اینک با انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری، جامعه ایران به دوران جدیدی از زندگی سیاسی گام می‌گذارد. بحث حقوق شهروندی، حکومت قانون و جامعه مدنی نه تنها در کلام سیاسی دولت محمد خاتمی و آکتورهای سیاسی و فرهنگی ایران بلکه در میان مردم کوچه و بازار هم اهمیت جدی یافته است. بخش نخست این نوشته کوششی برای بازشناخت جامعه مدنی از دیدگاه نظری و بخش دوم آن مربوط به روندهای سرنوشت ساز جامعه مدنی در ایران امروز، زمینه‌ها، راه رشد، موانع و آکتورهای آن است.

اگر از تفاوت‌های گاه بسیار جدی دموکراسی سیاسی متناسب با شرایط و فرهنگ‌های سیاسی کشورهای گوناگون صرف نظر کنیم، می‌توان جوهر دموکراسی را در: ۱ - رقابت آزاد سیاسی ۲ - مشارکت عمومی شهروندان در گردش امور جامعه ۳ - حقوق مدنی و سیاسی شهروندان خلاصه کرد. بطور کلی تجربه دموکراسی در کشورهای گوناگون شاهد آزمون سه الگو در این راه بوده است. این سه مدل بطور مختصر از این قرارند:

۱ - دموکراسی از بالا به این مفهوم که رژیم کهنه با حفظ و کنترل کمابیش انحصاری قدرت سیاسی، در یک روند بسیار طولانی - بعنوان نمونه مدل برزیل، ونزوئلا و کلمبیا - زمینه انتقال به دموکراسی را فراهم می‌آورد. مدافعان این مدل، بجای توده مردم به نقش و تاثیر سیاستمداران و نخبگان در تحقق و تحکیم دموکراسی تایید می‌ورزند. جدی‌ترین انتقاد به این مدل، خطر تمرکز مجدد قدرت سیاسی در دست نخبگان عنوان می‌شود. گرچه با تغییر یک نسل از حکومتگران سابق، فضای سیاسی و اجتماعی با پیدایش احزاب سیاسی و نهادهای جامعه مدنی بتدریج دگرگون شده است.

۲ - الگوی دوم که «جایگزینی» یا «از پایین» نامیده می‌شود، سرنوشتی و ازبین بردن مخالف سیاسی از طریق زور است که از جمله در انقلاب ایران تجربه شد. در این حالت رژیم دیکتاتور که فاقد پایگاه اجتماعی است و از استعداد درک اوضاع و لزوم اصلاحات سیاسی موقع بی‌بهره است، از راه شورش و انقلاب

برانداخته می‌شود و همه قدرت سیاسی به اپوزیسیون منتقل می‌شود. آکتورهای اصلی این مدل یک رهبر کاریزماتیک یا یک گروه انقلابی حرفه‌ای سازمان یافته از یکسو و یک توده عریان، بی شکل و بدون هویت از سوی دیگر هستند. این مدل تقریباً در همه موارد به دور جدیدی از استبداد و یا در مواردی مثل نیکاراگوا به یک جنگ داخلی طولانی مدت منجر شده است. یکی از آخرین تراژدیهای این مدل فاجعه کردستان عراق در سالهای اخیر بود که در آن همان اشتباه بزرگی رخ داد که بارها در کشورهای با جامعه مدنی ضعیف یا فاقد آن تکرار شده بود. احزاب کردی بقدرت رسیده، جامعه مدنی و آکتورهای آنرا همچون تهدیدی علیه اهداف انقلابی خود شمردند و دست آخر حتی با دست زدن به قتل و توطئه علیه یکدیگر کردستان عراق را نسبت به قبل از آن بمراتب ویران تر کردند. تجربه جهانی و ایران، تردیدی در شکست و ناکامی این مدل یعنی «اقسانه انقلاب» و راه حل‌های یک شیبه و جهشی باقی نگذاشته است.

۳ - در مدل سوم، حکومت‌های استبدادی در اکثر ناکامی‌های متعدد و انزوای سیاسی دچار شکاف گردیده و با ظهور آکتورها و سیاست‌های اصلاح طلب در حکومت، تمایل دموکراتیک جامعه شانس عرض اندام می‌یابد. اصلاح طلبان با ایجاد یک فرهنگ جدید سیاسی و برای یافتن مشروعیت سیاسی به آرا انتخاب کنندگان و نیز سیاست مذاکره و توافق با اپوزیسیون روی می‌آورند. با ذوب شدن یخ‌های استبداد و ایجاد احزاب سیاسی و رشد سریع جامعه مدنی راه بسوی دموکراسی بطور گام به گام گشوده می‌شود. این مدل ترکیبی از بالا و پایین است که پس از تحول دوم خرداد در ایران شانس بسیار جدی یافته است. همین الگو کمابیش در کشورهای اروپایی مثل اسپانیا و غیره هم تجربه شده است و پایدارترین تجربه دموکراسی به حساب می‌آید.

از همه تجارب و مدل‌های فوق دو نتیجه کوتاه اما بسیار اساسی بدست می‌آید. اولاً دموکراتیزاسیون نه یک حرکت جهشی بلکه روندی طولانی و تدریجی با مراحل گذار متعدد سرشار از افت و خیز، سازش، همزیستی، پیدایش فرهنگ و آکتورهای سیاسی جدید و سرانجام ایجاد تعادل جدیدی از قوای سیاسی در اثر عقب‌نشینی‌ها و پیشروی‌هاست. ثانیاً در همه این تجارب میان جامعه مدنی و دموکراسی یک پیوستگی بسیار نزدیک وجود دارد. این نسبت بطور بسیار فشرده به این معناست که رشد و توسعه جامعه مدنی

مهمترین عامل حفظ، رشد و تحکیم دموکراسی و تامین حقوق انسانی شهروندان است.

جامعه مدنی چیست؟

درباره تعریف جامعه مدنی در میان پژوهشگران علوم سیاسی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. اما در این اتفاق نظر وجود دارد که جامعه مدنی کلیه نهادها و آکتورهای مستقل از دولت را دربرمی‌گیرد و حیطة گسترده‌ای از اقتصاد، سازمان‌های توسعه‌گرا، داوطلبانه و رفاه‌خواه و تشکل‌های حرفه‌ای، سندیکایی و سیاسی مستقل از دولت را شامل می‌شود. پذیرش انواع نهادها، سازمانها و موسسات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، آموزشی، تفریحی و دینی که از منافع اعضای خود در برابر دولت دفاع و برای افزایش قدرت تاثیرگذاری این نهادها کوشش می‌کنند از مبانی اصلی جامعه مدنی است. جامعه مدنی سیر و حفاظ شهروندان در برابر دولت و نیز تنظیم‌کننده روابط میان دولت و شهروندان بر اساس مشارکت عمومی در گردش امور همگانی جامعه است. قائم بذات بودن جامعه در اشکال سیاسی، اقتصادی و سازمانی اعم از مدرن و سنتی آن در برابر دولت، شالوده جامعه مدنی را می‌سازد. بنابراین تمایز و استقلال فرد و دولت از یکدیگر و همزمان ایجاد پلی برای پیوند و ارتباط میان دولت و شهروند مبتنی اصلی جامعه مدنی است. بر این اساس دو پیش شرط اصلی جامعه مدنی عبارتند از:

۱ - وجود یک دولت عرفی و متکی بر قانون که مشروعیت خود را از آرا انتخاب کنندگان می‌گیرد. چنین دولتی که مشروعیت خود را نه از آسمانها و اینتولوزیها و امور ماورا زمینی بلکه از مردم می‌گیرد نقش مهمی در تضمین حقوق شهروندی، تقویت هویت ملی و همچنین قانونگرایی دارد. اجرای قوانین که حقوق و وظایف شهروندان و از جمله رابطه میان طبقات اجتماعی را بروشنی مشخص کند، یک زمینه مهم رشد جامعه مدنی بحساب می‌آید. با رشد جامعه مدنی دولت بتدریج به کارگزار و مدیر جامعه تبدیل می‌شود.

۲ - افراد جامعه با کسب هویت شهروندی نه همچون توده بی‌شکل نظیر رعیت یا امت بلکه بعنوان آکتورهای دارای حقوق و آزادیهای انسانی در صحنه سیاست و جامعه حضور می‌یابند. شهروند نه تنها مفهومی حقوقی نظیر فرد انسانی

دارای حق رای برابر با دیگران بلکه ناظر بر هویت اجتماعی هم می باشد. از اینرو تصادفی نیست که در همه کشورها همزمان با پیدایش جامعه مدنی با پدیده تقویت هویت ملی و احساس اشتراک همگانی و تعلق به ملت و پیکار برای تحقق آرزوهای بزرگ و سرنوشت ساز که نشانه بازیابی اعتماد به نفس عمومی شهروندان بعنوان «آکتور» است، مواجه ایم.

کارکرد جامعه مدنی

جامعه مدنی چالشی است که وظایف و مسئولیت های مهمی را در برابر شهروندان و دولت پیش می کشد. مهمترین کارکرد جامعه مدنی پرورش و تربیت افراد جامعه با روحیه دموکراتیک و شهروندی است. جامعه مدنی به شهروندانی نیاز دارد که بدون ترس از پیگرد یا نگرش انتقادی به گردش امور کشور بنگرند. از اینرو پرورش انسانهای مستقل، شجاع، مسئولیت پذیر و قانونگرا که بطور فعال در ساختن کشور شرکت ورزند در راس وظایف جامعه مدنی قرار می گیرد. چنین شهروندانی روح دموکراسی سیاسی اند. بدیگر سخن جامعه مدنی از راه میدان دادن به خواست کنترل بر دولت و تاثیرگذاری و تقویت دموکراسی در جامعه عمل میکند. شهروندان با شرکت در نهادها و سازمانهای مستقل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تفریحی، دینی و... حقوق و مسئولیتهای خود و نیز شیوه های کار و زندگی جمعی و روحیه سازش و جستجوی راههای مسالمت آمیز از میان بردن موانع را می آموزند. جامعه مدنی با دمیدن روح احساس تعلق و شخصیت و حق مشارکت در کالبد شهروندان، احساس تعلق دوسویه میان دولت و ملت را تقویت میکند. جامعه مدنی رشد یافته ضامن تشکیل دولتی دموکراتیک، با ثبات و همزمان اجرای اصل اکثریت است یعنی عزل و نصب حکومت بر مبنای انتخابات همگانی و از بین بردن خطر تسلط دائمی یک گروه بر جامعه است. وجود تشکلهای مستقل داوطلبانه از موثرترین موانع تسلط حکومت بر سرنوشت شهروندان است. یک کارکرد مهم جامعه مدنی محلود کردن دایره سلطه جویی حکومت و ایجاد تعادل میان قدرت سیاسی و حقوق و حیطه قدرت شهروندان است. برخی از صاحب نظران جامعه مدنی را همچون لولایی میان انتخاب کنندگان و انتخاب شدندگان در یک سیستم پارلمانی دانسته اند. از این راه جامعه مدنی از یکسو اهرمی میان شهروندان و مراجع دولتی و از سوی دیگر ابزار مهمی در ساختن افکار عمومی است. از این نظر جامعه مدنی بزرگترین مانع و عقلائی ترین شیوه در برابر خودکامگی است. جامعه مدنی با پیش کشیدن مطالبات، نیازها و افکار عمومی نه تنها یک کانال بسیار مهم اطلاع رسانی در جامعه بلکه یک اهرم کارساز در اثرگذاری بر سیاستمداران و تصمیمات آنهاست.

یک جامعه مدنی نسبتاً رشد یافته، موثرترین پادزهر انقلابی گری رمانتیک و رادیکالیسم کاذبی است که در میان روشنفکران کشورهای رشد یافته همواره شیفتگان رنگارنگی داشته و دارد. با رشد جامعه مدنی گروه های افراطی چپ و راست و بنیادگرا در جامعه نه تنها میدانی برای عرض اندام نمی یابند بلکه رو به تضعیف و نابودی میروند. جامعه مدنی با تقویت احساس تعلق ملی و اجتماعی و افزایش قدرت تاثیرگذاری شهروندان، زمینه پیدایش و رشد جنبشهای توده ای تخریب گرا و عصیان گر و نیز گروه های سیاسی افراطی و ایندولوژی های ضد دموکراتیک را بشدت کاهش میدهد و مدافعان آنها را بیش از پیش به حاشیه جامعه می راند. جامعه مدنی با اولویت بخشیدن به هویت ملی و حقوق شهروندی نیاز به هویت های گروهی، عقیدتی، قبیله ای، ایندولوژیک و دیگر نهادها و ارزشهای ماقبل شهروندی و ماقبل عقل گرایی را که مبنای رشد بسیاری از گروه های سیاسی افراطی و چریکی و انقلابی است، بشدت کاهش میدهد. بطور کلی هر چه جامعه مدنی رشد یافته تر باشد خطر رشد گروه های سیاسی عوام فریب که معمولاً با چهره های رادیکال و دادن وعده های رنگین اما کاذب ظهور می یابند کاهش می یابد.

از یاد نباید برد که این خطر وجود دارد که جامعه مدنی بطور یکسویه شکل گیرد، یعنی تنها در میان طبقه یا گروه های حاکم و اطرافیان آنها رشد کنند. در اینصورت طبقه یا گروه های حاکم از طریق سازمان دادن نهادها و موسسات مختلف جامعه مدنی می کوشند که از این نهادها تنها برای حفظ و تقویت منافع یا ایندولوژی ویژه خود بهره برداری کنند. لذا این موضوع بسیار اساسی است که جامعه مدنی بایستی منافع همه اقشار، طبقات و گروه های اجتماعی را دربرگیرد. همچنین این نکته اهمیت دارد که با خطر پیدایش و سوء استفاده از «جامعه مدنی انحصاری» از راه تدوین قوانین و ایجاد تعادل میان گرایشهای اصلاح طلب موجود در جامعه، مقابله شود.

نتایج پژوهشهای گوناگون بروشنی نشان میدهد که حتی در کشورهای پیشرفته و دموکراتیک نیز هر جا که جامعه مدنی رشد یافته تر و گسترده تر است، دموکراسی نیز عمیق تر، شاداب تر و پریارتر است. جمع بندی این تحقیقات حاکی از آن است که هر چه شهروندان به میزان گسترده تری در فعالیتهای سیاسی و نهادهای عمومی و بطور کلی سازمانهای داوطلبانه شرکت کنند، به همان نسبت نیز از تنگ نظری و اولویت دادن منافع فردی بر منافع عمومی دوری می جویند. این چنین شهروندانی به منافع عمومی جامعه و هم بستگی اجتماعی اهمیت بیشتری میدهند. همین تحقیقات نشان میدهد که پرورش چنین روحیه شهروندی است که به رشد اقتصادی جامعه منجر میشود و نه برعکس. از همین رو روحیه شهروندی یک سرمایه اجتماعی کم نظیر

نامیده میشود. این سرمایه اجتماعی به رابطه میان شهروندان و مراجع دولتی و اجتماعی روحیه اعتماد، هم بستگی و مسئولیت پذیری می بخشد. هرچه این روحیه اعتماد و احساس تعلق عمیق تر باشد به همان نسبت در رشد اقتصادی و جلوگیری از اتلاف سرمایه ها و انرژی جامعه اثر مثبت می گذارد. همچنین باید افزود که استقلال جامعه مدنی از دولت مردم سالار لزوماً بمفهوم رویانی و مقابله این دو با یکدیگر نباید تلقی شود. این دو در یک سیستم متکی بر قوانین دموکراتیک نیازی به تضعیف یکدیگر ندارند. البته برخی از چپ گراهای جدید و قدیم مطابق معمول خود درباره جنبه «ضد قدرت» جامعه مدنی بشدت اغراق میکنند. اما رابطه جامعه مدنی با دولت و بطور کلی قدرت سیاسی، رابطه ای نسبتاً پیچیده است. مهمترین جنبه این رابطه نه در قدرت ستیزی جامعه مدنی بلکه در تعادل آفرینی آن و بخصوص تاکیدش بر کنترل قدرت از راه تنظیم مقررات حقوقی و قانونی است. جامعه مدنی و دولت با اتکا بر قوانین پیشرفته یکدیگر را تکمیل میکنند. بعبارت دیگر هر موفقیت و رشد جامعه مدنی به تحکیم و ثبات بیشتر دموکراسی و دولت منتخب ملت و ایجاد توازن بیشتر در جامعه منجر میشود. هر پیروزی و موفقیت دولت دموکراتیک نیز بسود جامعه مدنی و تکامل آن است. تجارب کشورهای غربی نشان میدهد که ایجاد تعادل میان دولت و جامعه مدنی نه امری یکباره بلکه تدریجی است و هر دو طرف بطور دائم باید در فکر آزمودن چالش ها و راه حل های تازه باشند.

علل ضعف جامعه مدنی در ایران

ایران از یک فرهنگ بسیار کهن با تاریخ چند هزار ساله برخوردار است. باوجود این، از نظر سنتها و رشد جامعه مدنی دچار فقر جدی است. قبل از پرداختن به چالش های بزرگ ایران امروز در راه جامعه مدنی بایستی علل ضعف جامعه مدنی در ایران را بررسی کرد. بنظر من علل اساسی این طعنه، همانهایی هستند که هر گونه تحول در جامعه مدنی ایران امروز بر اصلاح آنها باید بنا شود. این مسائل از این قرارند:

- ۱ ساختار قدرت سیاسی در ایران
 - ۲ - شبه مدرنیسم دوران پهلوی
 - ۳ - فرهنگ سیاسی ایران
- باید تاکید کرد که انقلاب سال ۵۷ ایران یک گسستگی واقعی در هر سه مفهوم بالا پدید آورد. اما تحول مثبت در عرصه ایجاد توازن جدید در قدرت سیاسی ایران و نیز پیدایش زمینه های یک فرهنگ سیاسی تازه در آکتورهای سیاسی که در جریان تجربه انقلاب جوانه زد و بویژه در تحول بزرگ دوم خرداد با حمایت بی نظیر انتخاب کنندگان مشروعیت قانونی یافت، موضوع بخش دوم این نوشته خواهد بود.

در ادبیات سیاسی جهان غرب مفهوم «تکامل سیاسی» مترادف با «مدرنیزاسیون» است. اما بافت ویژه قدرت سیاسی در ایران نه تنها محتوی و معنای این دو مفهوم بلکه روندهای تکامل آنها را نیز دو پاره کرده است. مهمترین ویژگیهای قدرت سیاسی در ایران نه تنها از دیدگاه تاریخی بلکه در قرن حاضر نیز خودکامگی شدید، محافظه کاری تعصب آمیز و تسلط جویی و بدبینی آن بوده است. بدلیل این مختصات تغییرات اساسی در ساختار جامعه، اهداف و آکتورهای آن بندرت تاثیر اساسی در ساختار قدرت سیاسی حاکم در ایران داشته است. در ایران قدرت سیاسی بجای کوشش در راه نوسازی و افزایش ظرفیتهای خود و آسایش برای رویایی با چالشها و مطالبات جامعه و اداره کشور برعکس همواره در پی حفظ و تحکیم خود بوده است. جغرافیای سیاسی و طبیعی ایران نقش مهمی در تکامل سیاسی و ساختار قدرت سیاسی ایران داشته است. گفتمان ژئوپلیتیک که در دهه اخیر در دنیای سیاست و کارشناسان معتبر سیاسی جهان اهمیت جدی یافته است، از مهمترین عوامل این واقعیت است. متأسفانه امتیازات و زینتهای جغرافیای سیاسی ایران و بطور کلی ویژگیهای تعیین کننده آن هنوز در میان آکتورهای سیاسی ایران چندان مهم تلقی نشده است. اما در هر صورت ژئوپلیتیک ایران نقش مهمی نه تنها در چرخشهای مهم سیاسی بلکه در اقتصاد، فرهنگ و ذهنیت مردم ایران نیز بازی کرده است. آنچه که به بحث ما مربوط میشود تاثیر تهدیدات تقریباً مداوم قدرتهای بزرگ خارجی علیه ایران و نیز منابع طبیعی ایران و درآمد مستقل نفت در تکامل سیاسی و شکل گیری ساختار قدرت سیاسی بشدت محافظه کار ایران است. با تجاوزات متعدد به خاک ایران چه در گذشته تاریخی و چه در قرن حاضر نه تنها جامعه برای تفویض همه قدرت به دولت آسایشی داشته است بلکه در حوزه قدرت سیاسی نوعی تعصب، بدبینی، تفکر درون گرایانه، محافظه کارانه شدید و حصول ستیز را شکل داده است. نفت زدگی اقتصادی ایران نیز در سیاست و فرهنگ سیاسی تاثیر بزرگ گذارده است. این امر باعث گردیده قدرت سیاسی خود را در قبال جامعه جوابگو نداند. به این دلایل قدرت سیاسی در ایران نیازی به کوشش دائمی برای کسب مشروعیت سیاسی از انتخاب کنندگان و نوسازی پایگاه اجتماعی و ظرفیتهای خود نیافته است. ساختار انحصاری، مطلقه و تمامیت خواه قدرت سیاسی پیوند محکمی با نبود حکومت قانون در ایران دارد. در ایران هیچگاه قانون حاکم نبوده است. خودکامگی بر قانون هم حاکم بوده است. خودکامگی در ایران همواره نه تنها بر سیاست، اقتصاد بلکه سرنوشت از بالا تا پایین جامعه هم حاکم بوده است. تسلط مطلق حکومت بر زندگی و سرنوشت کشور و ملت شانس تبدیل اندیشه های

غیرعمومی به افکار عمومی را از بین برده بود. دولت همواره با در اختیار داشتن همه امکانات و حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش همه کاره در همه سطوح جامعه و حتی ابتدایی ترین روابط نهادها و زندگی مردم «عقب مانده» را بعهدہ داشته است. برچنین پایه ای است که در کشور ما همواره بجای رابطه دولت - شهروند، رابطه شاه - رعیت و یا شاه - امت وجود داشته است. خودکامگی شدید قدرت سیاسی در ایران منشا تبدیل دولت به «قوه همه کاره و جامعه هیچ کاره» در ایران بوده است. قدرت سیاسی در ایران برای تحکیم و توجیه خود، در برابر حاکمیت قانون، سیستم چند حزبی، انتخابات دموکراتیک و حقوق سیاسی و مدنی شهروندان - که از نیازهای ملی و شیوه عقلانی توزیع قدرت سیاسی است - بشدت هراسناک بوده است. قدرت سیاسی در ایران جامعه مدنی را نه همچون یک سرمایه بزرگ اجتماعی برای رشد، شکوفایی و هویت یابی ملت و کشور بلکه چون رقیب سیاسی و تهدیدی علیه حیطة قدرت خود تلقی کرده است.

یکی از ویژگیهای ساخت قدرت در ایران این است که این قدرت است که ثروت می آورد و نه برعکس. میدانیم که در کشورهای دارای جامعه مدنی رشد یافته درست برعکس این رابطه مطرح است. یعنی بطور طبیعی باید قدرت در سایه ثروت بلست آید. علت این وضع آن است که بخش اقتصادی جامعه مدنی در ایران به یک حوزه صنعت گرا و تولیدی تبدیل نشده است. علاوه بر آن اهرم هایی که قدرت در اختیار افراد قرار میدهد چنان نامحدود و مداخله گراست که در همه حیطة های دیگر هم به سهولت عمل میکند. فراموش نباید کرد که در یک قرن گذشته دو الگوی نگرش به قدرت سیاسی و جامعه مدنی در ایران به سختی شکست خورده اند. یک الگوی دولت همه چیز، ملت هیچ چیز بود که به شکل رابطه دولت - رعیت در رژیم قبلی و رابطه ولایت فقیه و امت پس از انقلاب تجربه شد. یک الگوی دیگر که عکس برگردان همین تفکر در اپوزیسیون بود که به شکل تسخیر قدرت سیاسی از راه انقلاب، براندازی و تحول ناگهانی تنها موضوع تصاحب قدرت سیاسی را در مرکز توجه قرار داشته و دارد. هر دو این الگوها در برخورد با مسائل مهمی مثل آزادی و دموکراسی، همزیستی با گرایشهای متفاوت سیاسی، احترام به دگراندیش وجه مشترک داشته اند.

شبه مدرنیسم دوران پهلوی

چنانکه قید شد در فرهنگ سیاسی جهان غرب همه جا مفهوم «تکامل سیاسی» مترادف با «مدرنیزاسیون» تلقی میشود. زیرا تحول جوامع ملرن در این کشورها که مدرنیسم نام دارد با یک رشته تحولات اساسی دیگر در حوزه ذهنیت اجتماعی و بویژه پیدایش جامعه مدنی همراه بوده است. از اینرو مدرنیسم غربی رابطه مستقیم

با اصلاح قدرت سیاسی و تکامل سیاسی نظیر پیدایش پارلمانتاریسم و استقلال سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه از یکدیگر داشته است. اما در ایران موضوع تا حدی معکوس است. مدرنیزاسیون دوران پهلوی گرچه بویژه اصلاحات دهه چهل، علیرغم نواقص اساسی آن شرایط مناسبی برای گسترش فرهنگ ملرن و دیگر اصلاحات در ایران پدید آورد. اما فقدان هویت مدنی و شهروندی و تعطیل نقد و خردگرایی آنرا از درون بی مایه کرد. میتوان پذیرفت که پیدایش و گسترش زندگی خصوصی و تمایز اوقات فراغت از اوقات کار و نیز تعلق فرد به سه محیط جداگانه یعنی محیط کار، خانه و محله که در هر یک هویت فردی جداگانه ای بروز مییابد، زمینه های تازه ای برای تحرک زندگی فرهنگی آفریده بود. اما بدلیل خودکامگی و رشد فساد در ارگانهای حکومتی که احساس تعلق اجتماعی را خفه می کرد، همه این پدیده ها با ناهنجاریها و سطحی نگریهای شبه مدرنیستی روبرو بود. درست برخلاف مدرنیسم در غرب که عقل گرایی، نقد گذشته و حال، تقدس زدایی و ایجاد یک ذهنیت جدید اجتماعی مهمترین دستاورد آن بود، شبه مدرنیسم پهلوی با تعطیل کردن همه اینها زمینه را برای قطبی شدن شدید فرهنگی جامعه فراهم آورد. مدرنیسم حرکتی تدریجی و آگاهانه است که با مشارکت گسترده شهروندان و و میدان دادن به تنوع و تکرار شکوفا میشود. اما در شبه مدرنیسم پهلوی هیچ یک از این مختصات مطرح نبود و لذا از جانب بخش بزرگی از جامعه تحمیلی و غریبی تلقی منی شد. بطور کلی در دوران حکومت پنجاه ساله پهلوی با وجود تلاش برای ایجاد یک جامعه تکنولوژیک ملرن در ایران فرایند تشکیل دولت - ملت تحقق نیافت. این نیازی بود که در تحولات اخیر ایران بتدریج پر می گشاید. تمام تئوریهایی که برای توضیح انقلاب ایران بدون اهمیت دادن به موضوع مرکزی «هویت» ایران و ایرانی کوشش کرده اند، بسرعت عجز خود را در برابر پیچیدگیها و تحولات دو دهه اخیر ایران نمایان کرده اند. واقعیت این است که مدرنیزاسیون پنجاه ساله پهلوی یک پروژه شبه مدرنیستی، سر و دم بریده و فاقد روحیه مدارا بود که علیرغم رشد صنعتی، اقتصادی و اجتماعی کشور جامعه ایرانی را بشدت با یک بحران هویت جدی روبرو ساخت. زیرا یکی از مهمترین کارکردهای سیاست در همه جای دنیا ایجاد هویت اجتماعی و شخصیت دادن به بازیگران آن و به جامعه از طریق ایجاد جامعه مدنی مستقل از دولت و مشارکت ملی است. درست فقدان همین دو محور بنیادی - جامعه مدنی و مشارکت ملی - در تمام دوران پهلوی بود که ملت ایران را به یک توده عریان، بی شکل، بدون هویت و بدون حامی مبدل ساخته بود. انقلاب سال ۵۷ قبل از هر چیز واکنش عصبی این توده عریان علیه همین بی هویتی بود. آیت الله خمینی با انگشت گذاردن بر همین نکته حیاتی بود که گفت: «ما برای اقتصاد انقلاب نکردیم.» اما هرچه بود صرف نظر از

تغییرات بزرگ سیاسی در ایران، انقلاب دو موضوع اساسی را بطور اساسی وارد سیاست ایران کرد: اسلام و توده مردم. لذا هرگونه تحلیل نقش نیروهای اسلامی و توده مردم در ایران کنونی بدون توجه به پیش‌زمینه‌های انقلاب و روانشناسی اجتماعی یک بحث تجربیدی و دور از واقعیت است. اما انقلاب ایران در اساس یک تحرک بزرگ برای یافتن هویت و شخصیت اجتماعی در اعماق جامعه ایرانی بود.

فرهنگ سیاسی ایران

بطور کلی شکل‌گیری جامعه مدنی، حاکمیت قانون و سیستم چند حزبی بیش از هر چیز به ثبات و امنیت عمومی و یک ذهنیت ملین و اصلاح‌طلبانه و آکتورهای سیاسی و اجتماعی نیاز اساسی دارد. جغرافیای سیاسی و طبیعی ایران چنانکه اشاره شد، نه تنها نقش مهمی در ساختار قدرت سیاسی ایران بلکه در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی کشور هم داشته‌است. بعبارت دیگر در ایران نه امنیت دائمی و نه ذهنیت و الگوی رفتار اصلاح‌طلبانه حاکم بوده‌است. باید افزود که ذهنیت عمومی جامعه ایرانی بنا به همان دلایل جغرافیای سیاسی و طبیعی دارای ویژگیهایی است که امکان برپایی تشکلهای حرفه‌ای و سیاسی به‌مفهوم اروپایی آن در این کشور اساساً موجود نیست. موضوع تنها مربوط به استبداد سیاسی نمی‌شود بلکه بسیار عمیق‌تر از اینهاست. به‌سختی دیگر الگوی سیستم بیش از دو یا سه حزبی موثر و یک جامعه مدنی بشدت تشکلی یافته و گره خورده با سیستم رفاه اجتماعی، اساساً مربوط به نحوه تکامل سیاسی مخصوص اروپای غربی و شمالی است که زمینه‌های تاریخی، سیاسی و ذهنی آن در دیگر کشورهای غربی نظیر آمریکا و یا دیگر کشورهای آسیایی و آفریقایی وجود ندارد. بعبارت دیگر جامعه مدنی درست مانند دموکراسی بشدت از شرایط ویژه و فرهنگ سیاسی هر کشور تاثیر و شکل می‌گیرد. البته پذیرش وجود سیستم‌های متفاوت دموکراسی و انواع سیستم چند حزبی و انواع جوامع مدنی که دارای تفاوت‌های گاه بسیار جدی با یکدیگر هستند، به‌مفهوم بی‌توجهی به جوهر دموکراسی و جامعه مدنی و اصولی مثل رقابت آزاد سیاسی، مشارکت عمومی شهروندان در گردش امور جامعه و یا حقوق مدنی و سیاسی شهروندان نباید تلقی شود. اما آنچه که به بحث ما مربوط می‌شود این است که میان جامعه مدنی و سیستم چندحزبی هر کشور با تحکیم ثبات سیاسی و فرهنگ سیاسی آن پیوند نزدیکی وجود دارد. هر قدر امنیت و ثبات کشور محکم‌تر و آکتورهای سیاسی و شهروندان از تساهل و مداراجویی بیشتری بهره‌مند باشند به همان نسبت جامعه مدنی و سیستم چند حزبی از کثرت و کیفیت بیشتری برخوردار است. در فرهنگ سیاسی ایران اکثراً آکتورها صرفنظر از لائسیک یا مذهبی، چپ یا راست در رفتار سیاسی خود

تغییر ارزشها و تغییر نسل در سیاست ایران، فرهنگ سیاسی آن هم با شتاب در حال تحول اساسی است. روندهای سرنوشت‌ساز جامعه مدنی در ایران امروز با تحول در ساختار قدرت سیاسی، ذهنیت عمومی و فرهنگ سیاسی ایران آغاز شده‌است. محرکهای اصلی این چالش تاریخی و پرشتاب که افقهای تازه‌ای به روی ایران می‌گشاید، موضوع نوشته بعدی است.

اطلاعیه نهضت آزادی در محکومیت خشونت و بمب گذاری اخیر

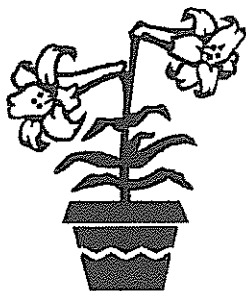
در شرایطی که کشور عزیزمان با گذار تدریجی از دوران حاکمیت انحصار و حرکت بسوی حاکمیت نسبی ملت پس از حماسه دوم خرداد ۷۶، دوران جدیدی را تجربه میکند، آنان که فرآیند رو به‌رشد توسعه سیاسی و موفقیت استراتژی مبارزه سیاسی علنی قانونی مسالمت‌آمیز را به‌منزله پایان قطعی خط مشی براندازی قهرآمیز میدانند با انفجار بمب در ساختمان دادستانی انقلاب دست به‌عملی خشونت‌بار زده و سعی در تشنج آفرینی و آشوب نمودند.

نهضت آزادی ایران اعمالی از این قبیل را - علی‌رغم مخالفت اصولی خود با ادامه فعالیت دادگاههای انقلاب پس از تثبیت نظام جمهوری اسلامی که در موارد بسیاری عملکرد غیرقانونی داشته و بعضاً با اتخاذ شیوه‌های خشونت‌آمیز همراه بوده‌است - قویاً محکوم میکند.

کارهای خشونت‌بار مانند انفجار بمب و دست زدن به شیوه‌های تروریستی از سوی هر کس یا گروهی که از ایجاد آشوب و بلبلا و اختلال و کارشکنی در روند تحقق توسعه سیاسی و تحقق حاکمیت ملت ندارد.

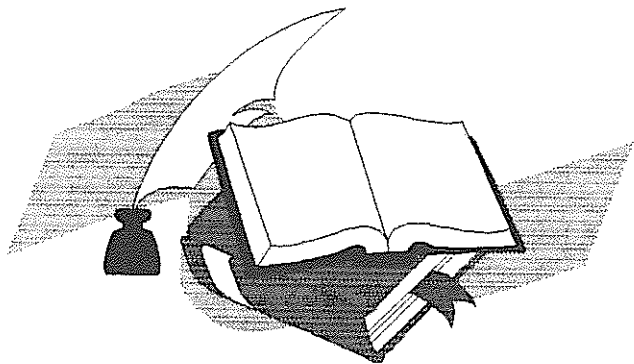
نهضت آزادی ایران هشدار می‌دهد که دشمنان آزادی و مخالفان برنامه‌های توسعه سیاسی در کشور حق ندارند که از این اقدامات گروههای ضدانقلاب، به‌نفع مقاصد خود سوءاستفاده نموده، آنها را بهانه‌ای برای جلوگیری از توسعه آزادیهای سیاسی قرار دهند.

نهضت آزادی ایران
۷۷، ۳، ۱۳



انقلابی‌گرا و تمامیت‌خواه بوده‌اند. یکی از اجزای این فرهنگ انتقام‌گیری است. فرهنگ انتقام از بزرگترین دشمنان جامعه مدنی است که امکان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در جامعه را بسیار کاهش میدهد. طبقه حاکم همواره بر این باور بوده‌است که اگر قدرتش را از دست بدهد، هستی‌اش را نیز خواهد باخت. یکی دیگر از ویژگیهای فرهنگ سیاسی سنتی ایران افراط‌گری سیاسی است. سرنگونی یا براندازی و ازین‌بردن مخالف سیاسی از طریق زور از مبانی فرهنگ سیاسی سنتی ایران بوده‌است که هنوز برخی لجاجت آنرا دنبال میکنند. مطابق این درک هرگونه سازشکاری، شکیبایی یا انتقاد منطقی و غیرخصومت‌آمیز که از مبانی دموکراسی در همه جای دنیا است، خیانت تلقی می‌شود. الگوی رفتار اصلاح‌طلبانه که شالوده و اساس دموکراسی و جامعه مدنی را می‌سازد تا این اواخر در میان آکتورهای سیاسی ایرانی یک فحش سیاسی تلقی می‌شد. هنوز بخشی از نیروهای سیاسی حاشیه‌نشین خارج از کشور و نیز برخی از تندروترین و همچنین محافظه‌کاران اسلامی در ایران، پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز، تدریجی و پایدار را نه همچون یک فرهنگ سیاسی امروزی بلکه یک تاکتیک و بدتر از آن یک «توطئه» میدانند. هنوز فرهنگ سیاسی نیمه انقلابی و خجولانه نیروهای سیاسی چپ ایرانی بخش مهمی از توان و انرژی آنها مانند گذشته به‌هدر می‌دهد. تعصبات ایدئولوژیک، شخصیت‌پرستی، زبونی در مقابل قدرت و مقابله‌گری در برخورد به مخالف سیاسی تقریباً کسم و بیش در همه گروهها و آکتورهای سیاسی ایران رایج بوده‌است. جالب توجه است که با وجود این تلقی‌های عقب‌مانده سیاسی، همه ناکامی‌ها و شکست‌های پی‌درپی گروههای سیاسی نه در الگوی تفکر و رفتار آنها بلکه در جاهای دیگری و بویژه «توطئه امپریالیسم» جستجو شده‌است. در شکل‌گیری این مدل رفتار «فرهنگ مظلومیت» تشیع که الگوی اصلی شورشهای انقلابی ۵۷ بود، دخالت داشته‌است. اما در رفتار گروههای دسته‌چینی نیز بشدت رواج داشته‌است. یکی دیگر از وجوه فرهنگ سیاسی در ایران اولویت دادن منافع گروهی و عقیدتی بر منافع ملی و همگانی بوده‌است. از عواقب این فرهنگ سیاسی آن بود که گروههای سیاسی بجای آنکه بکوشند مشروعیت خود را از آرا انتخاب‌کنندگان و شهروندان بگیرند، بیشتر مانند قبایلی عمل می‌کردند که مشروعیت‌شان را در اساس از گذشته یا شهادتشان و یا «رسالت تاریخی‌شان» گرفته‌اند. یکی از جنبه‌های دیگر این فرهنگ سیاسی کوتاه‌بینی، کم‌توجهی به مفاهیم مهمی چون آزاداندیشی، امنیت ملی و هویت ملی بود. در حالی که جامعه مدنی از سالها پیش در تب یافتن سخن‌گویانی می‌سوخت که این گفتارها را محرک جوشش جامعه مدنی سازند، همان فرهنگ سیاسی قدیمی - البته با پوشش‌های مختلف از موانع آن بود. اما همراه با

دفتر ویژه:



حکومت قانون و جایگاه آن در جمهوری اسلامی

به‌صرف بهبود نسبی که در شرایط اجرای قانون در ایران میتوان انتظار داشت میشود دل به کار آیی «قانونیت» بست!

در میان نیروهای سیاسی و اجتماعی و محافل روشنفکری داخل و خارج کشور دو گرایش کم و بیش مهم شکل گرفته است.

کسانی بدرستی خواستار حمایت فعال از تحولات کنونی ایران و حتی فعالیت در چهارچوب قوانین موجود برای تقویت پایه‌های جامعه مدنی و نیز بوجود آمدن امکان فعالیت نیروهای سیاسی و از این طریق سازمان دادن مبارزه برای تغییر این قوانین هستند. بخشی از اپوزیسیون داخل کشور سالهاست که در عمل راه نخست را برگزیده است و با وجود انتقاد به قوانین، ساختار سیاسی کنونی خود را از نظر رسمی مقید به پیروی از آنها میکند. برای مثال نهضت آزادی و برخی نیروهای آزادی خواه رشدیابنده با وجود مخالفت اعتقادی خود با اصل ولایت فقیه همزمان بخاطر پذیرش قانون اساسی فعالیت خود را برپایه آن منطبق میکنند. به‌باور این نیروها فقط از طریق اجرای قوانین، شرایط لازم برای تغییر آن از طریق مکانیزم‌های قانونی درون نظام و یا از طریق فشار اجتماعی فراهم میشود.

بخش‌های دیگری از اپوزیسیون باوجود باور به اهمیت مسالمت‌آمیز بودن تغییرات آتی در ایران، به‌دلیل ماهیت ضدمدنی و ضددمکراتیک این قوانین چنین امری را غیرمفید و یا حتی ناممکن تلقی میکنند و تغییر قوانین رفتار حاکمیت را پیش شرط امکان فعالیت قانون آزاد قرار میدهند.

راه آزادی در چهارچوب دفتر ویژه خود قصد دارد این بحث اساسی را با صاحب‌نظران و اهل اندیشه و قلم درمیان گذارد و نظر آنها را درباره نوع برخورد با قانون در ایران جویا شود. برای ما بطور مشخص چند سؤال اساسی در این رابطه طرح میشود:

۱ - آیا اجرای قوانین، در شرایطی که بخشهای مهم و اساسی آنها ضدعرفی و ضددمکراتیک یا ضدحقوق بشر هستند، در جامعه ایران بخودی خود امری مثبت به‌شمار می‌آید؟

۲ - آیا مبارزه در راستای تغییر این قوانین و تغییر ساختارهای سیاسی میتواند در چهارچوب حقوقی - سیاسی فعلی ایران به‌انجام برسد؟

۳ - تغییر ساختار سیاسی ایران، تحول آن به‌سمت جامعه باز دمکراتیک از طریق مسالمت‌آمیز می‌باید ضرورتاً «قانونی» هم باشد و یا میتوان از ابزار دیگری برای رسیدن به این هدف سود جست؟

۴ - سخن از اهمیت قانونیت در ایران با توجه به ماهیت غیرعرفی و عموماً ارتجاعی آنها تا چه اندازه تاکتیک سیاسی درستی است؟ در این شماره پاسخ‌های آقایان بابک امیرخسروی و دکتر مهدی ممکن را به‌پرسشهای فوق ملاحظه میکنید.

رویدادها و بحث‌های ماههای اخیر پیرامون جامعه مدنی، استقرار حکومت قانون، افکار عمومی، نیروهای سیاسی و اجتماعی و روشنفکران را در برابر سئوالات جدی قرار داده است. این پرسش‌ها بویژه از یکسو بخاطر فضای سیاسی خاص ایران به‌میان می‌آیند. یعنی در ۱۹ سال گذشته هیچگاه چنین گرایش و تمایلی برای احترام به قانون و تلاش برای توسعه جامعه مدنی (حتی در تعریف و برداشت محدود آن) در میان نیروهای سیاسی حاکم در ایران مشاهده نمی‌شد. این گرایش شامل بخشهایی از حاکمیت میشود که نگاهی کم و بیش انتقادی به گذشته دارند و به‌درجات مختلف در چهارچوب نظام اسلامی «اصلاح‌طلب» به‌شمار می‌روند. در برابر این نیرو، جناح‌های تندرو و محافظه‌کار، آشکارا تلقی دیگری از حکومت و قدرت سیاسی و جامعه دارند و تقابل این دو گرایش در ماههای گذشته رویدادهای داخلی را بطور کامل تحت تاثیر خود قرار داده است.

از سوی دیگر طرح بحث جامعه مدنی آنهم توسط کسانی که در ایران سهمی از قدرت را از آن خود کرده‌اند، این پرسش بسیار مهم را پیش می‌کشد که درک واقعی از جامعه مدنی طرح‌شده از سوی این گروهها چیست و تا چه اندازه با نشانه‌های شناخته شده جامعه مدنی در دنیای امروزی نزدیک است و یا همخوانی دارد؟ آزاده‌ها، خودمختاری فرد، حضور نیروهای ضدقدرت، آزادیهای فردی، جمعی و سایر عناصر مشارکتی جامعه مدنی متعارف در شرایط ویژه ایران چگونه میتوانند عملی شوند؟ آیا قوانین کنونی ایران زمینه رشد و توسعه جامعه مدنی را فراهم می‌آورند؟

بحث مربوط به احترام به قانون و تامین حکومت قانون این پرسش‌ها را در زمینه ماهیت و چند و چون قوانین از جمله قانون اساسی و قوانین جزایی به‌میان می‌کشند. مسئله برای بسیاری اینست که حتی اگر احترام به قانون به‌هنگام پذیرفته شده نیروهایی که در قدرت هستند تبدیل شود، آیا ماهیت ضدمدنی و ضددمکراتیک بخشهای اساسی این قوانین در عمل ما را بسوی نوعی بن‌بست «قانونی» و سرخوردگی سوق نمی‌دهند؟

برای نیروهای اپوزیسیون و جامعه ایران این سئوالات بطور جدی به‌میان آمده است. جمعی می‌گویند اجرای قانون بد بسیار بهتر از عدم اجرای قانون - حتی در شکل مناسب آن - است. این باور درباره مواردی از قانون اساسی که در آن آشکارا حقوق مردم نفی میشود و یا شرط اسلامی بودن در حقیقت هر نوع مشارکت فعال را در عمل نقض میکند (مگر اینکه به‌اصل اسلامی تقیه روی آورد). چه توضیحی دارد؟ چگونه میتوان از اجرای قوانین جزایی ایران که در آن برای مثال حقوق زن بطور فاحش زیر پا گذاشته میشود و یا فرد مجرم به‌قطع دست و سنگسار محکوم میشود دفاع کرد؟ آیا فقط

قانونیت از مبانی اصلی یک جامعه مدنی و مدرن می باشد!

سوال اول: آیا اجرای قوانین در شرایطی که بخش‌های مهم و اساسی آنها ضلع‌عربی و ضددمکراتیک یا ضدحقوق بشر هستند، در جامعه ایران به خودی خود امری مثبت به شمار می‌آید؟

در باره این مبحث، آنچه را که حکومت آقای محمد خاتمی منادی آنست و در کشور نیز بر سر زبانهاست، اصل مطلب همان حکومت قانون و قانون مداری است که در اوضاع و احوال کنونی کشور به خودی خود نیز باید امری مثبت به شمار آید. نفس مسأله‌ای که در جمهوری اسلامی مطرح است، صرفاً اجرا یا عدم اجرای قانون نیست، بلکه مسأله بر سر حکومت قانون بجای بی قانونی‌ها و یک‌تازی‌هایی است که خواب و آرامش و امنیت را از مردم سلب کرده‌است. بسیاری از تنگناهای اقتصادی، فساد و ارتشاء گسترده، نبود امنیت اقتصادی و فعالیت سالم اقتصادی و دشواری‌های فراوان دیگر نیز مستقیم و غیرمستقیم از پیامدهای آنست. در این اوضاع و احوال، حکومت قانون یا قانونمداری، اگر حاکم شود بیش از آنکه برای مردم و آزادی‌خواهان مشکل بیسافریند سدی در برابر بسیاری از خودکامگی‌ها و زورگویی‌ها و بی قانونی‌های رایج در کشور است که قربانیان آن نیز مردم و آزادی‌خواهانند نه کس دیگر. بدیهی است که اگر واقعاً حساب و کتابی در کار باشد و حتی قوانین جمهوری اسلامی رعایت شود، بسیاری از مظالم و بی‌عدالتی‌ها و زورگویی‌ها کاهش می‌یابد و جلو یک‌تازی‌های فراوانی گرفته می‌شود.

هم اکنون گروه‌های غیرقانونی انصار حزب‌الله هستند که به اجتماعات قانونی یورش می‌آورند، منزل آیت‌الله منتظری و سایرین را غارت می‌کنند، دفاتر مطبوعات را بهم می‌ریزند، کنگره جراحان را بهم می‌زنند حتی در نماز جماعات آشوب برپا می‌کنند. حکومت قانون که دولت محمد خاتمی منادی آنست در درجه اول موجب کوتاه شدن دست این گروه‌هاست نه با انگیزه به بندکشی‌های آزادی‌خواهان و مردم ایران. بنابراین، امر قانونمداری و رعایت قانون در جامعه کنونی ایران که شامل خود دستگاه حاکمه نیز می‌شود، باوجود برخی جوانب منفی جنبی و غیرمستقیم آن مثبت و سزاوار حمایت از سوی آزادی‌خواهان است. حکومت قانون از ملزومات یک جامعه مدرن و مدن، مستقل از ماهیت برخی قوانین ارتجاعی و غیردمکراتیک موجود است.

این یک جنبه مهم موضوع مورد بحث است. اما مسأله از دیدگاه من به این جا ختم نمی‌شود. به عبارت دیگر نباید به مبحث

قانونمداری به گونه یک امر انتزاعی و به تنهایی نگریم. حکومت قانون در جامعه‌ای نظیر جمهوری اسلامی جدا از آزادی نیست، زیرا نخستین گام آن علیه خودکامگی، گام موازی دیگر آن فراهم ساختن زمینه لازم برای تکوین و انکشاف جامعه مدنی است که اساس موجودیت آن بر آزادی و حقوق شهروند استوار است.

بی قانونی، شیوه حکومتگری استبدادی و خودکامگی است و معنایی جز بی‌اعتنایی و زیرپا گذاشتن حتی همین قوانین موجود ندارد. بی جهت نیست که برخی معتقدند اجرای یک قانون بد بهتر از بی قانونی است.

در این بحث توجه به این نکته ضرورت دارد که قانون اساسی جمهوری اسلامی، فقط جنگی از قوانین ضدمدنی و ضددمکراتیک نیست. اصول مربوط به حقوق ملت مندرج در قانون اساسی حق مردم برای تشکیل احزاب و سندیکاها و تظاهرات، آزادی مطبوعات، مصونیت خانه، اصل اداره امور مردم از طریق شوراهای، اصل انتخاب نهادها از سوی مردم، عناصر مهمی در مبارزه برای آزادی و مردم‌سالاری از مسیر اجرای قوانین است. حکومت قانون این جنبه‌ها و پیامدها را نیز دربردارد.

نکته اساسی دیگر در این بحث این است که حکومت قانون به معنی تایید و موافقت با هر قانون ضدانسانی نظیر سنگسار کردن و قطع دست و پا سر فرودآوردن در برابر قوانین ظالمانه حاکم نظیر تبعیض زن نیست. این‌ها دو مقوله متفاوت از هم اند و در سطوح مختلفی قرار دارند حکومت قانون در زمره مقوله کشورداری و همان‌گونه که قبلاً ذکر گردید، از الزامات یک جامعه مدنی است و در پیوند با آزادی است. قانونگرایی اگر با آزادی در جامعه همراه نباشد با آنکه به هرج و مرج پایان می‌دهد و پیامدهای مثبتی دارد، اما به استبداد پایان نمی‌دهد و عاقبت نیز خودکامگی متکی بر قانون برجای می‌گذارد که خود نوعی از بی قانونی ظالمانه است. یعنی همان چیزی که طی این سالها شاهد آن بودیم. حکومت قانون و آزادی دو روی یک سکه و لازم و ملزوم هم اند. حکومت قانون در نبود آزادی به استبداد قانونی و آزادی بدون قانون نیز نوعی آناشسی است و هر دو به شکوفایی و تعالی انسان و جامعه صدمه می‌رساند. شگفتی بی‌سابقه اما دلپسند امروزی ما این است که در کشور ما رئیس جمهور منادی این اصل اساسی است.

محمد خاتمی در سخنرانی پرمضمون خود در مراسم سالگرد دوم خرداد می‌گوید: «قانون بدون آزادی استیلا سلطه‌گری یک جانبه بر جامعه است و آزادی بدون قانون نیز هرج و مرج

است». وی تصریح می‌کند: «این جاست که حق متقابل میان دولت و مردم ایجاد می‌شود. یعنی دولت حق دارد از شهروندان بخواهد در چارچوب قانون اظهار نظر کنند و مردم نیز متقابلاً حق دارند در چارچوب قانون، آزادی‌های خود را از دولت بخواهند». محمد خاتمی در همین سخنرانی است که درک خود از آزادی را به روشن‌ترین وجه بیان می‌کند: «منظور از آزادی، آزادی مخالف است. اگر همه کسانی که با قدرت هستند و با راه و کار قدرت آشنایی دارند و با آن موافقت، آزاد باشند، نمیتوان گفت که آزادی وجود دارد!»

با آنکه حکومت خاتمی برخاسته از درون نظام جمهوری اسلامی است، اما عملاً در تضاد با آنست. وقتی حکومتی بر سر کار است که خود ندای آزادی سر می‌دهد، پیکار برای قانونیت و حکومت قانون عین مبارزه برای آزادی و زمینه‌ساز آنست.

سوال: آیا مبارزه در راستای تغییر این قوانین و تغییر ساختارهای سیاسی میتواند در چهارچوب حقوقی - سیاسی فعلی ایرات به انجام برسد؟

حکومت قانون بر بستر آزادی، مقدمات و زمینه‌های لازم را فراهم می‌آورد تا بر مبنای آن بتوان مبارزه در راستای تغییر قوانین ارتجاعی و ضدمدنی را در یک روند گام‌به‌گام با موفقیت پیش‌برد. این همان نبرد که بر که است که اینبار در شکل و مضمون دیگر میان مستبدین واپسگرا با آزادیخواهان تجدطلب جریان دارد. با این ویژگی که اینک علاوه بر نیروهای خارج از مدار حاکمیت، بخشی از نیروهای اسلامی درون و پیرامون حاکمیت نیز درگیر این نبرد اند و رئیس حکومت پرچمدار آنست. فرجام این نبرد بسته به تداوم حضور فعال و آگاه مردم در صحنه، با جافتادگان آزادی‌های شکننده کنونی، تشکیل احزاب، استوار ماندن محمد خاتمی بر سر وعده‌ها و تعهدات انتخاباتی و آنچه تا به حال طی سخنرانیها و پیامهای خود قول داده‌است، و نشان دادن قاطعیت در برابر تحریکات و توطئه‌های پی‌درپی ارتجاع، برگذاری موفقیت‌آمیز انتخابات مجلس ششم و شوراهای محلی و ایالتی، انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی اساسی در جهت بهبود شرایط زندگی اقشار محروم، بهبود روابط بین‌المللی و اقدامات مشابه دیگر است. اگر آزادی‌خواهان ایران از این صحنه‌های نبرد سربلند بیرون بیایند و تناسب نیروها به نفع آنها بچرخد، چارچوب حقوقی و سیاسی فعلی ایران قادر به جلوگیری از تغییر قوانین ضدمدنی نخواهد بود.

به‌ویژه آنکه نه قانون اساسی ایران یک دست و یک سویه است و نه ساختار دولتی آن یکپارچه و توتالیتر. قانون اساسی ایران برآیند تقابل جمهوری با ولایت فقیه است و الا در یک جمهوری تمام عیار ولایت فقیه مفهومی ندارد و در ولایت مطلقه فقیه جایی برای جمهور مردم نیست. قانون اساسی در جامعه جمهوری اسلامی صلح موقت میان ضدین بود. در چارچوب قانون مندی‌ها و عملکرد همین تضاد و تناسب نیروها بود که حکومت موقت مهندس بازرگان بر سر کار آمد و یا بنی‌صدر به ریاست جمهوری انتخاب شد و سپس جای خود را به دوران سلطه ولایت فقیه داد. و درست هنگامی که روزگار تیره و تار به نظر می‌آمد و نظریه ذوب شدن در ولایت مطلقه فقیه و حکومت عدل الهی به جای جمهوری اسلامی در صدر برنامه انتخاباتی نامزد اصلی دستگاه حاکم قرار داشت، آن‌گاه محمد خاتمی با برنامه حکومت قانون و منادی آزادی پای به میدان گذاشت و به همت مردم دلاور ایران به نظام تحمیل شد.

این شعله‌ی جمهوری بود که در دوم خرداد از زرفضای تاریکی‌های ولایت مطلقه فقیه زبانه کشید و طی این یک سال، علی‌رغم باد و باران، نور می‌تابد و امید می‌آفریند و راهگشای آینده است.

سوال: تغییر ساختار سیاسی ایران، تحول آن به سمت جامعه باز دموکراتیک از طریق مسالمت‌آمیز می‌باید ضرورت «قانونی» هم باشد و یا میتوان از ابزار دیگری برای رسیدن به این هدف سود جست؟

- تحول کشور بسوی جامعه باز دموکراتیک از طریق مسالمت‌آمیز در حال شدن است. جلو پیشرفت آنرا فقط با کودتا و اقدامات خشن و فوق‌العاده میتوان گرفت. اما این تشبثات چندان دوام نمی‌آورد. جامعه از نو، آنگاه با شتاب بیشتر بسوی بازتر شدن خواهد شتافت. روند کنونی بخاطر عوامل سازدارنده بسیار قوی، کند پیش می‌رود و بالا و پایین زیاد خواهد داشت. با این حال تغییرات در پیشرفت جامعه در سمت و سوی بازتر شدن قابل توجه است. اگر دوره کوتاه حکومت دکتر مصدق را کنار بگذاریم، هیچگاه در تاریخ ایران مطبوعات تا این حد آزاد نبودند. در حال حاضر ۸۰۰ نشریه با تیراژ بیش از دو میلیون منتشر میشود و تقریباً درباره تمام مسائل بحث در جریان است. مطبوعات در نبود احزاب سیاسی نقش برجسته‌ای در تجهیز مردم و بالابردن شعور جمعی و گسترش فرهنگ آزادی‌خواهی و ایجاد یک افکار عمومی موثر، ایفا میکنند. جامعه ایران بطور جدی تکان خورده، زبانها باز شده، مقاومت در برابر اقدامات و تشبثات جناح ارتجاعی از حالت مقاومت منفی و منفعل جنبه تعرضی و فعال گرفته است. در ماجرای دستگیری شهردار تهران، حصر آیت الله منتظری، کنگره

جراحان، اعتراض و مقابله با قوانین ارتجاعی مجلس علیه زنان و مطبوعات، مقاومت دانشجویان و دانشگاهیان در برابر تهاجمات انصار حزب الله، کارزار اعتراض گسترده و بی‌پروا علیه سخنان تهدیدآمیز رئیس سپاه پاسداران، بحث‌های باز در موضوع ولایت فقیه که تا دیروز ورود ممنوع بود و یا موضوع حذف اختیارات استصوابی شورای نگهبان، بحث مجلس خبرگان و نمونه‌های دیگر نشانه‌های تحول و حرکت جامعه ایران بسوی جامعه‌ای باز و دموکراتیک از راه مسالمت‌آمیز است. دشواری راه مسالمت‌آمیز و علت کندی آن در این است که می‌باید در درون نظام صورت پذیرد که ارتجاع و استبداد اهرمهای اصلی قدرت را در اختیار دارند و به هیچوجه نمی‌خواهند موقعیت و امتیازات خود را از دست بدهند. هم‌اکنون واپسگرایان انحصارطلب که پیش از حد تصور قشری و عقب‌مانده‌اند، دست به تعرض گستاخانه و سازمانیافته زده‌اند که موجودیت حکومت خاتمی را تهدید میکنند. درشتگویی‌های رئیس سپاه پاسداران، تظاهرات غیرقانونی ۲۰ هزار طلبه و روحانی در قم، سخنرانی آیت الله جنتی در نماز جمعه (۲۹ ماه مه)، سخنرانی تهدیدآمیز آیت الله خزعلی در مراسم یادبود شیخ مرتضی بروجردی (۲۸ ماه مه)، حملات سیستماتیک پیراهن سیاه‌پوشان حزب الهی به گردهمایی‌های مجاز و نمونه‌های متعدد دیگر، ناقوس خطر را به صدا درآورده‌اند. گویی مقدمات کودتایی را فراهم می‌آورند. برای پیش‌گیری آن، مردم ایران و نیروهای سیاسی آزادی‌خواه به‌ویژه جوانان و دانشجویان که نقش تعیین‌کننده‌ای در پیروزی دوم خرداد داشتند، باید با هشیاری بسیار در صحنه سیاسی حضور فعال داشته‌باشند. این البته کافی نیست می‌باید حتما سایر اقشار مردم فعالانه به جنبش آزادی‌خواهی بپیوندند. در این رابطه، تشکیل احزاب جدید به‌ویژه از سوی طیف کم و بیش آزادی‌خواه نیروهای مذهبی از ضروریات است. پیشرفت این امر باید به نحوی باشد که احزاب بیرون از حاکمیت نیز بتوانند به فعالیت علنی و قانونی بپردازند. اما تا هنگامی که انتخابات مجلس ششم در شرایط نسبتاً دموکراتیک برگزار نشود به نحوی که ترکیب مجلس تغییر بیابد، تا انتخابات شوراها محلی و ایالتی به گونه گام مهمی در جهت مردم‌سالاری صورت نگیرد و حکومت قانون حاکم نباشد و دست گروه‌های ضریب حزب الله کوتاه نگردد، سرنوشت آزادی همچنان نامطمئن و وضع شکننده باقی خواهد ماند.

سوال ششم که آیا تلاش مسالمت‌آمیز می‌باید ضرورتاً «قانونی» هم باشد؟

به نظر من مسالمت‌آمیز بودن یک اقدام و فعالیت سیاسی را شیوه مبارزه و خصلت آن مشخص میکند نه الزاماً قانونی بودن یا نبودن آن. یک مبارزه غیرقانونی و غیرمجاز هم میتواند مسالمت‌آمیز باشد. مبارزه مسالمت‌آمیز از نامه

سرگشاده و اعلامیه و فعالیت مطبوعاتی و شرکت در کارزار انتخاباتی و سخنرانی تا میتینگ عمومی و تظاهرات آرام خیابانی و بست نشستن و اعتصاب عمومی و سرتاسری را دربرمی‌گیرد. قانونی بودن یک اقدام و فعالیت به معنای داشتن مجوز از مقامات و یا عمل کردن طبق قوانین موجود است. بسیاری از فعالیتهای برشمرده در بالا نیازی به دریافت اجازه از مقامات و «قانونی» بودن ندارد. در مواردی نظیر میتینگ در میدانی یا تظاهرات خیابانی، کسب اجازه قبلی بخاطر نظم عمومی و رعایت رفت و آمد و آسایش دیگران قابل فهم است و الا اساساً استفاده از این اشکال مبارزاتی جزو حقوق ملت مندرج در قانون اساسی است. بنا به قانون اساسی حتی تشکیل احزاب سیاسی نیاز به کسب اجازه قبلی ندارد. کمیسیون احزاب و قید و بندهای کنونی را بعدها به وجود آوردند. لذا اصل مطلب برمی‌گردد به همان موضوع جو سیاسی کشور و توان و ناتوانی نیروهای آزادی‌خواه و نیز چگونگی حکومت بر سر کار. در یک کلام همه چیز منوط به اوضاع و احوال لحظه است. لذا میتوان در همین جمهوری اسلامی در شرایط مساعد از همان راهی که مشکلات بر سر راه فعالیت احزاب به وجود آوردند، این موانع را با رای مجلس در کمال آرامش ازمیان برداشت. نظرات استصوابی شورای نگهبان نیز در قانون اساسی نبود و در سالهای خفقان از تصویب مجلس گذشت. لذا حذف اختیارات آن و حتی تلویس قانونی دموکراتیک برای تامین آزادی انتخابات کاملاً امکان‌پذیر است.

با تغییر تناسب نیروها به نفع آزادی‌خواهان، که امر شلنی و در چشم‌انداز است، تحول جامعه به سمت یک جامعه باز دموکراتیک از طریق مسالمت‌آمیز کاملاً میسر است. بی‌گمان بخشی از عصبانیت‌ها و اظهارات تهدیدآمیز خزعلی‌ها و جنتی‌ها و رحیم صفوی‌ها عکس‌العملهای ناشی از احساس جدی بودن خطر هژمون شدن اندیشه و نیروهای آزادیخواه در کشور است نفس پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز قانونی بودن آنرا ایجاب میکند. جا انداختن این فرهنگ مبارزاتی در جامعه و پذیراندن آن به مقامات و دستگاههای اجرایی و انتظامی کشور، خود یک پیکار بزرگ سیاسی است. لذا با تمام نیرو باید برای مبارزه قانونی و پرهیز از اشکال خشونت‌بار مبارزاتی، درگیریهایی خیابانی و پیدایش جو ترور و وحشت تلاش نمود. اما این امر به معنی اسیر ماندن در فرمالیسم قانونی بودن نیست. در روند مبارزاتی لحظاتی پیش می‌آید که مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز «غیرقانونی» و غیرمجاز ضرورت می‌یابد و میتواند کاملاً در خدمت تحولات سیاسی مسالمت‌آمیز باشد. مثلاً یک اعتصاب عمومی سیاسی غیرمجاز در نفس مسالمت‌آمیز بودن آن تغییری ایجاد نمیکند، حتی اگر به خشونت بینجامد. زیرا خط اصلی حرکت را تغییر نمی‌دهد.

بقیه در صفحه ۲۵

استقرار قانون، جزئی از اجزاء مدنیت جامعه مدنی است

داخل کشور بلوش میکشند تا کنون جواب مثبت به این سؤال را روشن ساخته اند.

۳ - علی‌رغم سنگ‌اندازی‌ها و کارشکنی‌های شورای نگهبان در اجرای درست قانون بسیج عمومی اراده ملی توانست تا حدودی در انتخابات دوره پنجم قانونگذاری و بطور تعیین کننده در سرنوشت انتخاب رئیس جمهوری موثر واقع شود. تلاش اپوزیسیون برای چنین بسیجی، در انتخابات آینده بخصوص در انتخابات مجلس خبرگان میتواند تا آنجا پیش رود که با انتخاب نمایندگان شایسته به تغییر ساختارهای سیاسی دست یابد. مبارزه مسالمت آمیز برای تغییر ساختار سیاسی و تحول به سمت جامعه باز دموکراتیک، در داخل کشور ضرورتاً باید قانونی باشد ولی در خارج کشور چنین محدودیتی وجود ندارد.

۴ - من تفاوتی بین این سؤال و سؤال شماره یک نمی‌بینم.

پی‌نوشت:

۱ - نقل قول آقای تهرانی به اینجانب.
۲ - یکی انگاشتن دین با شریعت و عدم تمیز بین این دو از گرفتاریها و مشکل آفرینی‌های بزرگ تمام ادیان بخصوص اسلام در طول تاریخ آنها بوده و هست و هرازگاه که بزرگانی بر اساس درک صحیح از منابع اصلی دین یعنی قرآن و سنت بمنظور روشن کردن این تمایز به میدان آمده‌اند با چماق تکبیر فقهای سنتی از میدان بدررفته یا کوتاه آمده‌اند. از آن جمله از غزالی: میتوان نام برد. آنچه که خیلی به اختصار در اینجا در مورد شریعت باید گفت، اینکه شریعت عبارت از مجموعه قوانینی است که پیامبر برای اداره جامعه تحت مدیریت خود بکار میبرد. مسلمین صدر اسلام هرآینه به سرزمینی دین خود را میبردند در مقام آن نبودند که عرف و یا شریعت خود را بر آنان تحمیل سازند، چرا که شریعت بر خلاف دین طبیعت سیال دارد و تابع شرایط زمان و مکان میباشد و هرآینه خواهند یاد شریعت را پس از گذشت قرن‌ها آنهم در سرزمین دیگری اعمال نمایند بدیهی است ضد کمال و ضد اسلام خواهد شد *

علیه حضرت قدر قدرت رضا خان که میگفت «حکم میکنم...» در اذهان باقی است و فرزندش آریامهر که درگیری و اختلاف اساسی او با رهبر کبیر نهضت ملی، بر سر این بود که مصدق از او میخواست در رعایت قانون اساسی در حد یک پادشاه غیرمسئول باقی بماند.

پس از انقلاب بهمن ۵۷ وضع نابسامان تر است. در ملاقاتی که آقای شیخ علی تهرانی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، با آیت الله خمینی بعمل آورد، مواردی از قوانین اساسی را که آیت الله زیرپا گذارده بود متذکر شد و جواب شنید که عملی برخلاف شرع انجام نگرفته است!! (۱) و اینکه چشمان به آقای شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه روشن میگردد که این قوه را بصورت یک حزب سیاسی دارای موضع بنفع خود و جناح طرفدار خود درآورده است. با توجه به این نکات معتقدم تلاش در اجرای قانون - اگرچه قانون جمهوری اسلامی باشد - بیش و پیش از آنکه به ملت خسارت وارد آورد، پاشنه آشیل متولیان و حاکمان خواهد بود که به نمونه‌های آن اشاره شد و بهمین جهت اعتقاد دارم تحولی که امروز در داخل میهن خواستار اجرای قانون است و در راستای آن برکناری شیخ محمد یزدی را از راس قوه قضائیه دنبال میکند، مسیر درستی را در شرایط فعلی مبارزه برگزیده است. هرآینه ملتی دریافت که برای استقرار قانون باید مبارزه و تلاش نماید برای تصحیح و تنقیح و کمال آن با مشکل روبرو نخواهد شد.

با توجه به مقدمه فوق پاسخ به سئوالات شرح زیر میباشد:

در سؤال اول آنجا که «بخشهای مهم و اساسی قوانین ضدعسرفی، ضددموکراتیک و ضدحقوق بشر، تعریف شده است، بنظر من غیردقیق است، چنین تعریفی میتواند شامل بخشهایی از آن به‌ویژه قوانین جزایی، گردد، که عقیده دارم این بخش از قوانین ضداسلامی (۲) نیز هستند. در پاسخ به این سؤال در شرایط فعلی اجرای قوانین را مثبت ارزیابی مینمایم.

۲ - اگر پاسخ به سؤال دوم منفی باشد، شک ندارم که مبارزه مسالمت آمیز، محلی از اعراب داشته باشد، آنها که بار اصلی مبارزه را در

پنهان نمی‌کنم که اظهار نظر در مورد سئوالات طرح شده بدون دسترسی به یک تعریف روشن و مشخص از جامعه مدنی برای اینجانب ساده نخواهد بود. باوجود اینکه در یکساله اخیر، فراوان در رساله‌ها و مطبوعات در مورد جامعه مدنی سخن گفته و نوشته شده است معهذا برداشتها و سلیقه‌ها چنان متنوع و متفاوت است که نمی‌توان بر اساس آنها پایه و محور مشترکی را مبنا قرار داد و به تعریف جامع و مانعی از جامعه مدنی دست یافت. علیهذا در پاسخ به سئوالات، ناگزیر با برداشت و فهمی که خود از جامعه مدنی دارم، می‌پردازم.

به اعتقاد من جامعه مدنی صرفاً به جامعه‌ای اطلاق نمیشود که فقط قانون در آن استقرار یافته باشد، بلکه استقرار قانون (و نه اجرای آن) هم جزئی از اجزاء مدنیت جامعه مدنی است.

مدنیت یا مشخصه جامعه مدنی، از جنس فرهنگ و اخلاق است که سرشت و ضمیر ملتی می‌گردد و آن ملت را به تقوایی آگاهانه برای تصمیم‌گیری و رفتار معقول و منطقی مجهز مینماید و به میزانی که این ویژگی آحاد ملت را دربرگیرد، آن جامعه از مدنیت برخوردار میگردد. آنجا که اجرای قانون از بیرون، بطور مثال قدرت دولتی، به ملتی بدون پیش‌زمینه‌های تربیتی و فرهنگی تحمیل گردد به چماق تبدیل خواهد شد.

نکته‌ای لازم به یادآوری است و آن اینکه در جوامعی که مدنیت در آن شکل نگرفته و یا ضعیف است مشکل اساسی از ماهیت و چند و چون قانون و یا بدی و خوبی آن، ناشی نمیشود بلکه عدم احترام به قانون و اعمال تبعیض و نفوذ و طفره رفتن از اجرای قانون توسط حاکمان و قدرتمندانی است که خود را متولی و نگهبان قانون جوامیرند. بطور مثال نگاه کنیم به سرنوشت قانون در تاریخ معاصر کشورمان بعد از انقلاب مشروطیت، انقلابی که بمنظور شکل‌گیری و استقرار قانون انجام گرفت. از جنگ رودروی محمد علی‌شاه قاجار و اعوان و انصارش با قانون و مشروطیت که بگذریم پهلوی‌ها، این قسم‌خوردگان پاسداری و نگهبانی از قانون اساسی مثال‌های خوبی هستند. هنوز جمله معروف

انحطاط جنسی ...

تایلات جنسی انسان بسیار طبیعی است. اما انسانها برخلاف حیوانات به درجه‌ای از شعور و درک رسیده‌اند که حتی برای پاسخگویی به نیازهای بیولوژیک خود که از ابتدایی‌ترین نیازهاست، هنجارهای معین اجتماعی و عرفی را رعایت کنند. تنها معدود کسانی از افراد جامعه که دارای ناراحتیهای جسمی و روحی هستند و

گروه مردگان هم از تسایلات جنسی آنان در امان نخواهند بود!

پزشکان و متخصصانی که در امور بهداشت و درمان فعال هستند، در تجربه‌ای تاریخی نشان داده‌اند که هدف اولیه‌شان حفظ زندگی، سلامت و درمان بیمار است. آنان را به لایحه‌های ارتجاعی که محصول افکاری کج‌اندیش و بیمارگونه است، هیچ نیازی نیست *

به همین خاطر توان کنترل و هدایت نیازهای بیولوژیک خود را ندارند، ممکن است در شرایط غیرمتعارف اقدام به رفع نیازهای خود نمایند. این گروه جزو استثناها بوده و درواقع نیاز به مداوا دارند.

بنظر می‌رسد که طراحان این طرح جزو این گروه بیمار میباشند و نیاز به درمان روانی دارند و

به بهانه طرح انطباق خدمات پزشکی با قوانین شرع

انحطاط جنسی برخی از نمایندگان مجلس

حد و مرزی نمی شناسد!

دکتر سعید اسماعیلی

اشکال دیگر این طرح تضاد محتوای آن با قانون اساسی جمهوری اسلامی است، چرا که طبق همین قانون اساسی فعلی، تمام افراد جامعه ایران صرفنظر از وابستگی جنسی، قومی، نژادی و... حق استفاده برابر از امکانات کشور را دارا میباشند. با اجرای قانون انطباق امور بهداشت و درمان با شرع، بیش از نصف جمعیت ایران یعنی کودکان و بانوان از این حق قانونی محروم میشوند. اصل بهبود و نجات جان مریض و تأمین سلامت او از طرف پزشکان، بر هر قانون عرفی و شرعی ارجحیت دارد. در صورت مرگ حتی یک بیمار با اجرای این طرح، مسئولیت مرگ او به عهده قانونگذار خواهد بود. بی توجهی به این اصل نشان می دهد که طراحان این نظریه از علوم پزشکی و فوریت های درمانی هیچگونه اطلاعی ندارند.

با تصویب این طرح و قانونی شدن آن، ایران در جامعه جهانی بی آبرو خواهد شد و در زمینه حقوق زنان و کودکان همپراز طالبان در افغانستان قرار خواهد گرفت.

تا کنون عرف بین المللی خارج از قراردادهای نوشته شده چنین بوده است که پزشکان با توجه به قسم هیپوکراتی که یاد کرده اند، نسبت به بیماران محرم شمرده میشوند. پزشک یکی از نهادهایی میباشد که آنها حاضر هستند تمام راز و نیازهای خصوصی خود را با او در میان بگذارند، بدون این که نگران باشند از اطلاعات ارائه شده سوء استفاده شود. همانطور که اشاره شد پزشکان و کارکنان بخش بهداشت و درمان قبل از آغاز شغل خود قسم میدهند نسبت به اطلاعاتی که بیماران برای تشخیص و درمان در اختیارشان می گذارند امین و در خدمت سلامت جسمی و روحی بیماران کوشا باشند. بدون این که مرزی جنسی بین بیماران قائل باشند.

امروز متأسفانه افرادی قشری و متعصب با افکاری بیمارگونه در مجلس شورای اسلامی، با طرح این لایحه، مسئله محرمیت پزشکان را مورد سؤال قرار میدهند. چرا کسانی که در طول عمر خود سر و کاری با بیمار و طبابت نداشته اند به خود اجازه می دهند این عرف جامعه را مورد سؤال قرار دهند و آنرا حذف کنند؟ اینان ادعا میکنند که رابطه بیمار و پزشک غیرهمجنس با میانی شرع در تضاد میباشد! در جامعه ایران که اکثریت را مومنان تشکیل میدهند و نمایندگان

بقیه در صفحه ۲۸

افغانستان نیست و... سردادند» بیش از یک هزار و دویست متخصص رشته های مختلف پزشکی، در پایان همایش انستزیولوژی و مراقبت های ویژه، با صدور قطعنامه ای طرح انطباق را توهین به حرفه مقدس پزشکی دانستند. در این قطعنامه که به تایید تمامی حاضران رسید تصریح شده است: «طرح انطباق که اکنون شور دوم آن در مجلس شورای اسلامی مطرح است، بدون کسب نظر مشورتی و کارشناسی نظام پزشکی و جوامع و انجمن های پزشکی، در شور اول، عجولانه تصویب شده است. ما شرکت کنندگان در کنگره، این طرح را توهین به حرفه مقدس پزشکی می دانیم».

جامعه جراحان ایران نیز با این طرح مخالفت کرده و رئیس این جامعه آقای دکتر قاضل هرنندی در اعتراض به این طرح از مسئولیت خود استعفا داد.

پزشکان اجرای این طرح را منجر به بی اعتمادی به این حرفه و پزشکان تلقی میکنند و اعتقاد دارند این بی اعتمادی پایه بسیاری از سوء تفاهم ها خواهد شد که به سود جامعه نیست. آنها همچنین می گویند اجرای این طرح مشکلات زنان جامعه را بویژه در شهرستانها و مناطق روستایی بیش از پیش حاد خواهد کرد. آنان معتقدند که ایجاد جو بی اعتمادی بین پزشکان و مردم، توهین به پزشکان، به نفعی امنیت ملی را دچار مخاطره خواهد کرد.

اجرای این طرح با توجه به محدود بودن امکانات بهداشت و درمان در ایران غیرعملی، از نظر ضرورت طرح آن در چنین شرایطی که هزاران مشکل در سر راه جامعه ایران وجود دارد غیر عقلانی، از نظر حقوقی مشکل آفرین، و از نظر رابطه پزشک و بیمار غیرانسانی است.

همانطور که اشاره شد، برای اجرای این طرح، موسسات بهداشت و درمان، از نظر نیروهای کارآموده و متخصص و نیز از نظر ساختاری آمادگی ندارند و وضع بهداشت و درمان که هم اکنون امکان پاسخگویی به نیازهای بیماران را ندارد، نارسا تر خواهد شد. این نارسایی در درجه اول کودکان و بانوان را از امکانات بهداشت و درمان محروم خواهد کرد.

از نظر حقوقی اجرای این طرح غیرمنطقی و غیرعقلانی میباشد چرا که نه دستگاه اجرایی و نه فعالین در بخش بهداشت و درمان موافق این طرح میباشند.

در این نوشته سعی میشود به بهانه طرح انطباق فعالیت های پزشکی با موازین شرع اسلام، مختصراً به مطالب زیر پرداخته شود:

– تاریخچه مطرح شدن این طرح و محتوای آن

– واکنش پزشکان، دانشجویان، مطبوعات در رابطه با این طرح

– نقدی بر این طرح از دیدگاهی دیگر

در اولین هفته ماه اردیبهشت سال ۱۳۷۷ کلیات طرح انطباق امور اداری و فنی موسسات پزشکی با موازین شرع اسلام، از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت.

در ماده ۵ این طرح آمده است: «اقدامات تشخیصی، درمانی، جابجایی بیماران و... باید توسط کارکنان همجنس بعمل آید و در موارد ضروری به تشخیص بالاترین مسئول مرکزی درمانی با رعایت ضوابط شرعی و حضور یکی از کارکنان همجنس یا یکی از محارم بیمار، میتوان از کارکنان غیرهمجنس استفاده کرد. پرستاری از اطفال زیر ۱۴ سال منحصراً توسط کارکنان زن انجام می گیرد».

این طرح اواخر سال گذشته در کمیسیون «ارشاد و هنر اسلامی و وسایل ارتباط جمعی» و کمیسیون «امور نهادهای انقلابی» مورد بررسی قرار گرفت و در هر دو کمیسیون به دلایلی از جمله داشتن بار مالی، رد شد و تنها کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی آنرا تصویب کرد. در صورت تصویب نهایی این طرح در شور دوم، در آینده خدمات پزشکی و درمانی به بانوان و کودکان از سوی پزشکان مرد ممنوع می شود و بدین ترتیب نحوه ارائه خدمات در بخش بهداشت و درمان کشور، به نحو غیرمنتظره ای دستخوش نابسامانی خواهد شد.

نگاهی به مطبوعات ایران در دو ماه گذشته، نشانگر آن است که مردم، بیماران، دانشجویان رشته های پزشکی، پرستاری، پزشکان، دولت و وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مخالف این طرح میباشند. دانشجویان پزشکی دانشگاه اصفهان در اجتماعي در مقابل دانشکده پزشکی این دانشگاه به طرح انطباق امور پزشکی با موازین شرع اعتراض کردند. در این اجتماع که در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۷۷ برگزار شد حدود دو هزار دانشجو شرکت داشتند و شعارهایی مانند: «تجر تا کی - توهین تا کی - انطباق، انتقام لذا انتخاب - نماینده محترم اینجا

از دیدار خویشتن (یادنامه زندگی)
اثر: احسان طبری
به کوشش: ف. شیوا
نشر باران سوند
پائیز ۱۹۹۷

راستگردانی‌هایی بر یک اثر

برزویه دهگان

در شوروی به ایران می‌آید، در تهران در خانه عطاء‌اله آرش که مکانیک و راننده خوبی بود، سکنی می‌گزیند. جالب اینجاست که بنا به مقتضیات شغلی، عطاء‌اله آرش در نظر داشته‌است در آغاز سال ۱۳۰۷ مجله‌ای بنام «علم و صنعت» با هدف آموزش صنعت مکانیک برای شوهرها منتشر نماید که ظاهراً موفق به انتشار آن نمی‌گردد.

در پاورقی صفحه ۵۷ نوشته شده‌است که اردشیر آوانسیان «وکیل ارمنه شمال در مجلس هشتم...» بوده‌است که در واقع مجلس دوره چهاردهم بوده‌است. این اشتباه در صفحه ۶۷ درباره پیشه‌وری نیز تکرار گردیده‌است. او کاندیدای مجلس چهاردهم بود.

در صفحه ۶۳ نوشته شده‌است که «گویا از سال ۱۳۱۰» پیشه‌وری به زندان افتاده‌است که تاریخ صحیح آن ۶ دی ماه ۱۳۰۹ بوده‌است.

پیرامون «واژه نامک» پایان نامه دکتری عبدالحسین نوشین در صفحه ۱۰۱ باید گفت که این کتاب در سال ۱۳۵۰ توسط بنیاد فرهنگ ایران به ریاست پرویز ناتل خانلری به چاپ رسید. در مقدمه این اثر دکتر خانلری می‌نویسد بنا به وصیت نوشین، نسخه خطی دو کتاب او، در اختیار وی قرار می‌گیرد. اولی «واژه نامک درباره واژه‌های دشوار شاهنامه» بود و دیگری سناریویی از روی یکی از داستانهای شاهنامه بنام «رستم و سهراب».

درباره روزنامه «حقیقت» به مدیریت دهگان مندرج در صفحه ۶۳ کتاب طبری: روزنامه «حقیقت» ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران بود که نخستین شماره آن بتاريخ ۹ دی ۱۳۰۰ منتشر گردید. نویسندگان اصلی روزنامه «حقیقت» عبارت بودند از محمد دهگان، جعفر پیشه‌وری و بهمن شیدانی که هر سه از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بودند. محمد دهگان، رهبر شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران بود. طبری در کتاب «دهه نخستین» صفحه ۱۳۳-۱۳۲ می‌نویسد عبدالرزاق خان بی‌نیاز (پدر زن طبری) در قفقاز همراه دوست خود دهگان که پسرخوانده طالبوف بود، وارد جمعیت «همت» گردید.

بقیه در صفحه ۲۷

«ایران نو» ارگان حزب دمکرات در بحبوحه انقلاب مشروطیت ایران به سردبیری محمد امین رسول‌زاده که در سال ۱۲۸۸ شمسی منتشر می‌شد، به تفصیل به ترویج اصول مارکسیسم می‌پرداخت. قیل از مجله «فرهنگ» رشت چاپ ۱۳۰۴-۱۲۹۸ شمسی و روزنامه «پیکار» شماره اول، سال اول، ۲۶ بهمن ۱۳۰۹، سوسیال‌دمکراتها و کمونیستهای ایرانی در قفقاز و ایران نشریات ترویجی متعددی منتشر می‌کردند که بعنوان نمونه از روزنامه‌های «همت» شماره نخست ۱۲ تیر ۱۲۹۶، «حریت»، «عدالت»، «ایران سرخ» سالهای ۱۳۰۰-۱۲۹۹ چاپ رشت، «حقیقت» و بسیاری دیگر میتوان نام برد که بیشتر و بیشتر از مجله «فرهنگ» و روزنامه «پیکار» مروج مباحث مارکسیستی در جامعه ایران بوده‌اند. در ضمن مجله «فرهنگ» در اساس نشریه ادبی و فرهنگی بود و روزنامه «پیکار» جریده‌ای خبری و سیاسی بود.

اینکه در صفحه ۵۵ کتاب «از دیدار خویشتن» آمده‌است: «یوسف افتخاری... هوادار سرسخت تروتسکی بود» را خود یوسف افتخاری تکذیب مینماید و می‌نویسد که «اصلاً از نظر تروتسکی هیچ اطلاعی نداشتم.» سرمنشاء این اتهام را یوسف افتخاری، اردشیر آوانسیان می‌داند که این برجسب مورد قبول افراد «۵۳ نفر» در زندان رضا شاهی قرار می‌گیرد و در اشاعه آن دخیل بودند.

درباره یاران یوسف افتخاری در زندان رضا شاهی، در صفحه ۵۵ و ۱۴۳ کتاب رحیم همداد به اشتباه رحیم مددوف (همراز) نوشته شده‌است. رحیم همداد همراه یوسف افتخاری از رهبران اعتصاب کارگران شرکت نفت جنوب در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۸ بودند. این دو نه از سال ۱۳۰۹ بلکه چند روز قبل از آغاز اعتصاب دستگیر میشوند و یکی از خواستهای اعتصابیون آزادی این دو رهبر کارگری بوده‌است. شخص دیگری که طبری با نام عطاء‌اله شوهر از او یاد می‌نماید، نام اصلیش عطاء‌اله آرش است. او از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و یکی از فعالان اتحادیه‌های کارگری در دوره رضا شاه بوده‌است. یوسف افتخاری پس از تحصیل در دانشگاه کمونیستی کارگران شرق (کوتو) مسکو و اقامت

از دیدار خویشتن، آخرین اثر احسان طبری است که به تازگی منتشر شده‌است. این کتاب دربرگیرنده خاطرات طبری از برهه‌های مختلف زندگی او و یادهایی از چهره‌های مختلف جنبش چپ و حزب توده ایران است.

کتاب در اسفند ماه ۱۳۶۰ نگاشته و با تاکید اینکه در اختیار حزب توده قرار نگیرد، به ویراستار سپرده شده‌است و پس از سالها توسط ف. شیوا در سوند به طبع می‌رسد. ف. شیوا در مقدمه و ضمیمه و توضیحات خود، به روشن شدن نکات کتاب طبری مطالبی افزوده‌است. اما پس از مطالعه اثر، متوجه کاستیهایی شلم که ویراستار نیز بدان نپرداخته‌است. به این نیت و با وجودی که طبری یادنامه زندگی خود را «سند موفق تاریخی» نمی‌داند، بر خود لازم دانستم توضیحاتی تکمیلی که بیشتر پیرامون شخصیت‌های تاریخی است، در اختیار علاقه‌مندان قرار بدهم.

طبری در صفحه ۵۰ کتاب خود می‌نویسد: «کمینترن در مرگ حجازی یک کارزار جهانی بره انداخته بود.» حجازی نامبرده، مرتضی حجازی است که از رهبران اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها بود و بندنبال سفر به مسکو، در بازگشت به ایران، در بندر انزلی دستگیر می‌شود. سفر وی برای شرکت در جلسه اتحادیه‌های بین‌المللی سرخ (پروفاسترن) بوده‌است. در ضمن اتهام او این بود که به مناسبت اول ماه مه اعلامیه‌ای چاپ کرده بود. مرتضی حجازی در سنین جوانی به سال ۱۳۰۸ د زندان رضا شاهی جان می‌سپرد. بندنبال مرگ حجازی، مطبوعات دهها کشور شرقی و اروپایی و آمریکایی به افشاکاری پرداختند. ابوالقاسم لاهوتی شعری بمناسبت مرگ مرتضی حجازی سروده‌است که در مجله «ستاره سرخ» شماره ۵۶ مورخ آبان - آذر ۱۳۰۸ بچاپ رسیده‌است.

مرتضی حجازی را در واقع می‌توان اولین شهید جنبش کارگری ایران قلمداد نمود.

طبری در صفحه ۵۱ نوشته‌است: «اولین مقالات تئوریک در مجله «فرهنگ» رشت و مجله «پیکار» خارج از کشور دیده میشود.» مطلب یادشده از حقیقت بلور است. این دو نشریه در طرح مباحث مارکسیستی نقش داشته‌اند، اما آغازگر نبوده‌اند. پیشتر از این دو نشریه، روزنامه

آرایش جدید در موقعیت قدرت های بزرگ جهانی

ب. شباهنگ

نموده است. در عین حال ژاپن به دلیل همسایگی با دو قدرت هسته ای بزرگ یعنی روسیه و چین، همواره با نگرانی روبروست و برای امنیت سیاسی منطقه، به دلیل قدرت بی چون و چرای اقتصادی خود، اهمیت زیادی قائل است؛ اگر چه بسیاری از کارشناسان معتقدند که ژاپن در موارد ضروری قادر خواهد بود در ظرف کمتر از ۶ ماه بخش عظیم صنایع و تکنولوژی خود را به خط تولید نظامی و هسته ای وصل کند. با این حال اگر بتوان در سالهای آینده برای ژاپن نقش سیاسی با اهمیتی قائل شد، باید آنرا در همکاری نزدیک با ایالات متحده و اروپای غربی و صرفاً در سطح منطقه ای محتمل دانست.

جمهوری خلق چین

چین یکی دیگر از قدرتهای بزرگ جهانی است که تدریجاً در اندازه های واقعی خود ظاهر می شود. این کشور که در سالهای اخیر با رشد جهش وار اقتصادی روبرو بوده است، در عین حال یک قدرت اتمی با توان نظامی بالاست. علاوه بر آن، چین بر خلاف ژاپن، داعیه ابرقدرتی را نیز در سر می پروراند و به عنوان کشوری با ایدئولوژی کمونیستی، اهداف توسعه طلبانه دنبال می کند. ناسیونالیسم نیرومند چینی از دیر باز تمایل زیادی به گسترش امپراتوری خود نشان داده است و نسبت به اکثر همسایگان ادعای ارضی دارد. دولت چین علیرغم دستاوردهای شگرف اقتصادی در سالهای اخیر، همچنان حقوق بشر را نقض می کند و در این کشور از تقسیم قوا، حکومت قانون و جامعه مدنی قوام یافته اثری نیست. چین علیرغم طرفداری از گسترش مناسبات دوجانبه با کشورهای منطقه و جهان، از پیوستن به پیمانهای امنیتی چندجانبه و منطقه ای اکیدا خودداری می ورزد.

اروپای متحد

نقش اروپای متحد در سیاست جهانی کم رنگ است. کشورهای اروپا به دنبال طرحی برای آینده هستند که خلا ناشی از میان رفتن نظام دو قطبی در جهان را پر کند. طبق این طرح، قطبهای گوناگون قدرت در چهارگوشه جهان، باید عهده دار مسئولیتهای مشخص برای حفظ صلح و امنیت باشند. گرایشات رشدیابنده ناسیونالیستی و بیگانه ستیزی در این کشورها، نه فقط مانعی در راه اتحاد اروپاست، بلکه اراده آن را برای اقدام یکپارچه در عرصه سیاست بین المللی تضعیف می کند. فرانسه و آلمان به عنوان پیشگامان اروپای متحد هیچکدام از عهده مسئولیت رهبری قاره بر نمی آیند. فرانسه از قدرت لازم برخوردار نیست و خواهان پیشبرد سیاستی است که در مواردی با سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا فاصله معینی دارد. آلمان فاکتور نیرومندی در قلب اروپاست، ولی به دلیل گذشته تاریخی خود، از اعتماد کامل همسایگان برخوردار نیست. اروپای متحد از سیاست خارجی و امنیتی مشترکی پیروی نمی کند و به همین دلیل اگر چه رقیب اقتصادی نیرومندی برای آمریکا و ژاپن به شمار می رود، ولی از نظر سیاسی دارای هویت مشخصی نیست. گسترش ناتو به شرق اروپا و فعال کردن این پیمان به عنوان بازوی مسلح جهان غرب در مقابله با بحرانهای منطقه ای- در هماهنگی با سازمان ملل- از اهداف اولیه کشورهای اتحادیه اروپاست.

بطور خلاصه باید گفت که قدرتهای بزرگ جهانی، در دهه پایانی قرن حاضر، سیر تکاملی متفاوتی را پیموده اند. بعضی رو به نقصان داشته اند و تعدادی قدرتمندتر شده اند. آنچه مسلم است اینست که روح همکاریهای جمعی در آنها برای مقابله با بحرانهای کنونی و آتی چشمگیر نیست و خطوط روشنی برای یک سیاست فراگیر که بتواند خلا ایجاد شده پس از پایان جنگ سرد را پر کند، نمی توان تصویر کرد.

ایالات متحده آمریکا

یکی از ویژگیهای جهان پس از پایان جنگ سرد، صف آرایی و جایگیری جدید قدرتهای بزرگ جهانی است. بسیاری از ناظران سیاسی، ایالات متحده آمریکا را به عنوان ابرقدرت پیروز در جنگ سرد، با اتکا به زرادخانه هسته ای و توان فوق العاده اقتصادی، به مثابه ژاندارم بلامنازع جهانی ارزیابی می کردند. اما سیاست خارجی ایالات متحده در سالهای اخیر نشان داده است که این کشور در عمل برای پذیرش چنین مسئولیتی بسیار محتاط است. تحمل بار سنگین اقتصادی مسابقه تسلیحاتی در دوران جنگ سرد، منجر به آن شد که کشورهایی چون ژاپن و آلمان - یعنی دو بازنده جنگ جهانی - در بسیاری زمینه های اقتصادی و تکنولوژیک، از ایالات متحده پیشی گیرند. در عین حال تجربه شکست اخلاقی و نظامی در ویتنام به روشنی آشفت که دوران سیاستهای آمرانه و تحکم آمیز در عرصه شطرنج جهانی برای همیشه سپری شده است و اگر سیاست خارجی قدرتهای بزرگ، با ظرافت و انعطاف لازم همراه نباشد، محکوم به شکست خواهد بود. در عین حال افکار عمومی در آمریکا با توجه به تجربیات تلخ گذشته، رغبتی به پذیرش نقش ژاندارمی جهان توسط دولت این کشور نشان نمی دهد. از همین رو ایالات متحده در دهه پایانی قرن حاضر بیشتر کوشیده است، اقدامات مداخله یا میانجی گرایانه خود را با گرفتن مشروعیت از سازمانهای بین المللی مانند سازمان ملل و در هماهنگی با دیگر قدرتهای جهان - از جمله روسیه و چین - همراه سازد و از اقدامات تکررانه بپرهیزد. این کشور در نمونه جنگ داخلی در یوگسلاوی سابق با سیاست خوددارانه خود به روشنی نشان داد که دیگر مایل نیست به شکل سابق مسئولیت قاره اروپا را نیز عهده دار باشد. مشابه چنین سیاستی در آسیای شرقی دور نیز دنبال می شود. با این حال ایالات متحده آمریکا با توجه به بنیه اقتصادی، قدرت هسته ای، برخورداری از پایگاههای نظامی و سپاه واکنش سریع در چهار گوشه جهان، احتمالاً در دهه آتی تنها ابرقدرت واقعی در عرصه بین المللی خواهد بود.

روسیه

روسیه، جانشین مستقیم اتحادشوروی سابق، به عنوان قدرت بزرگ اتمی دیگر، از چشم انداز پایداری برخوردار نیست. روند دمکراسی در این کشور با موانع جدی روبروست و اوضاع اقتصادی درهم ریخته و برای اکثریت بزرگ شهروندان این کشور فاجعه بار است. درگیریهای ملی-قومیتی مانند نمونه غم انگیز لشکرکشی به چین، چون خوره این امپراتوری عظیم را از درون می خورد و آن را برای آینده آستان درگیریهای خشونت بار می سازد. تثبیت این کشور به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی در درجه اول مشروط به پایداری اوضاع اقتصادی و ژرفش دمکراسی در آنست. ثروتهای کانی و منابع عظیم زیرزمینی، نیروی بزرگ انسانی و سطح نسبتاً مطلوب کادرهای آموزش یافته به نسبت جمعیت، شانسهای این کشور به شمار می آیند. اما در صورت شکست برنامه های اقتصادی دوران گذار، خطر سقوط دوباره کشور در کام یک دیکتاتوری نظامی - با توان هسته ای بالا- وجود دارد و در چنین حالتی روسیه به عامل مهمی در عدم ثبات اوضاع بین المللی تبدیل خواهد شد.

ژاپن

پایان جنگ سرد، ژاپن را نیز به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای اقتصادی جهان، در برابر چالشهای جدیدی قرار داده است. البته این کشور پس از جنگ جهانی دوم، همواره از پذیرش مسئولیت سیاسی حتی در قبال مسائل منطقه سر باز زده و خود را کاملاً بر روی اهداف اقتصادی متمرکز

پایان جنگ سرد، تکانه‌ای برای بیرون آوردن سازمان ملل از حالت رکودی بود که دهها سال در نتیجه رقابتهای شرق و غرب بر آن مستولی شده بود. حفظ صلح جهانی در دهه‌های اخیر نه نتیجه سیاست‌گذارهای این سازمان بین‌المللی، که بیشتر حاصل تناسب قوای نظام در جهان و آجمز اتمی بود. با فروکش بحران شرق و غرب، سازمان ملل چهره‌پر تحرک تری به خود گرفت که نمونه آن را می‌توان در پذیرش نقش جدید در رسیدگی به بحران کویت مشاهده کرد. بسیاری از کارشناسان معتقدند که قرن بیست و یکم می‌تواند به عصر رنسانس واقعی سازمان ملل تبدیل گردد.

هم اکنون سازمان ملل با چالشهای بزرگی روبروست که شاید بتوان مهمترین آنها را کوشش در راستای تخفیف بحرانهای منطقه‌ای و پایان دادن به درگیریهای ملی-قومی و جنگهای داخلی و نیز وادار ساختن کشورهای جهان به رعایت حقوق بشر و حرمت انسانی دانست. لذا تقویت این نهاد به مثابه ارگان تصمیم‌گیری جمعی کشورهای عضو و اعمال اراده جامعه جهانی، از اهمیت درجه اول برخوردار است. متأسفانه تجربیات سرمالی، رواندا، لیبیا و سودان نشان دادند که سازمان ملل هنوز در حل قطعی بحرانها ناتوان است و برای قرن جدید کوششهای همه‌جانبه‌ای لازم است که از آن، نهادهای با اقتدار بین‌المللی به عنوان اهرم اعمال اراده فراگیر به وجود آید. لازمه اینکار بیش و پیش از هر چیز انجام اصلاحات اساسی در خود این نهاد است. اصلاحاتی در زمینه گسترش کشورهای عضو شورای امنیت و بهبود همکاری میان آنها و نیز محو تدریجی کردن حیطه نفوذ قدرتهای بزرگ جهانی برای اعمال سیاستهای مورد نظرشان که با روح تعاون و همکاری مغایرت داشته باشد و غیره. شاید به این ترتیب سازمان ملل در آینده موفق شود، فعالیتهای خود را در راه تأمین صلح و امنیت و دموکراسی و حقوق بشر و علیه بی‌عدالتی و فقر در جهان پیش برد.

نظامیگری و طرح‌های امنیت جمعی

اگر چه پایان جنگ سرد به تعدیل سیاست تسلیحاتی شرق و غرب انجامید، اما تجارت سوداگرانه با جنگ افزار- اعم از سیستمهای تدافعی یا تهاجمی- میان قدرتهای بزرگ جهانی و کشورهای جنوب همچنان در جریانست. جنگهای منطقه‌ای و درگیریهای ملی-قومی، چشم از انحصارهای اسلحه

سازی جهان را به سوی کانونهای پر آشوب متوجه کرده است. کشورهای در حال رشد علیرغم مشکلات غول‌آسای اقتصادی، همه‌ساله مبالغ هنگفتی صرف خرید جنگ افزار جدید و یا نوسازی سیستمهای تسلیحاتی کهنه خود می‌کنند. طبق آمار سازمان ملل، بزرگترین صادرکنندگان جنگ افزار در جهان، طی سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵، به ترتیب ایالات متحده آمریکا، روسیه، آلمان، فرانسه و انگلستان بوده‌اند. طی همین سالها به ترتیب هندوستان، عربستان سعودی، ترکیه، افغانستان، مصر و پاکستان بیشترین بودجه را برای خرید جنگ افزار اختصاص داده‌اند. جمع کل واردات نظامی این چند کشور بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار می‌شود.

تمرکز فزاینده جنگ افزار در کشورهای جهان، گسترش سلاحهای هسته‌ای، بحران شمال و جنوب، جنگهای داخلی و خطر درگیری تمدنها، جهان ما را ناامن و آتسختن آشوبها و ناآرامیهای خونین کرده است. برای مقابله با این خطرات و تخفیف امکان درگیریها، طرحهای مختلفی از طرف کارشناسان مسائل جهانی ارائه می‌شود که از آن میان می‌توان به سه طرح اشاره کرد:

الف: تقویت بیش از پیش و همه‌جانبه سازمان ملل و سازمانهای جنبی آن، به مثابه میانجی در پیشگیری از منازعات منطقه‌ای و فراگیر.

ب: ایجاد پیمانهای امنیت جمعی در مناطق مختلف جهان، به صورتی که کشورهای هر منطقه در صورت بروز تصادمات، مشترکاً امر برقراری صلح را عهده‌دار شوند.

ج: مسئولیت قطبهای قدرتمند جهان در حفظ صلح و امنیت مناطق گوناگون. بدین منظور پیشنهاد می‌شود که آمریکای لاتین و خاورمیانه در حوزه مسئولیت ایالات متحده آمریکا، آسیای جنوبی و جنوب شرقی در حوزه مسئولیت چین و ژاپن، آسیای میانی، بالکان و اروپای شرقی در حوزه مسئولیت روسیه و آفریقا در حوزه مسئولیت اتحادیه اروپا قرار داشته باشند. البته جای تردید جدیست که طرح آخر به دلیل بدبینی تاریخی اکثر کشورهای جنوب نسبت به قدرتهای بزرگ جهان و بحران روابط شمال و جنوب و تجربیات تلخ دوران استعمار، شانس زیادی برای موفقیت داشته باشد. مضافاً که کوششهای کشورهای عضو ناتو برای گسترش این پیمان نظامی به شرق قاره اروپا که عملاً به انفراد روسیه خواهد انجامید و نگرانی عمیق روسیه و چین از این بابت، شانس این طرح را به صفر می‌رساند.

شاید مطلوب‌ترین واریانت در زمینه صلح و امنیت جمعی، تلفیق دو طرح اول و دوم، یعنی گسترش دامنه مسئولیت سازمان ملل در همکاری نزدیک با پیمانهای امنیتی استراتژیک در هر منطقه باشد.

قانونیت از مبانی اصلی

منتها تشخیص این گونه موارد و توسل به آن، بسته به اوضاع و احوال لحظه‌ای است. اساساً پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز به این معنا نیست که صد در صد فارغ از خشونت و هیچگاه توأم با اقدامی غیرقانونی و غیرمجاز نباشد. متأسفانه برخی‌ها اینگونه استدلال را مستمسک قرار داده و در مواجهه با اولین دشواری‌ها دچار وسوسه شده، دست به عملیات غیرقانونی و مآلاً خشونت‌بار می‌زنند و چون به، راستی به راههای «انقلابی» و راه حل‌های رادیکال‌گرایش دارند و در همه حال، خشونت و قهر با شدت و ضعف در جمهوری اسلامی وجود خواهد داشت، با خیال آرام اساس استراتژی و سیاست خود را بر شیوه‌ها و راه‌های «انقلابی» و رادیکال پایه‌ریزی میکنند.

این نظریه متداول در جنبش چپ که خشونت دست ما نیست بلکه رژیم تحمیل میکند، کافی برای توضیح و توجیه تبلیغ فرهنگ خشونت و موعظه برای تشویق شورش‌های توده‌ای نیست، باید اذعان نمود که در تشدید و یا کاهش خشونت در جامعه و ایضا در پرورش فرهنگ سیاسی

مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز، درایت و پختگی اپوزیسیون و فرهنگ و ایدئولوژی حاکم بر وی نقش و جایگاه مهمی داشته و دارد. نباید از نظر دور داشت که فرهنگ خشونت و قهر در چپ ایران ریشه‌های ایدئولوژیک تنومندی دارد و رسوبات آن همچنان پابرجاست. لذا در توسل به اقدامات استثنایی غیرقانونی و غیرمجاز باید نهایت دقت و احتیاط را به کار برد تا از خط خارج نشد. بنابراین اگر مقصود از طرح این بخش از سوال که: «آیا میتوان از ابزار دیگری برای رسیدن به این هدف سود جست»، همین موارد استثنایی اقدامات غیرقانونی با خصلت مسالمت‌آمیز باشد، پاسخ من مثبت

است و الا استفاده از ابزار دیگری که مغایر با قواعد و قانونمندی‌های راه مسالمت‌آمیز مبارزه باشد، نقض غرض و نادرست می‌باشد.

سوال: سخن از اهمیت قانونیت در ایران یا توجه به ماهیت غیرعرفی و عمیق ارتجاعی آنها تا چه اندازه تاکتیک سیاسی درستی است؟

به مضامین و مسائلی که در این سوال نهفته است در سوال‌های قبلی به‌ویژه در سوال اول پاسخ داده‌ام. لذا برای اجتناب از اطناب کلام از تکرار آنچه که گفته‌ام حتی در شکل دیگر پرهیز می‌کنم. مع‌هذا یک نکته را که به‌نظرم ضروری میرسد اشاره‌وار تذکر می‌دهم:

سخن از قانونیت در ایران و کوشش برای تحقق حکومت قانون «تاکتیک سیاسی» نیست که درست یا نادرست باشد. مساله قانونیت از نظر من، چنانکه قبلاً توضیح دادم، از مبانی و از ستونهای اصلی یک جامعه مدنی و مدرن میباشد و به‌گونه آزادی و دموکراسی یک خواست و نیاز پایه‌ای است نه یک شعار مصلحتی و زودگذر. حال آنکه مقوله‌های تاکتیکی معمولاً به‌تدبیر و تصمیمهای کوتاه مدت و لحظه‌ای برای دستیابی به یک هدف درازمدت و استراتژیک اطلاق میشود، که با تغییر اوضاع و احوال، اشکال و روشها و هنجارهای تاکتیکی نیز تغییر پذیرند و ممکن است حتی به‌عکس تاکتیکهای قبلی میل شوند. شعار تحریم یا شرکت در انتخابات یک شعار تاکتیکی است. اما آزادی و دموکراسی و حکومت قانون شعارها و خواست‌های تاکتیکی نیستند.

چگونه می توان با تیم ایران قهرمان جهان شد ! ؟

بهمن فروتن

دو بازیکن نوک (دانشی و عزیز ی) اکثراً بدون پشتیبانی از طرف خط میانی با دفاع حریف رودر رو می شدند، در نتیجه این دو چاره ای جز حرکات انفرادی نداشتند. این مسئله در بازی با استرالیا کاملاً مشهود بود.

زمانیکه یک تیم صاحب توپ می شود همزمان با تصاحب توپ باید گروههای متفاوتی تشکیل داد که وظایف مشخص شده ای دارند، بازیکنان نزدیک به توپ گروه تدارک حمله را تشکیل می دهند همزمان گروهی به سازماندهی دفاع می پردازند و گروهی خود را آماده ضربه نهایی می سازند. تاکتیک ایران در مقابل یوگسلاوی عبارت بود از دفاع یازده نفره که در زمان تصاحب توپ فقط عزیز ی ودانشی از خط دفاع خارج می شدند تا یکه و تنها خود را به دروازه حریف نزدیک سازند چون کس دیگری وظیفه ای در کار حمله نداشت بنظر می آمد که بازیکنان یوگسلاوی قوای خود را برای بازی با آلمان ذخیره می کنند. بعد از تصاحب گل، تیم ایران به حمله پرداخت. نفرات بیشتری راهی دروازه حریف شدند. مهدوی کیا چندین بار در خط حمله ظاهر شد چندین شانس برای زدن گل مساوی بدست آمد تیم ایران بعد از دریافت گل نشان داد که می تواند یک تیم دوکاره شود.

در مقابل آمریکا بعلت ضعف نفوذی حریف، نوک حمله های ایران از پشتیبانی بازیکنان خط دفاع و خط میانی برخوردار بودند و دیدیم که دو بازیکن خط میانی گلهای تیم ایران را به نثر رسانند. برای برد از آلمان احتیاج به فوتبال مدرن و یک تیم دوکاره است. در مقابل آلمان باید خوب دفاع کرد و در حمله کوبنده ظاهر شد که با فوتبال قدیمی ایران این مسئله بعید بنظر می رسد.

قرار بر این شد که سردبیر قبل از بازی با آمریکا این مطلب را در روزنامه مطرح کند که در زمان تصاحب توپ چه کسانی چه وظیفه ای دارند تا تیم بتواند کوبنده تر ظاهر شود.

سردبیر راجع به دانشی و عزیز ی کمی ملایمتر شده بود ولی هنوز از کسانی که ایران را در حلی نمی بینند که سری در میان سرها دربیآورد گلگه و شکایت داشت و بد و بیراه می گفت.

صحبت تلفنی ما به یک ساعت رسیده بود. قرار بر این شد که بعد از بازی آمریکا دوباره با هم تماس بگیریم و در این زمینه صحبت کنیم که قهرمانی جهان شرطش چیست، تغذیه - بهداشت - فوتبال محلات - فوتبال مدارس - فوتبال جوانان - فدراسیون مستقل - مربیان مستقل - مربیان خارجی - کمیته آموزش - تقویم ورزشی و مسابقات منظم باشگاهی - صبر و حوصله - ثبات و استمرار در کار ایجاد جو اعتماد و اطمینان اینها شرطهای اصلی است . جوانان ما در میدان یوگسلاوی و آمریکا نشان دادند استعداد آن را دارند که قهرمان جهان شوند. ولی شرط اصلی ایجاد شرایط لازم است. من به عنوان یک فرد با تجربه در فوتبال توصیه می کنم از فدراسیون مستقل شروع کنیم. جام جهانی آینده در آسیاست

انقدر ساده لوحانه عمل کند. در عین حال جای تأسف است که جامعه ما به آنجا رسیده است که برای تیم ملی پدران مو طلائی و جادوگران سفید لازمند. مربیان داخلی تحت تأثیر کدام قبیله اند که دیگر مورد احترام بازیکن نیستند فدراسیون را در زمان رئیس سابقش می دانم که هیچگونه استقلالی نداشت.

ایران-یوگسلاوی صفر بر یک

بازی با یوگسلاوی را در جمع ایرانیان خارج از کشور دیدم. اولین جمله ای که بعد از باخت یک بر صفر شنیدم این بود که خدا را شکر، آبرومندانانه بازی کردیم. چهره ایرانیان حاضر با وجود باخت راضی به نظر می رسید به علت عدم تماسهای بین المللی پیش بینی نتایج تیمهایی مثل ایران مشکل است. آخرین میدان بزرگ بیست سال پیش در آرژانتین بود ولی با همه این احوال میتوان این نظریه را تأیید کرد " آبرومندانانه بازی کردیم ". بازیکنها از نظر قدرت بدنی و تکنیک به فوتبال اروپا نزدیک شده اند ولی ضعف تاکتیکی شدیداً با چشم می آید.

ایران - آمریکا دو بر یک

آمریکا تیم ضعیفی بود. برد از تیم آمریکا در تاریخ فوتبال ما جای ویژه ای خواهد داشت. تیم ایران در این روز بخصوص بازدهی صد در صد داشت. از نظر تاکتیکی بهتر از روز یوگسلاوی عمل کرد و عابذزاده بهتر از نکیسسا بود. با عابذزاده دفاع آرامش بیشتری داشت.

چگونه می توان با تیم ایران قهرمان جهان شد؟

پس از بازی با یوگسلاوی صحبتی داشتیم با سردبیر یکی از روزنامه های معتبر ورزشی ایران. دوستان شدیداً برافروخته بود. می گفتند اینجا می گویند یوگسلاوی مخصوصاً بعد بازی کرد تا قوایش را برای بازی با آلمان ذخیره کند. اینها به خودیان اعتقاد ندارند، اینها نمی دانند که ایران خوب بازی کرد و حتی یسارای آن را داشت تا یوگسلاوی را شکست دهد. اگر عزیز ی ودانشی اینقدر تک روی نمی کردند و خودخواهی را کنار می گذاشتند می توانستیم برنده از این میدان در بیائیم. آمریکا را مطمئنم که می بریم در نتیجه بدور بعد راه پیدا می کردیم. در عین حال که سردبیر یکی از مفسران خوب فوتبال مملکت است با این وجود نظرش راجع به بازی دانشی و عزیز ی اشتباه بود. تاکتیک تیمی این دو را مجبور به بازی انفرادی کرده بود.

ببینید تفاوت فوتبال مدرن با فوتبال قدیمی در یک کاره و دوکاره بودن تیمهاست. تمام تیمهای آسیایی در این جام یک کاره هستند یا خوب دفاع و یا خوب حمله می کنند. تیمهایی مثل کره و عربستان که بیشتر در کار حمله هستند، در مقابل حریفان قدر مجبور به دفاع شدند که بعلت عدم تبحر در این کار گل های زیادی دریافت کردند. تیم ایران در مقابل یوگسلاوی یک دفاع دور از صرغه را به نمایش گذاشت که با دوندگی بیش از حد یسارای حمله های کوبنده به دروازه حریف را نداشت. عدم تعیین وظیفه مشخص در کار حمله،

بچه ها متشکریم

جشنواره جهانی فوتبال، زیبایی گیرا و هیجان خاصی دارد. هر چهار سال یکبار، میلیون ها انسان در سراسر جهان، با نژاد متفاوت، مذهب متفاوت و آداب رسوم متفاوت به تماشای تواناییهای فردی و گروهی هنرمندانی می نشینند که هدفی مشترک دارند. گل زدن! هر تیمی که بیشتر گل بزند برنده است و هر تیمی که بیشتر از همه ببرد قهرمان جهان می شود. در طول چهار هفته، جشنواره فوتبال، دیدگاه مشترک اکثریت مردم جهان را تشکیل می دهد.

میدانهای جام جهانی محل نزدیکی ملتهاست، محل صلح و صفا و دوستی. از سازمان دهندگان این جشن مردمی باید تشکر کرد. سازمان دهی جام جهانی فوتبال به مراتب مشکل تر از سازماندهی جنگ خلیج است به همین دلیل بد نیست که یکصدا بگوییم. بچه ها متشکریم.

پدران موطلائی و جادوگر سفید

روزنامه " زود دوپچه تسایتونگ " در مقاله ای تحلیلی به این مسئله می پردازد که به چه دلیل، پنج تیم آفریقایی شرکت کننده در جام جهانی جملگی مربیان خارجی دارند. یکی از این دلایل عدم استقلال مربیان داخلی در زمینه سیاسی اجتماعی است. مربی داخلی تحت تأثیر فلان سیاست مدار یا فلان قبیله نمی تواند مستقل عمل کند در نتیجه مورد احترام بازیکن قرار نمی گیرد. در حالیکه مربی خارجی از این مسئله مبرا است و کاملاً مستقل عمل می کند. به همین دلیل بازیکن آفریقایی در این شخص، گاه پدری مو طلائی و گاه جادوگری سفید می بیند که هر دو نفر، مورد احترامند.

البته روزنامه " زود دوپچه تسایتونگ " این مسئله را نمی بیند که برای انتخاب یک فرد مستقل به عنوان مربی باید یک فدراسیون مستقل داشت.

تومیسلو ایویچ

زمانیکه صحبت از انتخاب اودو لاتسک و تومیسلو ایویچ برای احراز مقام سرمربیگری تیم های ملی ایران بود با یکی از مقامهای مهم فدراسیون گفتگویی داشتم. نظر من این بود که فوتبال مجموعه ای است از امور فنی - روانشناسی - زیان و شناخت سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی کافی از جامعه مسورد نظر. مربی خارجی در کوتاه مدت فقط به مسائل فنی تیم می تواند بپردازد و اگر به زبان مشترک صحبت نکند این مسئله هم دچار اشکال میشود. مسئول فدراسیون توضیح داد که در موقعیت کنونی در شرایط سیاسی اجتماعی موجود انتخاب یک مربی ایرانی صحیح نیست چون مربی ایرانی نمیتواند مستقل عمل کند دستور از بالا است که مربی خارجی انتخاب کنید.

ایویچ می خواست فوتبال ایران را در مدتی کوتاه بدون هیچ گونه شناختی متحول کند. هرگز فکر نمیکردم مربی با تجربه جهاننیده ای مثل ایویچ

شبهی در جهان در گشت و گذار است، شبخ مارکس!

در روزهای ۱۳ تا ۱۶ ماه مه ۱۹۹۸ مراسم با شکوهی به ابتکار مرکز «فضای مارکس» در کتابخانه ملی فرانسه و دانشگاه معروف سوربن به یادبود صد و پنجاهمین سال انتشار «مانیفست کمونیستی» با موفقیت برگزار شد. ۱۵۰۰ دانشجویی، پژوهشگر، رهبران جنبش‌های اجتماعی، سندیکایی، احزاب کمونیست، سوسیالیست، چپ تا چپ افراطی، طرفداران محیط زیست و... از ۶۰ کشور و ۵ قاره در این گردهمایی بزرگ شرکت کردند و با ارسال ۳۴۹ رساله و مقاله در موضوعات مختلف به این ابتکار لبیک گفتند. طی ۴ روز، شرکت‌کنندگان از صبح تا عصر در ۳۲ سالن به بحث و تبادل نظر روی موضوعات متنوع تاریخی و مسائل حاد روز پرداختند که زیر چهار عنوان اصلی تقسیم‌بندی شده بود:

- ۱ - مانیفست از یک دوران به دوران دیگر
- ۲ - از واقعیت اجتماعی عصر مانیفست به الزامات جهان امروزی
- ۳ - جهانی برای تسخیر: کدام بازیگر برای کدامین «انقلاب»؟
- ۴ - یک روشن‌بینی تنوریک از کل جنبش تاریخی

آنچه بلافاصله جلب توجه می‌کرد، ترکیب شرکت‌کنندگان بود. «مانیفست کمونیستی» در زمان خود به سفارش یک گروه کم‌اهمیت برای اروپای سرمایه‌داری تدوین شده بود. اینک اندیشه‌ها و پنداره‌های مارکس علیه‌رم فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» به طرز باورنکردنی از سوی کشورهای آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا مورد استقبال قرار گرفته و به نوعی تجدید حیات یافته است. حضور ۶۰ نماینده از گرایش‌های مختلف سیاسی - سندیکایی و اجتماعی از برزیل، ۴۰ نماینده از هند و کلا شرکت وسیع از آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا شاهد این مدعاست. جالب توجه روی آوردن به بحث مارکس در ایالات متحده آمریکاست که به یکی از بحث‌های دانشگاهی پرشور آن‌ها مبدل گردیده است. گردهمایی مهمی در اول ماه مه در دانشگاه نیویورک به یادبود «مانیفست کمونیستی» برپا شد که با استقبال وسیعی روبرو شده است.

شایان ذکر است که گردهمایی با شکوه پاریس از صاحب‌نظرات از چهار گوشه جهان، از نوع مراسم متداول ایام «سوسیالیسم واقعا موجود» نبود که بودجه و مخارج رفت و آمد و پذیرایی‌ها از منابع دولتی تامین شده باشد و سر و ته آن ضیافت پر خرج و نمایشی تشریفاتی باشد. فضای حاکم، فضای جمعی مشتاق و با انگیزه

آموختن و یافتن راهی بسوی روشنی بود. آهنگ این گردهمایی از همان اولین ساعات اجلاس صبح پنجشنبه ۱۴ ماه مه در بیان مورخ فرانسوی فیلیپ ویولیه داده شد: قصد ما جایگزینی «مارکسیسم دل‌به‌شکی با مارکسیسم ایقان و اطمینان پیشین است». با شنیدن سخنرانی‌ها خیلی زود در کلام ژرژ لایبکا فیلسوف آشکار شد که هدف، در نگاه به گذشته «رها ساختن «مانیفست» از غل و زنجیری است که بوروکراتهای شرق از یکسو و قشربون مارکسیسم - لنینیسم از سوی دیگر آن را به بند کشیده بودند. و در چشم‌انداز یافتن پاسخ‌هایی است که میتوان در مخیله خود برای مسائلی نظیر جهانی شدن (mondialisation) پروراند». با این حال، تنوع افکار شگفت‌آور بود. مثلا آقای ماجومبار، سندیکالیست هندی بر این باور بود که «مانیفست همچنان راهنمای ماست». و فان دان کونگ از ویتنام فقط نوشتن یک پیشگفتار تازه ای را برای مانیفست کافی می‌دانست. در سوی دیگر فیلسوف آرژانتینی آتیلیو بورون قرار داشت که اساس ساختار نظری «مانیفست» را مورد سوال قرار می‌داد. از دیدگاه او مانیفست به توان انکشاف سرمایه‌داری کم بها داده و به پختگی انقلابی پرولتاریا پر بها داده بود و درباره ناسیونالیسم، محیط زیست و ستم بر زنان کلمه‌ای نگفته است. اما تفاهم عمومی بر این بود که آنچه مانیفست را هم‌چنان حی و حاضر نگه داشته، قرائت مسائل جهان کنونی از واری مندرجات آن نیست، بلکه این است که «مانیفست» هنوز حامل یک اخلاق و منش انقلابی راهنماست. بی‌گمان، در قرائت «مانیفست» میتوان هم‌چنان اندیشه‌ها و جملات پرمعنایی یافت که ژرف‌ترین احساسات خواننده را علیه بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها، استثمار و ستم برمی‌انگیزد و منبع الهام در پیکار امروزی بشریت برای رهایی و عدالت اجتماعی است.

مارکسیسم امروز پیش از آنکه پاسخ‌های حاضر و آماده به مسائل زمان ما بدهد، منبع طرح سوالات برای یافتن راه‌هایی و حقیقت است. تمرکز بحث‌ها به گونه دستور روز این ملاقات بزرگ در موضوعاتی چون: «چه بدیلی برای سرمایه‌داری؟»، «رهایی بشریت از کدام راه؟»، «برای تسخیر یک دنیای انسانی علیه امواج آب‌های یخ‌زده خودپرستی سرمایه‌داری که کره زمین را می‌بلعد، چه باید کرد؟»، پژوهاک مشغله‌های فکری مارکسیست‌های حاضر در این مراسم بود که بیش‌تر سوال داشتند تا پاسخ‌های حاضر و آماده.

گزارشگر: ب. الف.

راستگردانی‌هایی بر ۰۰۰

طبری در صفحه ۱۱۲-۱۱۱ «یادنامه زندگی» خود می‌نویسد: «نیما، چنان که در مجموعه نامه‌هایش (که شراکیم یوشیچ فرزندش نشر داده) دیده می‌شود، به پدر همسرش یعنی عبدالرزاق بی‌نیاز... مهری فراوان داشت.» ویراستار در حاشیه، به عدم دسترسی‌اش به این نامه اشاره می‌نماید. این نامه را نیما از تهران بتاريخ ۲۸ مرداد ۱۳۰۸ خطاب به برادرش لادین نوشته است. این نامه در صفحه ۳۴۰-۳۴۴ «نامه‌ها از مجموعه آثار نیما یوشیچ» بتاريخ ۱۳۶۸ توسط سیروس طاهباز منتشر شده است. قسمت مورد اشاره طبری از نامه نیما یوشیچ بدین شرح است: «اتفاقا امسال تمام سال را در بازار فروش بودم. در آنجا مرد مقلسی که در «تیمورخان شورا» سابقه مفصل دارد و به‌او بینای می‌گفتند، دوستی پیدا کردم. همیشه با زخم به خانه او می‌رفتم. همدردی‌های من با او بود. دخترهای خردسالش یا من به‌گردش می‌آمدند و من که اولاد ندارم آنها را بی‌نهایت دوست می‌داشتم. بقدر امکان و از روی رافت و مهربانی آنها را نصیحت می‌کردم. زخم مدرسه داشت و همین اطفال پیش او درس می‌خواندند...»

پیرامون محمد آخوندزاده (سیروس بهرام)، طبری نوشته است که «... نامزد وکالت مجلس از طرف اتحادیه‌های کارگری تهران در آغاز سلطنت رضا شاه بود.» (صفحه ۱۲۵). این نکته صحیح نیست. آخوندزاده کاندیدای اتحادیه کارگران بنسب انزلی برای مجلس پنجم بود. فرمان انتخابات مجلس پنجم، در ۱۲ فروردین ۱۳۰۲ صادر شد و ۲۲ بهمن همان سال، مجلس پنجم افتتاح گردید. لازم به یادآوری است که آخوندزاده و گروهی از اعضای رهبری حزب کمونیست ایران، مانند حکومت شوروی و کمیترن، موافق رضا خان در مقابل سلسله قاجاریه بودند.

در صفحه ۱۶۳ این کتاب، طبری از یک سال تبعید در عراق نوشته است که ف. شیوا نتوانسته اطلاعاتی از این تبعید در عراق بدست بیاورد. شاید رفیق بابک بتواند روشن‌نگر این موضوع باشد.

جنگل های شمال ایران را دریابید!

د. پژمان

نشینان، اگر هم از نظر زیست محیطی اقدامی درست باشد، به تنهایی برای مقابله جدی با روند نابودی جنگلهای این منطقه کافی نیست. به ویژه اگر این کوچ اجباری، با تامین حداقل معیشت برای جنگل نشینان از طرف دولت همراه نباشد، به فقر و تیره روزی در میان آنان دامن زده و مهاجرت اجباری به حاشیه شهرهای بزرگ را زمینه سازی می کند.

باید به موازات پروژه های وسیع برای احیا و گسترش جنگلهای منطقه و نظارت زیست محیطی دقیق بر بهره برداریهای صنعتی، گامهای جدی در راستای کنترل رشد جمعیت و نیز ریشه کن کردن فقر و محرومیت مطلق مردم این نواحی برداشت. باید با کار فرهنگی روشننگر، پرحوصله و دراز مدت، به مردم آموخت که زمین خانه همگان است و می بایست در حفظ محیط زیست کوشید. باید اصولاً دید که پروژه های اقتصادی صنعتی این منطقه با توجه به تحلیل رفتن ذخایر جنگلی بازممانده، از منظر حفظ نظام اکولوژیک و در دراز مدت مقرون به صرفه هستند یا خیر. برای حفظ محیط زیست می بایست از همین امروز چاره اندیشید، فردا خیلی دیر است.

بدیهی است که این اقدامات نیازمند خردگرایی در رفتار با طبیعت، برنامه ریزی دقیق و علمی، سرمایه گذاری گسترده، کار فرهنگی پیگیر در میان مردم و به ویژه مدیریت دلسوز و با کفایت است. دریغا که در جمهوری اسلامی اگر هم گوش شنوایی وجود داشته باشد، متأسفانه اولویت هسا بر محور مسائل مکتبی و ایدئولوژیک می گردند و نه منافع دراز مدت جامعه ایران.

جنگلهای شمال ایران با خطر اضمحلال کامل روبرو هستند. با کاشت نهال های تازه در محدوده های کوچک و ناکافی و اقدامات نیم بند مشابه و یا آنطور که نشریه سلام گزارش می دهد "با ارسال طومار به نماینده ولی قیقه در استان گیلان"، نمی توان با این خطر مقابله کرد!

هشدار داده است که جنگلهای گیلان در معرض تخریب قرار گرفته اند. این روزنامه از قول کارشناسان منابع طبیعی یاد آور شده است که "فقر مادی، محرومیت، فقر فرهنگی، رشد جمعیت انسانی و بهره برداری بی رویه"، روند تخریب جنگل را در این مناطق شتاب بخشیده است. به گزارش این روزنامه، "۱۳ هزار خانوار در استان گیلان، ۳، ۱ میلیون راس دام خود را بسا روش دامداری سنتی و با استفاده از علوفه اندک کف جنگل و سرشاخه درختان تغذیه می کنند. صاحبان دامداریها، سالیانه ۹۷۵ هزار متر مکعب چوب را جهت ایجاد گرما، طبخ و غیره می سوزانند. علاوه بر تخریبی که از این جهت بر جنگلها تحمیل می شود، هر ساله معادل ۴۵۰ هزار متر مکعب چوب به وسیله شرکتهای صنعتی از این منطقه برداشت می شود".

به این ترتیب مساحت جنگلهای گیلان که باقیمانده از دوران سوم زمین شناسی است و تاکنون بیش از ۸۰ نوع درخت و درختچه در آن شناسائی شده است، "طی پنجاه سال گذشته، به کمتر از نصف کاهش یافته است". نشریه سلام به اقداماتی که از طرف مقامات مسئول در مقابله با این روند صورت می گیرد، اشاره نموده و از قول مدیر کل صنایع طبیعی استان گیلان از جمله "خارج ساختن ۶ هزار خانوار جنگل نشین با دامهایشان را از جنگلها، در یک برنامه پنجساله ۱۳۷۶ الی ۱۳۸۰، سیاست اصلی برای حفاظت اصولی و بالا بردن توان تولیدی جنگل" نامیده است.

البته باید میان سیاست بهره برداری آزمندانده شرکتهای صنعتی که هدفی جز سود بیشتر ندارند و جنگل نشینان و دامداران فقیر و محروم منطقه که برای رفع ابتدائی ترین نیازهای معیشتی و گذران یک زندگی بخور و نمیر، اجباراً به قطع درختان جنگلی مبادرت می ورزند، تفاوت قائل شد. تازه میزان صدماتی که از هر دو طرف به جنگلها وارد می شود، قابل قیاس نیست و "پاک تراشی" جنگلها توسط شرکتهای صنعتی بسیار گسترده تر است. لذا کوچ دادن اجباری جنگل

بشر از دیرباز در رویای چسبگی بر طبیعت بوده است. با آغاز عصر جدید و گسترش دانشهای طبیعی و فنی، تناسب قوا میان انسان و طبیعت از بنیاد دگرگون شد. انسان بر خلاف روح عصر خردگراشی، بی رحمانه و غیرمسئولانه به تاراج طبیعت پرداخت و آن را به منبع بی مقدار و بدیهی کسب مواد خام تبدیل کرد. او در این گستره چنان پیش تاخت که فراموش کرد زمین نه میراث گذشتگان، که ودیعه آیندگان است.

یکی از عرصه های تخریب طبیعت توسط انسان، نابودی جنگلهای طبیعی است. این روند از آنچنان مقیاس هولناکی برخوردار است که به روشنی ابعاد خردستیزی انسان را در زمینه رفتار با محیط زیست عیان می سازد. نه تنها در کشورهای رشدیابنده جنوب، بلکه همچنین در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز "مرگ جنگلها" به یکی از معضلات اساسی زیست محیطی تبدیل شده است. در حالی که در کشورهای صنعتی، نابودی جنگلها عمدتاً ریشه در پیامدهای ماشینی شدن این جوامع و آلودگی آب و هوا دارد، علت اصلی این پدیده در کشورهای جنوب، رشد بی رویه جمعیت و فقر مادی و فرهنگی است.

نباید فراموش کرد که جنگلها به مثابه شش های کره زمین عمل میکنند و اهمیت آنها برای آتسفر کره خاکی حیاتی است. آنها ذخیره اصلی برای آبهای زیرزمینی و منابع طبیعی و زیستگاه بین ۳ تا ۱۰ میلیون انواع جانوران و گیاهان می باشند.

رشد توفانزای جمعیت در کشورهای جنوب و فقر و تیره روزی میلیونها انسان منجر به آن شده است که اهالی برای رفع نیازها و گذران زندگی، جنگلها را مورد بهره برداری نامعقول و بی رویه قرار دهند. درختان جنگلی برای تامین چوب، به مثابه ارزان ترین ماده سوختی میلیونها خانواده فقیر و کم درآمد قطع می شوند و زمینهای لخت شده جنگلی به عنوان چراگاه دامها و زمینهای کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرند.

روزنامه "سلام"، چاپ جمهوری اسلامی در شماره ۶ آبان ۱۳۷۶ خود در مقاله تکانهنده ای

انحطاط جنسی ***

دینی آنها در طی سالیان سال در تلویین قوانین حق رای داشته اند تا کنون هیچگونه نگرانی در رابطه میان بیمار و پزشک وجود نداشته است. یکی از عوامل طرح این موضوع میتوانست سنگبری خاص سیاسی طراحان این لایحه باشد و با مستمسک قرار دادن این موضوع خواهان به کرسی نشاندن خط خاص سیاسی خود باشند. هدف این نوشته پرداختن به طرح از این زاویه نیست.

به نظر نگارنده، طراحان آن دارای یک دیدگاه و درک منحط از جنس مخالف میباشند و هیچگونه ابایی ندارند که بیمار را در درجه اول نه بعنوان یک انسان بلکه یک کالای سکسی مورد توجه قرار دهند. از دیدگاه آنان انسان خسار از شرایطی که در آن قرار دارد در درجه اول به واسطه جنسیت تعریف میشود و با توجه به جنسیتش میتواند سوء استفاده کند یا مورد سوء استفاده قرارگیرد! طراحان این طرح حتی تمایلات پدوفیلی (بچه بازی، تمایلات جنسی نسبت به کودکان) خود را با طرح اجازه نگهداری کودکان زیر ۱۴ سال فقط توسط بانوان، پنهان نمی کنند.

دیدن جنس مخالف بعنوان یک کالا البته در تاریخ جوامع بشری وجود داشته است ولی این که انحطاط جنسی قانونگذار به حدی برسد که بیمار برهنه و حتی مرده را باعث تحریک خود ارزیابی کند و برای این که به دام شهوات نفسانی نیافتد، قانونی وضع کند تا از عذاب آتش جهنم خویش را رهایی بخشد، فقط از منخبله بیمارگونه آن بخش از افرادی در مجلس شورای اسلامی می گذرد که هیچگونه دغدغه فکری دیگری به غیر از این که به اندامهای جنسی جنس مخالف فکر کنند، ندارند. بقیه در صفحه ۲۱

تهیه و تنظیم از محسن حیدریان

خوب که رسید به دست بسیجی‌ها می‌چینیم... ما خار بر چشم و استخوان بر گلو صبر می‌کنیم اما من بعنوان یک فرد در مقابل هر ضدانقلابی که علیه این ملت و نظام توطئه کند، کوتاه نخواهم آمد.

این سخنان از سوی برخی بعنوان تمرین دمکراسی توصیف شد. اما بسیاری آنرا نگرانی از مواضعی که نیروهای محافظه‌کار در صورت برقراری آزادی از دست خواهند داد، ارزیابی کردند.

در پی این حوادث و شعار نیروهای حزب ا لله که در اصفهان خواستار برکناری آیت ا لله طاهری امام جمعه این شهر شدند. نماز جمعه اصفهان برای نخستین بار پس از انقلاب بدلیل عدم حضور آیت ا لله طاهری برگزار نشد. همچنین حدود هزار حزب الهی که اکثراً لباس سیاه بر تن داشتند با حمله به تظاهرات قانونی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان دانشگاهها در پارک لاله تهران، آنرا برهم زدند. دانشجویان شعار دادند: «طالبان ایران افغانستان نیست» در اثر انفجار گاز اشک‌آور این مراسم که مجوز وزارت کشور را نیز داشت برگزار نشد. شایان ذکر است که دسترسی به گاز اشک‌آور و بمب دودزا فقط از طریق نهادهای امنیتی امکان‌پذیر است. در این مراسم نیروهای انتظامی تنها نقش نظاره‌گر را ایفا کردند.

رابطه دین با آزادی

بخش اساسی سخنرانی خاتمی بمناسبت بزرگداشت دوم خرداد که در اجتماع هزاران تن از اقشار مختلف مردم برپا شد، به ضرورت آزادی در ایران اختصاص یافت. رئیس‌جمهور در این سخنرانی به وفاداری خود به پیمانها و وعده‌های انتخاباتی خود تاکید ورزید و اضافه کرد که هیچ مانعی جلو پافشاری در تحقق این برنامه‌ها را نخواهد گرفت. البته ممکن است مشکلات شتاب را برای رسیدن به هدف کم کند ولی تحت هیچ شرایطی جهت و اهداف اصلی گم نخواهند شد. خاتمی گفت که امروز قانون و قانونگرایی به یک ارزش در جامعه ما تبدیل شده و باید این ارزش در عمل نیز پیاده شود. اما در درجه اول کسانی که امکانات و قدرت دارند بخصوص قوای سه‌گانه باید بیشتر قانون را رعایت کنند. وی گفت آزادی یکی از هدفهای بزرگ انقلاب است و مردم خواستار دستیابی به آزادی هستند. ما آزادی را در چهارچوب قانون اساسی و در چهارچوب اسلام می‌خواهیم. وی اضافه کرد: قانون بدون آزادی نیز استیلائی سلطه یک‌جانبه بر جامعه است و آزادی بدون قانون هرج و مرج است. رئیس‌جمهور تاکید کرد که: به صراحت می‌گویم که سرنوشت و وجهه اجتماعی دین در گرو این است که جوری دین را ببینیم که با آزادی سازگار باشد. شما به تاریخ نگاه کنید، هرچه که با آزادی مقابل شده لطمه دیده‌است، حتی فضیلتهای انسانی. دین اگر در مقابل آزادی قرار گرفته، لطمه خورده‌است. عدالت اگر در مقابل آزادی قرار گرفته، لطمه خورده‌است. توسعه اگر در مقابل آزادی قرار گرفته سازندگی لطمه خورده‌است. ما در جامعه‌ای به‌سر می‌بریم که مبنای آن نظام، آنگونه تلقی از دین دارد که هم برای حاکمیت انسان بر سرنوشت خود حق قائل شده‌است و هم آزادیهای اساسی ضربه خورده‌است. امروز زمان تثبیت آزادی و نهادینه کردن آزادی در جامعه است. خاتمی گفت که هیچ نظام و مکتبی نیست که برای آزادی حدی قائل نشود. در نظام مطلوب ما حد آزادی مخالف با حقوق عمومی و اخلاق در مبانی اسلامی است. واقعیت‌های موجود نشان میدهد که حتا باید آزادی‌ها در کشور رعایت موازین اسلامی را بکنند، زیرا اکثریت مردم ما مسلمانند و به نظام اسلامی رای دادند و حول محور رهبری، نهادها و ارگانهای دیگر شکل

جدالهای پرتلاطم مدافعان و مخالفان گشایش فضای سیاسی

در هفته‌های اخیر نه تنها مطبوعات، بلکه خیابانهای کشور نیز شاهد جدال کم سابقه بازیگران سیاسی طرفدار و مخالف گشایش فضای سیاسی در ایران بودند. این مصاف‌ها به گونه‌ای حدت یافت که دامنه آن حتی از مطبوعات که به میانجی‌گری پیکارهای سیاسی تبدیل شده‌اند، نیز فراتر رفت. دور جدید این تلاطمات همزمان با نخستین سالگرد دوم خرداد با تظاهرات و راهپیمایی‌های گسترده در بسیاری از شهرها آغاز شد. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، جامعه روحانیون مبارز، خانه کارگر، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان، کارگزاران سازندگی، نهضت آزادی ایران و گروه بزرگی از نهادها و تشکلهای صنفی مردم را به شرکت در مراسم دانشگاه تهران دعوت کردند. در مراسم دانشگاه تهران از جمله شعارهایی از این قبیل سروده شد: «جامعه مدنی ایجاد باید گردد»، «یک مملکت یک دولت، آن هم به‌رای ملت» گروههایی از جمعیت نیز علیه محمد یزدی رئیس قوه قضائیه شعار میدادند و خواهان برکناری او شدند. دانشجویان در شعارهای خود انحصارطلبان را محکوم کرده و فریاد می‌زدند: «تداوم انحصار مورد نفرت ماست»، «خشونت و تحجر، اسلام طالبان است»، «اسلام طالبانی اسلام آمریکایی است»، «طالبان، طالبان حیا کن، مملکت را رها کن»، «سیمای انحصاری اصلاح باید گردد».

در این تظاهرات درگیریهایی میان دانشجویان و نیروهای انتظامی روی داد و برخی از تظاهرکنندگان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. در پی این تظاهرات گسترده، نیروهای موسوم به حزب ا لله در هفته‌های بعد به یک رشته نمایشات اعتراضی در شهرهای تهران، قم، اصفهان و مشهد دست زدند. در این تظاهرات «زیرپا گذاشته شدن شعارهای اسلامی»، «دست زدن و هورا کشیدن»، در ماه محرم و نیز «عبور از خط قرمز» به شدت مورد اعتراض قرار گرفت. آیت‌الله خزعلی عضو شورای نگهبان، محمد خاتمی رئیس‌جمهور را مسئول رفتار هواداران خود دانست و خواستار اقرار علنی او به اشتباه خود و عذرخواهی از مردم شد. گفته‌های خزعلی انعکاس وسیعی در مطبوعات کشور یافت و مورد انتقاد نویسندگان متعددی که خواهان گشایش فضای سیاسی کشور هستند، قرار گرفت. در بطن این حوادث سخنان تیمسار رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در مطبوعات انتشار یافت که نسبت به رشد افکار غیراسلامی هشدار داده بود و تهدید کرده بود که سرچنان کسانی را قطع کرده و زبان آنها را خواهد برید. این سخنان صفوی موج وسیعی از واکنش در مطبوعات و میان دانشجویان برانگیخت و حتی بسیاری از چهره‌های روحانی نیز آنرا به نقد کشیدند. موسوی تبریزی دادستان سابق انقلاب نیز در نوشته‌ای این سخنان را ضدیّت با مردم نامید و پرسید چرا می‌خواهید سرببرید؟ مگر تاریخ نشان نداده‌است که مناره ساختن از سر مردم هم نتوانسته‌است راه مناسبی در حفظ قدرت باشد.

سردار رحیم صفوی پس از چند روز در یک نشست دانشجویی شرکت کرد و با وجود تعیین یک وقت دو ساعته نیز نتوانست به تصامی پرسشهای دانشجویان پاسخ دهد. وی از جمله گفت که: من هشدار دادم. سپاه یک مجموعه بسیار پیچیده است و با کمک همین مجموعه خیلی از عناصر گروه سوم را شناسایی کرده اما درعین حال دست آنان را نیز بازگذاشته تا گروه و روزنامه درست کنند ولی ما سر بزنگاه به‌سراغشان می‌رویم و زمانش که رسید، میوه را خواهیم چید. میوه را باید گذاشت تا برسد، الان میوه کال است،

میگیرند. وی گفت اندیشه را به هیچ وجه نمیتوان ازین برد و یا به فرمان و بخشنامه محدود کرد، ولی میتوان جلوی ابراز اندیشه را گرفت. اما هر چه که جلو اندیشه گرفته شود اندیشه در نهان به فعالیت می پردازد و کار خود را پیش می برد. پویاترین نظام، نظامی است که کمترین محدودیت را برای ابراز اندیشه اعمال کند. خاتمی منظور از آزادی را آزادی مخالف دانست. هنر حکومت این نیست که مخالف خود را از صحنه خارج کند بلکه هنر آن است که مخالف را وادار به رعایت قانون کند. مردم باید در چهارچوب قانون آزادی ها را از دولت بخواهند. خاتمی تاکید کرد که دولت مقتدر دولتی نیست که مخالف خود را سرکوب نماید بلکه دولت مقتدر آنست که به نمایندگی ملت، انتقاد را تحمل کند تا جامعه به عرصه قانونگرایی و ثبات لازم برسد. وی گفت: مردم سالاری دیکتاتوری اکثریت و اضمحلال اقلیت نیست، بلکه وجود اقلیت برای جامعه لازم است. زیرا اگر قدرت در مقابل خود انتقاد نداشته باشد بسوی دیکتاتوری پیش می رود.

ترویرسم نشانه انزوای بی سابقه مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق با انتشار اطلاعیه ای مسئولیت انفجار بمب در دادستانی انقلاب در تهران را که به کشته شدن سه نفر و زخمی شدن دهها تن انجامید، به عهده گرفت. این اقدام مجاهدین خلق نه تنها با واکنش شدید مطبوعات مستقل کشور و نیز اپوزیسیون ایران روبرو گشت بلکه از سوی مراجع بین المللی نیز بشدت محکوم شد. مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت طی نامه ای به دبیر کل سازمان ملل متحد، محکومیت تهاجم مجاهدین خلق به دادستانی انقلاب تهران از سوی وزارت خارجه آمریکا را یک باج آشکار به حکومت تهران توصیف کرد. این تلاش تروریستی مجاهدین در شرایطی صورت می گیرد که تقریباً همه نیروهای سیاسی کشور در تحلیل های سیاسی خود روزیروز از شیوه های خشن مبارزه سیاسی دوری می جویند و می گویند که اختلافات سیاسی خود را از راههای سیاسی حل و فصل کنند. حتی آن بخش از اپوزیسیون خارج از کشور که هنوز بر شعار براندازی و سرنگونی تاکید میکنند نظیر سازمان راه کارگر و حزب کمونیست و سازمان اقلیت نیز با انتشار اطلاعیه مشترکی مخالفت خود را با چنین اعمالی ابراز داشتند. انزوای کم سابقه سازمان مجاهدین خلق در جامعه ایران و نیروهای سیاسی کشور بجای آنکه این سازمان را به تجدینظر و بازاندیشی در فرهنگ سیاسی خود بکشاند، تا کنون تنها به در خودفرورفتن و حرکات تروریستی بیشتر آن منجر شده است.

ابعاد گسترده تبعید

شمار ۵۸ نشریه گردون (شماره ۶ در تبعید) گزارش ویژه خود را به «ابعاد گسترده تبعید و خط اصلی مبارزه» اختصاص داده است. درباره این موضوع که در شماره، های بعدی نشریه هم ادامه خواهد یافت ماشاء الله آجودانی، رضا چرندابی، فرنگیس حبیبی، عباس میلانی و مسعود نقره کار اظهارنظر کرده اند. آجودانی تبعید را از لحاظ عاطفی و معنایی و نیز از دریچه دشواریها و امکانات آن می نگرد و از جمله یادآور میشود که: «با این همه، تبعید فرصتی تاریخی هم هست و تجربه تاریخی این فرصت با تجربه های متفاوت دیگر که با فاصله گرفتن از آنچه تاریخ و فرهنگ و میهن و مملکت است از دور بنگری و آنرا در تمامی آن هم ببینی. درست مثل اینکه از جنگل، بیرون آمده باشی و از دور هم جنگل را نظاره کنی. مدام هم فرصت مقایسه داری. این جا و آن جا را در برابر هم می نهی... رضا چرندابی مینویسد: «حاکمی مارا تبعید نکرده است. ما حاکم را و ساختارهای غیرانسانی او را نپذیرفته ایم و او را با ترک یار و دیار خویش با ترک خانه و کاشانه خود طرد کرده ایم. او معیارهای ارزشی ما را لگدمال کرده است و ما حکومت اش را نپذیرفته ایم... پیکار سیاسی برای آزادی و دمکراسی برای ترقی و توسعه و پیشرفت ایران ارزشی بوده است که تبعیدیان در تمام دقایق این بیست سال آنرا بر دوش کشیدند و اینک چون کوله باری پرارزش از آن پاسداری میکنند... اسماعیل خویی یادآور میشود که: آستانه غربت لحظه ای است که تو

درمی یابی و دیگر می دانی که نمیتوانی، هرگاه بخواهی به میهن خود بازگردی... بی میهن اما نمیتوان زیست. در غربت، تا همیشه، غریب نمیتوان ماند. غریب تا دق مرگ نشده است و تا دق مرگ نشود، می باید که در غربت میهنکی را برای خویش بسازد و می سازد... و بدان دل ببندد و گرنه دق میکند. چنانکه ساعدی کرد.

عباس میلانی تبعید و تفکر را همزاد یکدیگر میدانند. وی تاکید میکند که برای بیشتر روشنفکران تبعیدی، همین زبان مصادری سرمایه اصلی کار فکری و خلاق آنها بوده است.

میلانی درعین حال متذکر میشود که: میتوان تبعید را به پیله ای بدل کرد و در آن در تعلیق تاریخی و عاطفی ماند.

مسعود نقره کار می نویسد: گسست عاطفی و معنوی از وطن، شکست سیاسی، عدم آمادگی برای پذیرش واقعیت تبعید، ندانستن زبان، بیکاری، شوک فرهنگی ناشی از ناسازگاری ویژگیهای سرزمین تبعیدی عواملی هستند که زمینه ساز بحران و بروز ناهنجاریهای مختلف میشوند. در این میان عدم شکل گیری هویت فردی تبعیدی که در جوامع استبدادزده به شکل «منیت» بروز میکند نیز بر دامنه این بحران می افزاید... اما تردیدی نیست که یک تبعیدی، سیاسی، روشنفکر از چنین بحرانی «بحران رشد و باروری» می سازد که نمونه های فراوانی در میان تبعیدیان وطنمان میتوان دید.

فاش گویی بی سابقه مطبوعات ایران

رشد کمی و کیفی مطبوعات ایران در یک سال گذشته در تاریخ معاصر مطبوعات ایران کمتر سابقه داشته است. هم اکنون تعداد روزنامه های پرتیراژ سراسری به ده عدد و کل تیراژ آنها به دو میلیون در روز افزایش یافته است. این رقم در سابقه مطبوعاتی ایران یک رکورد به حساب می آید، گرچه هنوز با استاندارد جهانی که شش میلیون است تفاوت جدی دارد. اما تحول فضای مطبوعاتی کشور تنها به جنبه کمی آن محدود نمیشود. اینک حتی اغلب مطالب رادیوهای فارسی زبان خارجی هم به محتویات نشریات داخل کشور افزوده شده است. با تنوع نشریات، جسارت نویسندگان مطبوعات نیز در پیش کشیدن انواع مطالب انتقادی بطور محسوسی افزایش یافته است. درست به همین دلیل است که تعداد بسیار بیشتری از مردم به جمع روزنامه خوانها اضافه شده اند. در حقیقت آن تن سنتی که تیراژ پایین مطبوعات در ایران را ناشی از بی فرهنگی مردم ایران میدانست، بشدت زیر سؤال رفته است. در پیدایش چنین وضعی تغییر تلقی مقامات نسبت به اطلاعات محرمانه و نیز نقش وزارت ارشاد کاملاً موثر بوده است. بسیاری از مطالبی که در ماههای اخیر در نشریات درج میشود قبلاً فقط در بولتن های محرمانه برای جمع کوچکی از دست اندرکاران حکومتی چاپ میشدند. بر این اساس ضریب تحمل بسیاری از مقامات نیز دچار تحول شده است. یک عامل مهم در فضای فرهنگی و مطبوعاتی کشور توجه به آراء مردم، نظرسنجی و اتکاء به افکار عمومی است. تقریباً در همه مطبوعات به نظر و خواست مردم و نیز مطالبات آنها و انتقادهایشان تاکید میشود. در واقع رابطه میان اطلاع دهنده و اطلاع گیرنده که در ایران همواره رابطه یکسویه بود و خواننده تنها نقش یک موجود منفعل را داشت، در سمت ایجاد یک رابطه دوسویه در حال تغییر است. برخورد بازتر دولت خاتمی و نیز ظهور آکتورهای جدید و اصلاح طلب از دیگر عوامل پیدایش وضع نوین مطبوعاتی است. اما باید یادآور شد که از نگاه مقامات سنتی و محافظه کار «جو جامعه زیادی باز شده» و به تصور عده ای «امنیت ملی به خطر افتاده است» رضائی فرمانده سپاه پاسداران و نیز آیت اله محمد یزدی از نمونه های این نگرش اند. آیت اله یزدی به مطبوعات کشور هشدار داد که از «خط قرمز» عبور نکنند. وی گفت که در تهران ۱۷ روزنامه صبح و ۴ روزنامه عصر منتشر میشود و از وزیر ارشاد خواست که هیئت نظارت بر مطبوعات را فعال تر کند. وی به دست اندرکاران مطبوعات هشدار داد که مردم را متفرق و ۳ و ۴ دسته نکنند... اما از سوی دیگر بسیاری از مقامات نظیر مهاجراتی وزیر ارشاد اختلاف نظر را نشانه رشد جامعه دانستند. در میز گردی که به همت انجمن

صنفي روزنامه نگاران در تهران برگزار شد، ربيعي از دست اندركاران اين انجمن گفت كه بسياري از تعاريف قديمي در زمينه آزادي مطبوعات و امنيت ملي با چالش جدي روبرو شده اند و بسياري از خطوط قرمز به عقب رانده شده اند.»

اوج گيري تب فوتبال در ايران

با آغاز بازيهاي جهاني فرانسه تب فوتبال در ايران بطور كم سابقه اي بالا رفته است. تيم ملي فوتبال ايران براي نخستين بار پس از بيست سال به اين بازيها دست يافته است. به همين مناسبت صحبت درباره فوتبال به اصلي ترين موضوع گفتگو در محافل خانوادگي، مدارس و ادارات كشور تبديل شده است. كمتر كسي است كه از حضور تيم ملي ايران در جام جهاني، آخرين مسائل مربوط به وضع تيم و همچنين تركيب و وضعيت تيم هاي حريف ايران بي خبر باشد. جوانان دختر و پسر در سراسر كشور حضور تيم ايران در بازيهاي جهاني ۹۸ فرانسه را با چنان شور و شوقي تعقيب ميكنند كه از نظر وسعت و اهميت و جنبه شادي بخش و اعتماد بنفس مثبت ملي در اين بيست ساله گذشته هرگز همتا نداشته است. اين حرارت عمومي به فضاي اجتماعي كشور رنگ و بو و تحرک هيجان انگيز بخشيده است. يكي از نتايج اين جنبش آن است كه تعداد روزنامه هاي ورزشي كشور در يك ساله اخير افزايش چشمگيري داشته است و شمار آنها از روزنامه هاي خبري هم فزوني يافته است. ابرار ورزشي، اخبار ورزشي، استقلال جوان، ماهان، كيهان ورزشي و دنياي ورزش نمونه هايي از روزنامه هاي ورزشي كشور هستند. بنوشته مطبوعات هر يك از دانش آموزان مدارس به مفسران فوتبال تبديل شده اند.

در خارج از ايران نيز جنبش فوتبال ايران با استقبال گسترده ايرانيان خارج از كشور و جوانان ايراني روبروست و مسابقات با حساسيتي بسيار دنبال ميشود. در بسياري از شهرهاي ايراني نشين اروپا جوانان ايراني با تزئين چهره هاي خود با رنگ پرچم ايران، در خيابانهاي محل زندگي خود، افتخار و همبستگي ملي پرشور خود را به نمايش مي گذارند. اين زمينه اي براي پاسخ دادن به دست كم بخشي از نياز ملي و هويتي جوانان ايراني در خارج از كشور هست. نبايد اهميت سمبليك و روحي و همبستگي آفرين پيروزيهاي ورزشي را از نظر دور داشت. تجربه جنبش فوتبال ايران نشان ميدهد كه در اين عرصه امكانات بسياري براي تقويت احساس ملي و اعتماد بنفس برانگيز براي تحكيم پيوندهاي عاطفي و ملي و معنوي نسل دوم ايرانيان با زادگاه و ريشه هاي هستي شان نهفته است.

اما جنبش فوتبال ايران نشانه كوشش جامعه ايراني بساري پشت سرگذاردن سالهاي طولاني و طاقت فرساي انقلاب و جنگ و سرکوب و دلمردگي و خيز بزرگ آن بجلونيزهست و هيچ نيرويي را ياراي مقابله با آن نيست. ديناميسم و تحرک جديد جامعه ايراني، واكنش دفاعي او در برابر فشارها و تنگناهايي گوناگون است. بجلورفتن عليرغم همه سنگلاخها و موانع ريز و درشت، بياخاستن چندباره از زير آوارها، آموزه همگاني مردم ايران از تجارب دو دهه اخير است. همه اين كنكاشها و چالشگريها به نوعي غرور و اعتماد بنفس ملي و احساس ژرف ايرانگرابي نياز دارد و به گسترش آن مي انجامد. نسل تازه ايراني موتور و نيروي محرکه اصلي اين جنبش است. نسلي كه در همين دو دهه اخير چشم به جهان گشوده و بيش از دو برابر جمعيت كنوني كشور را ميسازد. نسلي كه از روضه خواني و دلمردگي و خرافه پرستي بريده است در جنبش فوتبال ايران دنبال الكويي مي گردد كه مظهر بروز همه احساسات حيس شده و اختناق زده سالهاي دشوار پشت سر باشد. نسل تشنه اي كه پس از خانه تكانتي هاي خانمان برانداز اين سالها اينك وارد اجتماع شده است در راهيابي ايران به جام جهاني ۱۹۹۸ هويتي را جستجو ميكند كه جاي خالي آن قرار بود با تعليمات و تعصبات كور مذهبي پر شود.



كنگره سوم اتحاديه سراسري ايرانيان مقيم سوئد

سومين كنگره اتحاديه سراسري ايرانيان مقيم سوئد از ۲۱ تا ۲۴ ماه مه در نزديكي شهر استكهلم برگزار گرديد. اتحاديه سراسري در حال حاضر ۹۸۶۳ نفر عضو دارد و بزرگترين تشكّل سراسري ايرانيان در خارج از كشور است. در كنگره سوم ۵۹ نماينده انجمنهاي گوناگون عضو اتحاديه - كه شامل همه گونه تشكّل از ورزشي و هنري گرفته تا سياسي و اجتماعي و فرهنگي ميشود - از شهرهاي مختلف سوئد و نيز شماري مهمان و ناظر شركت داشتند. در كنگره همچنين نمايندگان بسياري از احزاب سياسي و اتحاديه هاي مزدبگيران و ديگر نهادهاي مربوط به جامعه مدني سوئد نيز شركت داشتند و پيام هايي از سوي آنها و نيز وزير امور همبستگي دولت سوئد به كنگره ارسال شد. نمايندگان منتخب انجمن ها و واحدهاي اتحاديه سراسري در روزهاي پرچنب و جوش كنگره نقاط ضعف و قوت كار خود را به ميان كشيدند و كارنامه مسئولين اتحاديه به داوري اعضا كنگره گذاشته شد. در دو سال گذشته با وجود موانع و مشكلاتي اتحاديه سراسري موفق شد بعنوان تشكّل واحد ايرانيان در سوئد صرفنظر از تعلقات گوناگون راه و جاي خود را در ميان ايرانيان و نيز جامعه و ارگانهاي مهم سوئدي باز كند و مرحله دشوار تشبيت را پشت سر گذارد. سازمان يابي اتحاديه در بسياري از شهرها به همت و تلاش فعالين اتحاديه سراسري به نتيجه دلگرم كننده اي رسيد. پيوند و اتحاد ملي ايرانيان فارغ از اختلافات عقيدتي و مرامي و سياسي در خارج از كشور براي نخستين بار در سوئد بطور نسبي شكل گرفت و در سيماي اتحاديه تبلور يافت. تشكّل ملي ايرانيان در خارج از مرزهاي سوئد نيز انعكاس مثبت يافت. صداي اتحاديه رسا گرديد و كار آن با استقبال نسبي هموطنان روبرو شد. اين موفقيتها به همه اعضا و فعالين اتحاديه تعلق دارد. واژه هاي كليدي اين دستاوردها را شايد بتوان در بكارگيري شيدهاي دمكراتيک در زندگي و كار اتحاديه، بردباري، تلاش براي تفاهم و همزيستي، تحمل مخالف و شرايط اجتماعي كشور سوئد در حمايت از امر تشكّل در زندگي اجتماعي، فرهنگي و سياسي اين كشور جستجو كرد.

پيكار قانوني زنان ايران عليه تبعيض جنسي

سرمقاله شماره ۴۲ نشریه زنان چاپ تهران يکي از نمونه هاي پيكار زنان ايراني است كه با سلاح قانون و برداشتهاي برابر ي خواهانه به مصاف نيروهاي واپس گرا ميروند و گام به گام در فكر و عمل، ميدان مبارزه خود را با اتكا به حمايت زنان گسترش ميدهند. در اين سرمقاله آمده است كه طبيعي است كه تفكر سنتي براي مواجهه با پديده پيش بيني نشده سال گذشته به سازمان دهی گسترده و ايجاد موانع بپردازد و در اين ميان بخشي از برنامه سرکوب سازي خود را متوجه زنان كند كه نقشي جدي و آشكار در پديد آوردن واقعه ملي دوم خرداد داشتند. آنچه غير طبيعي مينمايد فرآيند مهمي است كه تفكر سنتي هنوز نسبت به آن تغافل ميكند: زنان، خواه نا خواه، در جريان سياسي جامعه وارد شده اند و در پي اين مشاركت براي خود سهمي قائلند. لذا زنان ايران بندهاي مزاحم اين مشاركت را كه يكي پس از ديگري به دست و پايشان بسته ميشود با باد خواهند سپرد. آنان ديگر اشيائي نيستند كه هرگاه نياز جناحها ايجاب كرسد به ميدان آورده شوند و بعد دوساره آنها را به صندوق خانه ها بازگردانند. - به هر شكل تنها راه برداشتن تضادهاي بين زن و مرد و رفع نيازهاي آنان گفتگو بر سر شريعات و قوانين است، نه زدن مهرسانسور بر آزادي قلم و بيان. - زماني تاكسي راني در اقدامي شتاب زده به راننده هاي تاكسي دستور داد كه زنان را در صندلي جلو سوار نكنند از آن پس حضور خيل زنان خسته و آواره در حاشيه خيابانها كم كم داشت به غده هاي ورم کرده سياسي تبديل مي شد و اگر اين فرمان اجرا مي شد، چه بسا اين غده ها كه ده ها خواسته سرکوب شده ديگر هم در تورم آن سهيم بود، سر باز مي كرد. و حالا بايد شاهد زنان رانده شده اي باشيم كه در بخشهاي پذيرش بيمارستانها به گروههاي سياسي مخالف تبديل شوند. آيا اين نگرش تبعيض آميز جنسي به زن بدین معنا نيست كه زنان ايراني هم بايد بروند كنار زنان افغانستان در خانه بنشينند؟

«راه آزادی» را آبنه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنمان را
(برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید
فرمائید!

بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و
برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار
امریکا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.
آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France

«راه آزادی» به اینترنت پیوست!

نشریه ما را از این پس می توان زیر آدرس
<http://members.aol.com/raheazadi>

در اینترنت یافت

RAHÉ AZADI EST UNE PUBLICATION DE L'ASSOCIATION RAHÉ AZADI
DIRECTEUR DE LA PUBLICATION : BIJAN BARAHMANDI
IMPRIMEUR : ARIAN, 12 RUE A. WALTER 93200 ST. DENIS